

تاریخ تصوف در

کردستان

محمد رفوف توکللی

تاریخ تصوف در

کردستان

شامل

ادیان باستانی گردیده داسنی با - اهل حق یا کاکینی ها ،
نظریاتی پیرامون کلمه تصوف ، سرچشمه تصوف ، فرقه های
مختلف صوفیه ، نظریات مخالف و موافق با تصوف ،
کارهای خارق العاده درویشها ، دلائل اهل تصوف برای
اثبات کرامات اولیاء ، زنان مشهور صوفیه .

محمد رؤف توکل

به نام خدا

سرآغاز

تصوف يك جریان فکری و عقیدتی است همراه با آداب و رسوم خاصی که در جامعه اسلامی کم و بیش طرفدارانی داشته و دارد و به صورت واقعیتهای انکارناپذیر درآمده است و در طی حیات دورود رازش همواره باعث برخورد اندیشه‌ها و نظریات موافق و مخالف بوده است .

تصوف را خود صوفیه وسیله‌ی مناسبی در خدمت به اسلام و مردم می‌دانند و معتقدند که مسلمان و مؤمن از این راه آسانتر به حق می‌رسد و حقیقت دین را خواهد شناخت . از سوی دیگر بسیاری از متشرعیان تصوف را يك بدعت (نوآوری) زیانباری می‌دانند که مسلمان را از توجه به اصل برنامه‌ی اسلام باز می‌دارد . گروهی از نظر سیاسی و اجتماعی به آن می‌نگرند و می‌گویند که تصوف يك نوع رخوت و گوشه‌گیری و فرار از — مسئولیت را رواج می‌دهد و وسیله‌ای خواهد بود در خدمت ارتجاع .

عده‌ای هم به عکس آن فکر می‌کنند و تصوف را بیانگر نوعی مقاومت منفی در برابر فئودالیسم و ارباب‌زور و زر می‌دانند که گاهی به مبارزه مثبت تبدیل گردیده است . چنانکه بعضی از رهبران صوفیه به خاطر عدم تمکین از

الف

حکام زورگو و درگیر شدن با تجاوزکاران ، به زندان و تبعید محکوم شده و حتی جان خود را هم از دست داده اند .

از جمله : حسین بن منصور جلاج ، نجم الدین کبری ، عطار نیشابوری ، عین القضاة همدانی و درکردستان شیخ عبیداله نهـری ، شیخ سعید و شیخ عبدالسلام بارزانی به جرم روحیهی مبارزه طلبی و آزاد اندیشی از بین رفته اند .

افکار عرفانی و صوفیانه بر ادبیات هم اثر گذاشته و آثاری را اعم از نظم و نثر خلق نموده که دارای خصوصیات می باشد که در آثار شعرا و نویسندگان غیر عارف به چشم نمی خورد . در چنین مکتبی انسانها به یگانگی و گذشت و صفای باطن دعوت می شوند و از اختلافات وجداییها منع گردند .

از میان شعرای عارف کرد مولانا خالد نقشبندی ، ملا عبدالرحیم مولوی (۱۳۰۰-۱۲۲۱ هـ . ق) ، وفایی (۱۳۳۳-۱۲۶۴ هـ . ق) و شیخ رضا (۱۳۲۷-۱۲۵۳ هـ . ق) بیش از همه افکار عرفانی را در اشعار خود متجلی ساخته اند .

پس از اینکه اسلام دین اکثریت کردها شد ، تصوف هم به میان آنها راه یافت . از میان فرقه های صوفیه دو طریقهی قادریه و نقشبندیه به سرعت در آنجا کردستان منتشر شد و در جنب آنها طریقهی نعمت - اللهیه نیز منطقه کرد نشین کرمانشاه را در بر گرفت .

نخستین چاپ این کتاب در سال ۱۳۵۴ شمسی ضمن جغرافیا و تاریخ بانه در یک مجلد و در تیراژ یک هزار جلد انجام گرفت و بر خلاف انتظار در مدت سه ماه به فروش رفت . چون برای تجدید چاپ نیازمند

تحقیقات و تجدید نظر کلی بود ، لاجرم چاپ دوم آن تا زمان حاضر به
تاخیر افتاد . هر چند باز هم از عیب و نقص عاری نیست .

پس از چاپ اول ، نامه هائی از خوانندگان به دستم رسید ، که
بیشتر آنها از اظهار لطف نویسندگان نسبت به حقیر حکایت می کرد .

یکی از آنها نامه ای بود از شاعر چیره دست آقای محمد فدا (عطاری)
مترجم تاریخ مردوخ ، کرد شناسی و گلستان به کردی و دیگری نامه آقای
غفور خلیلی کارمند آموزش و پرورش بانه . دو نامه بدون امضاء را هم
دریافت نمودم . اولی در مهاباد پست شده بود و تقریباً " جنبه ی انتقادی
داشت . نویسنده قسمت جغرافیا و تاریخ بانه را ستوده و بخش مربوط به
تصوف را کوبیده و اضافه نموده بود که عامل عقب ماندگی کردها تصوف
است و بس ! نامه دوم را در تهران یکی از همشهریان آشنا برایم پست
نموده بود که از هرگونه انتقاد ، راهنمایی عاری بود و تنها زخم زبان و
هتاک را در بر داشت و اضافه نموده بود که یکی از رهبران صوفیه با
انقلاب مشروطیت مخالفت کرده است اما سندی برای این اتهام ارائه
نداده و رهبر مورد نظرش را نام نبرده بود .

به هر حال از تمامی ایشان ممنونم چه آنهائیکه اظهار لطف کرده
و چه آنهائیکه کم لطفی نموده اند زیرا به کتاب توجه فرموده و رنج
خواندن آنرا تحمل کرده اند و به قول حافظ :

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن
یکی از مطالبی که در چاپ جدید اضافه شده ، فصلی است تحت عنوان
" ادیان باستانی کردها " که سعی نموده ام در بیان آن رعایت اختصار را

بنمایم .

سخن آخر اینکه در تألیف این کتاب کوشیده ام که از بی طرفی خارج نشده و تصوف را آن چنانکه صوفیه می گویند و دیگران نیز در باره اش نظرمی دهند بشناسانم و نظر خود را کمتر در آن دخالت دهم تا از مسیر تحقیق خارج نشده باشم .

از خوانندگان ارجمند تقاضا دارم در صورتیکه از لحاظ انشایی ایرادهایی به نظرشان رسید معذورم فرمایند زیرا زبان مادریم کردی است .

محمد رؤف توکلی

فهرست مند رجات کتاب

سر آغاز

۱	ادیان باستانی کردها (داسنی ها - اهل حق یا کاکه بی) صفحه
۱۹	" نظریه هائی پیرامون کلمه تصوف
۳۱	" سرچشمه تصوف
۳۸	" مخالفت و موافقت با تصوف
۴۷	" تقسیم بندی اهل تصوف
۴۸	" در مقام اولیاء
۵۰	" دلائل اهل تصوف برای اثبات کرامات اولیاء
۵۸	" زنان مشهور صوفیه
۵۹	" مقامات و احوال سالک
۷۷	" فرقه های مختلف صوفیه
۱۱۹	" طریقت قادریه
۱۳۳	" انتشار طریقت قادریه در کردستان
۱۶۹	" درویش شدن
۱۹۱	" طریقت نقشبندیه
۱۹۶	" انتشار طریقت نقشبندیه در کردستان
۲۲۵	" ذکر صوفیان نقشبندیه
۲۳۳	" صوفیان حقه
۲۳۵	" منابع و مآخذ کتاب

ادیان باستانی کردها

در زمانهای قدیم کردها نیروهای طبیعی از قبیل خورشید ، ماه ، زمین ، گه لایوژ (شعرای یمانی) آسمان و باد را می پرستیدند تا اینکه زردشت ظهور کرد . زردشتیان با دین پرستش نیروهای طبیعی که پیروان آنها دیوبنده (دئیوه یسنا) می نامیدند به مبارزه برخاستند و در نتیجه بیشتر کردها به دین جدید گرویدند . دین مسیح و مانی هم عده ای از کردها را به طرف خود کشانید تا اینکه سرانجام اسلام دین اکثریت کردها شد . ولی گروه زیادی از آنان به دین باستانی خود وفادار مانده و پنهان و آشکار در حفظ آن کوشیده اند .

ادیان بسیار قدیمی که هنوز در میان کردها پیروانی دارد — عبارتند از دین داسنیها که بعدها به یزیدی و شیطان پرست مشهور شدند و اهل حق که در کردستان عراق " کاکه بی " نامیده می شوند . باید اضافه نمود که داسنی ها و اهل حق در پارهای جهات عقیدتی با هم شبیه می باشند از طرفی بعضی از معتقدان مسیحی و اسلام نیز در دین آنها راه یافته است .

نکته ای که بررسی دوکیش یاد شده را اجمالاً " باعث شد اینکه از قرن ششم به بعد یزیدیها به شیخ عدی هکاری دلبستگی پیدا کرده و اهل حق نیز سر سپرده سلطان اسحاق (سهاک) فرزند شیخ عیسی — برزنجه شده و حتی به حلول خدا در وجود آنها قائل گردیدند ، که

اینک به معرفی دو فرقه یاکیش مزبور میپردازد .

۱- یزیدی ها

از قرن ششم به بعد کلمه " یزیدی " در کتاب ها مشاهده میشود و پیش از آن به آنها داسنی ، شیطان پرست و کافر گفته میشد که اکنون هم بیشتر کردهای مسلمان به آنها " داسنی " میگویند .

زردشتیها به پرستندگان نیروهای طبیعی دئیوه یسنا (دیوبنده) میگفتند و در کتاب زند اوستا کلمه مذکور وجود دارد که با واژهی دیودر زبان ایرانی و واژهی " شیدا " در آرامی و سامی مرادفاست و معنی شیدادات در زند اوستا آفریدهی اهریمن یا آفریدهی شیداها میباشد و چون در اوستا واژهی شیدا با " ان " جمع شده به مرور زمان در میان مردم اسمی به عنوان " شیدا بندگان " یا شیدا پرستان به وجود آمده که به پرستندگان نیروهای طبیعی اطلاق میگردد و سرانجام شیدابندگان به شیطان پرستان شهرت یافتند .

مزدیسنیها طبق آموزش زردشت از روانهای پلید نمیترسیدند و با آنها به ستیز برمیخاستند و به پیروزی خود ایمان داشتند . لیکن شیدا-پرستان یا به اصطلاح امروز شیطان پرستان دو نیروی نیکوکارو بد کار را میپرستیدند و چون از نیروهای بد کار واهمه داشتند بجای آنکه با ایشان درگیر شوند بایشان قربانی پیشکش مینمودند و برای این کار سه منظور داشتند :

۱- خود را از بد کاری ایشان دور میداشتند .

۲- در مقابل دشمن از آنها مدد میگرفتند .

۳- بی باکانه بمردم میتاختند زیرا از نیروهای طبیعی پیروی

میکردند و از کار خود بهره می‌گرفتند و قدرشان ادامه می‌یافت.

آنها در عین حال دارای خدای بزرگ‌تر و نیکوکار نیز بودند که همین "دیاوس پدر" می‌باشد که اکنون داسنی‌ها (یزیدیه‌ها) او را می‌پرستند و بنام "ملك طاوس" یا اب طاوس — عب طاوس می‌خوانند.

کلمه یزیدی ممکن است ماخوذ باشد از یزد یا یزدان از واژه "یز" مصدری اوستائی که بمعنی پرستش و ستودن است و در زبان سانسکریتی بشکل یج — یژ YAJ درآمده و از آن واژه‌ی " YAZATA " اوستائی وصفی پدید گشته است که همان خالق یا معبود می‌باشد.

در زبان پهلوی اسم "یزته" در وهله اول به "یزت" YAZAT تخفیف یافته و سپس تاو به دال تبدیل شده و بشکل یزد YAZAD درآمده و جمع آن یزدان YAZADAN (یزتان) می‌باشد و سپس در دوران — اسلامی تخفیف دیگری در آن داده شده و به "یزدان" YAZDAN مبدل گردیده است و عربها چون معنی یزدان را نمیدانستند آنرا به یزید تعبیر کردند لذا داسنی‌ها را به یزید بن معاویه نسبت داده و آنها را یزیدی نامیدند. همچنانکه کلمه علی‌الاهی را باهل حق در ایران نسبت میدهند.

شیخ عدی بن مسافرهکاری — در قرن ششم هجری شیخ عدی بن مسافرهکاری متوفی ۵۵۷ هجری قمری که مردی زاهد و وارسته بوده و مولدش در بیت قار بعلبک بوده از شام بمنطقه سنجا رآمده و بانتشار — طریقه‌ی عدویه پرداخته و توانسته یزیدیه‌ها را بدور خود جمع نموده و بخدا پرستی و رعایت برنامه اسلامی وادار نماید.

یزیدیه‌ها هم او را بعنوان پیرو مرشد خود می‌پذیرند و تاحد

زیادی با عقاید گذشتگان خود بیگانه میشوند .
 پس از وفات شیخ عدی و دفن او در کوه " لالش" واقع در شهر—
 استان سنجان (۱) برادرزاده اش " ابوالبرکات" بن صخر جان نشین وی گردید
 و بعد از او عدی بن ابولبرکات رئیس یزیدیهها شد . او هم مرد مسلمانی بود .
 چون در گذشت پسرش شیخ حسن ملقب به تاج العارفین بریاست یزید —
 یها انتخاب گردید . میگویند در زمان شیخ حسن در عقیده اسلامی
 یزیدیهها شبهاتی حاصل شد و دوباره دین باستانی در میان آنها جان
 گرفت و به شیخ عدی بن مسافر مقام الوهیت را دادند و گفتند که خدادار
 وی حلول نموده است .

عقائد یزیدیهها — یزیدیهها نسبت بشیطان یا بقول خودشان
 ملك طاوس ارادت دارند و چون در قرآن و دیگر کتابهای مذهبی به
 شیطان و ابلیس لعن شده او را ملك طاوس مینامند که رئیس تمام ملائکه
 میباشد . تنها یزیدیهها نیستند که برای ابلیس مقام ارجمندی قائل هستند
 بلکه بقول ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، (ج ۱ ص ۳۵) ابوالفتوح
 احمد بن محمد غزالی برادر ابو حامد محمد بن غزالی روزی
 در بغداد پر بالای منبر گفت ناگه کسی توحید را از ابلیس یاد نگیسرد
 زندیق است . زیرا او مامور شد که بغیر از خدا سجده کند ولی نپذیرفت
 یزیدیهها به تناسخ اعتقاد دارند . بعقیده آنها ارواح دو قسمند؛
 شریه که در حیوانات بد جنس حلول میکنند و همیشه در عذابند و ارواح
 پاک که در فضا پرواز مینمایند تا برای مردم زنده اسرار کائنات و مغیبات را

(۱) سنجان در اصل شنکار بوده که در ۱۲۰ کیلومتری غرب شهر موصل قرار دارد .

کشف نمایند و این ارواح با عالم غیب در تماس دائم هستند .
کتابهای مقدس‌سزیدیه‌ها - آنها دو کتاب دارند یکی بنام (جلوه)
و دیگری " مصحفه ره ش " یعنی کتاب سیاه . این دو کتاب بزبان کسروی
هستند که از ۱۸۹۵ میلادی به بعد در حدود سیزده بار با متن و
ترجمه آنها بزبانهای مختلف بچاپ رسیده اند .
از منبعی موثوق به شنیدم که نسخه خطی " مصحفه ره ش " توسط
تحسین بگ شیخانی در یکی از بانکهای اروپای غربی با مانت گذاشته شده
است .

درجات افراد یزیدی

اول - امیر که فردی مصون و غیر مسئول است و او را معصوم دانسته و معتقدند که جزئی از خداوند در او حلول نموده و حق قضاوت مطلق بر رعیت خود دارد زیرا او وکیل، شیخ عدی است. امیر کنونی آنها تحسین بگ میباشد که پس از وفات پدرش در اواخر ماه تموز ۱۹۴۴ بمقام امارت رسید. وی با ملا مصطفی بارزانی که بخاطر حکم ذاتی علیه عبرا ق میجنگید همکاری داشت. در سال ۱۹۷۵ که سیاست ملا مصطفی بسا شکست مواجه شد به همراه او بایران پناهنده شد و گویا اکنون در لندن بسر میبرد.

دوم بابا شیخ - مقام بابا شیخ به شیخ فخرالدین میرسد و وظایف او منحصر بقضایای دینی است و ناظر ساختمان مرقد شیخ عدی و حفظ سجاده منسوب بشیخ میباشد و اوست که ایام روزه و عدد رکعات نماز و نصاب زکات را تعیین میکند و وظایف دیگری هم دارد که برای احتراز از اطاله کلام از ذکر آنها خود داری میشود.

سوم شیخ - که با سواد یزیدیها است که باید از سه خانواده آدانیه، شمسانیه و قابانیه باشد. از دواج افراد این سه طایفه با هم حرام است. معتقدند که همگی از سلاله یزید بن معاویه هستند.

چهارم پیر - اینها در مقام بعد از شیخ هستند که وظایف ارشاد مریدان را دارند. مریدان باید پنج درصد از عواید خود را به آنها بدهند و انتظار شفاعت بیماران را از پیر دارند.

پنجم فقیر - بزاهدان یزیدیه اطلاق میشود. فقرای یزیدی -

خرقه پشمی سیاهی میپوشند که تا پاره نشود آنرا از بدن بیرون نمیآورند. خرقه کهنه را در جایی میآویزند و آنرا بهنگام مرگ با صاحبش دفن میکنند فقرا رشته و طنابی را هم بگردن خود میبندند و کلاه نیز بر سر میگذارند و این سه وصله موجب احترام است.

ششم قوال— بکسانی گفته میشود که سرودهای دینی را در مراسم دینی یا در ایام عید بخوانند غالباً "قوالها" شعرای محلی خوبی هستند که گویا شیخ عدی بآنها حق انشاد قصیده و مدیحه را داده است و بحفظ اسرار شریعت و حوادث تاریخ مامور نموده و نیز بمصاحبت ظاوس ملک مفتخر داشته است.

قوالها مامور جمع آوری نذورات و جاروب کردن مقبره مقدس و لباس و محل زائران نیز میباشند و این کارها را موروثی میدانند و به فرزندان خود رقص دینی و نواختن دف و سرنا و نی و قصاید و سسزود— میآموزند. آنها با غیر سلسله خود ازدواج نمیکنند.

هفتم کوچکها— عدد آنها زیاد است. لباسشان سفید است و کمر بند پشمی سیاه یا سرخی دارند که حلقه دار است وظایف دینی آنها غسل و کفن و دفن مردگان و انجام کارهای سختی در مقبره شیخ عدی از قبیل انتقال سنگها و بریدن درختها میباشد.

چنانچه یزیدی بمقام کوچکها رسید میتواند عاقبت مردم را پیش بینی کند و با ارواح مکاشفه داشته باشد و این اشخاص باید بر چهل منبر رفته و چهل چراغ زیارت کنند و قسم بخورند که نسبت بشیخ عدی بن مسافر وفا دار باشند و چهل روز روزه بگیرند و کارهای دیگر.

هشتم مرید— مریدهای یزیدی که مردم عوام و گدایان این طایفه

هستند کورکورانه او امر روسای روحانی خود را انجام میدهند. هر مرد یا زن یزیدی باید پیرو شیخی داشته باشد که صدقات و نذرو نیاز خود را باو بدهد و از وی تعلیم بگیرد .

محرمات نزد یزیدیهها

خوردن کاهو، کلم، لوبیا و سبزیهایی که باکود انسانی تقویت شوند حرام است و از گوشتها گوشت خوک و ماهی و آهو حرام میباشد .
برای شیوخ و پیشوایان آنها خوردن گوشت خروس هم حرام است زیرا
” طائوس ملك ” بشکل خروس است .

تراشیدن سبیل را هم حرام میدانند ولی سبک کردن آنرا مستحب میدانند . اما قوالها و فقرا و پیشوایان روحانی نباید ریش را بتراشند .
یزیدی حق ندارد بیش از یکسال از محل خود دور شود و نباید در مجالس انس و طرب حاضر گردد تا نفس خود را ذلیل نماید .
نگاه کردن زن غیر یزیدی و شوخی کردن با او را حرام میدانند .
بعقیده آنها چون در ماه نیشان ملائکه با هم اتصال مینمایند نباید ازدواج کرد و تعمیر خانه را هم در این ماه نباید انجام داد .

یزیدی حق ندارد داخل مسجد مسلمانان شده و نماز خواندن آنها را در هیچ جا ببینند: در ” مصحفه رهش ” چنین آمده: نام شیطان یعنی ملك طائوس بر هیچ کس از ما جایز نیست ببریم یا اسمی شبیه به آن مانند کلمه شیطان قیطان شرو شط و شبیه اینها و نیز لفظ ملعون یا لعنت یا فعل را هم نباید بر زبان بیاوریم .

یزیدی حق ندارد آب دهان خود را روی زمین بریزد زیرا این عمل

اهانت به طاووس ملك است و نباید از اسب و مادیان برای بارکشی —
استفاده نماید و نباید لباس آبی بپوشد . یزیدیه‌ها اطفال خود را ختنه
میکنند . از کوزه و ظرف دسته دار آب نمینوشند و نیم خورده مازاد شخص
غریب را نمیخورند .

عید اول سال — سال یزیدیه اول ماه نisan شرقی برابر ۱۴ —
nisan غربی میباشد که روز چهارشنبه را جشن میگیرند و اگر اتفاقاً روز اول
nisan پنج شنبه باشد عید آنها به روز چهارشنبه هفتم ماه که بیستم nisan
غربی است موکول میشود که با اواخر فروردین مصادف است .

روزه — در باره روزه معتقدند که سه روز است . زیرا قرآن بگوید:
گفته است و اشتباهاً "مسلمانان سی روز فهمیده اند و بهمین سبب روز —
های سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه قبل از جمعه کانون اول شرقی که
کوتاهترین و سردترین روز سال است روزه میگیرند و روز جمعه را عید عمومی
دانسته و آنرا عید روزه یزید مینامند (اهل حق هم سه روزه دارند) .

فشارهایی که بر یزیدیه‌ها وارد شده است

- ۱— خفه شدن شیخ حسن در موصل در سال ۶۴۴ هجری .
- ۲— بریده شدن سر صد نفر از یزیدیه‌ها و اعدام امیر آنها و نبش
قبر شیخ عدی و سوزاندن استخوانهایشان توسط صاحب موصل ، در سال
۶۵۲ هجری . در این زمان بآنها عدویه میگفتند .
- ۳— قتل و غارت یزیدیان در سال ۸۱۲ بتحریرک جلال الدین
محمد بن عزالدین یوسف حلوانی که از شافعیه و از علما و فقهای ایـرـان
بود توسط حاکم جزیره ابن عمرو کرد های دیگر .

۴- در سال ۱۱۲۷ هجری توسط ملاحیدر کرد و ملک مظفر نام به یزیدیه حمله برده شد و زن و فرزندان شان اسیر گردید و اموالشان به یغما رفت. مهاجمان زنان آنها را فروختند و کنیزان و دخترانشان را برای خود نگاه داشتند.

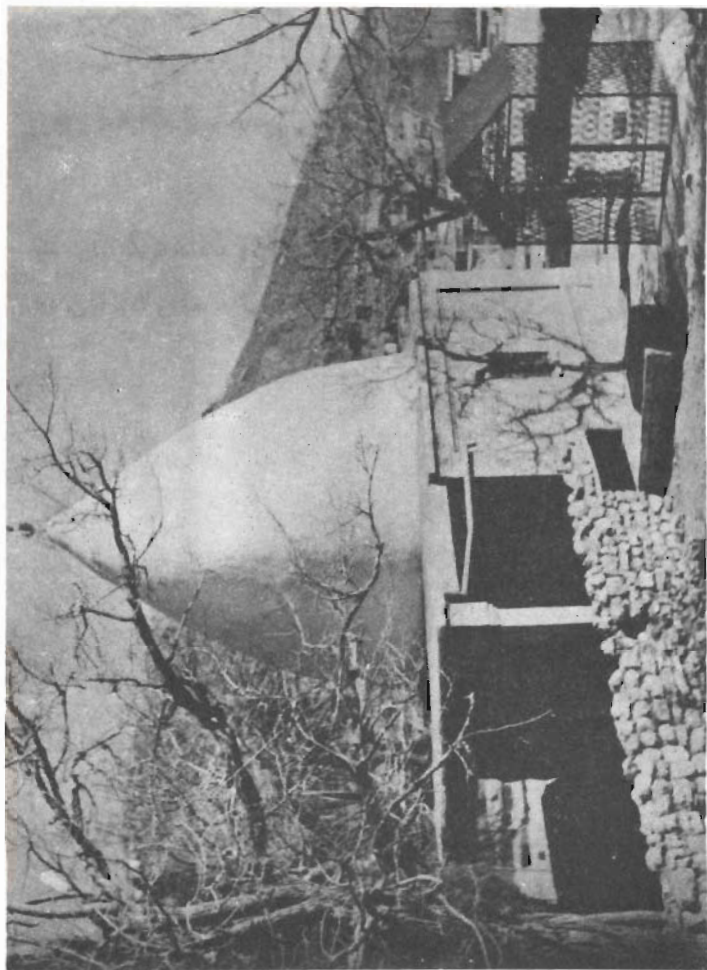
۵- در سال ۱۲۴۷ هجری برابر ۱۸۳۱ میلادی محمد پاشا معروف به مبرکوپر رواندز بقلمرو یزیدیه حمله برد و $\frac{۳}{۴}$ آنها را نابود کرد.

۶- در سال ۱۳۰۸ هجری قمری دولت ترکیه عثمانی برای مطیع کردن یزیدیهها جهت خدمت سربازی بسر لشکر عمر وهبی دستور داد دست بکار شود. وی عده ای از یزیدیههای شیخان را بزور مسلمان کرد و به پسرش نایب اول عاصم بگ دستور داد بکشتار و غارت یزیدیهها ببرد. وی مجسمه های آنجا را برد و گنبد های قبور پیشوایان ایشان را خراب کرد و در مقبره شیخ عدی کارهای زشتی انجام دادند که قابل گفتن نیست.

۷- در سال ۱۳۵۴ بعلت ترمذ یزیدیهها از خدمت سربازی حکومت پادشاهی عراق آنها را متهم بسازش با مسیحیان و فعالیت برای فرانسویان مقیم سوریه نمود و بسرکوبی آنها پرداخت در نتیجه صد نفر از آنها کشته شد و عده ای زندانی و تبعید و فراری شدند و عده ای هم باعدام محکوم گردیدند.

محل سکونت یزیدیان - مرکز یزیدیان در شهرستان های شیخان دهوک و سنجار در استان موصل یعنی نینوا واقع در عراق قرار دارد.

در کردستان ترکیه هم عده زیادی از آنها سکونت داشته که در نتیجه فشار تقلیل یافته اند. در کردستان سوریه هم عده زیادی یزیدی وجود دارند.



شکل (۲) مزار " پیرنیا مین " یکی از مقدسین اهل حق در کرند

نگارنده سال پیش در دهی از دهات شهرستان عفرین در شبرق حلب که غزاویه نام دارد دیدم که تمام ساکنانش جز چند خانوار، همه یزیدی هستند که شیخ حسین نامی بر آنها ریاست داشت. در منطقه کرد نشین روسیه هم یزیدیها زندگی میکنند و در قفقاز و تغلیس نیز یزیدیان کهنه هستند. جکسن در سفری که در سال ۱۹۰۳ میلادی به آسیای میانه نموده تعداد داسنیها یا یزیدیها را در روسیه دوازده هزار نفر برآورد نموده است. شکل (۱)

این بود خلاصه ای از وضع کردهای داسنی و بگفته دیگر یزید - یها و شیطان پرستان و تعدیات و تجاوزهایی که ببهانه های گوناگون به آنها شده است. (۱)

(۱) - مناهمی که درباره داسنیها از آن استفاده نموده‌ام عبارتند از: تاریخ شرفنامه - تاریخ العراق الحدیث - یزیدیها و شیطان پرستها، دین باستانی کرد و سفرنامه ابراهیم و. و. ولبامز چکسو.

اهل حق

اهل حق فرقه ای از کردها هستند که در استان کرمانشاه، لرستان اطراف تهران، آذربایجان، خراسان، قفقاز در روسیه و کردستان عراق پراکنده میباشند. در عراق بآنها "کاکه یی" میگویند. زبان آنها لهجه ی گورانی است که شعبه ای از زبان کردی میباشد. در آذربایجان زبان نشان بترکی تبدیل یافته ولی آنها را "گوران" یا "قره قویونلو" مینامند. کتاب دینی اهل حق سرانجام نام دارد که اشعاری است به لهجه ی گورانی.

عقاید اهل حق — آنها معتقدند که خدا در هفت جسد یا هفت تن پاک حلول میکند و هر بار که حلول میکند چهار فرشته (یساران چارملک) یا پنج فرشته با او همراه هستند. در کتاب سرانجام آمده که خداوند در ازل درون مرواریدی سر بسته بوده. اول بار در خاوند کار تجلی کرد بار دوم در علی، بار سوم در شاخشین، در مرحله چهارم در سلطان اسحاق (سلطان سهاک)، در پنجمین بار در شاه ویس قلی، ششمین بار در معد بگ و در آخرین بار در خان آتش متجلی شد.

چهار تجلی نخست مربوط و مطابق است با مراحل چهارگانه دینی یعنی شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت.

بنظر میرسد که مذهب اهل حق بسیار قدیم باشد، ولی در زمان سلطان سهاک باوج عظمت خود رسید. سلطان سهاک فرزند شیخ عیسی برزنجه بود. مادرش خاتون دایره دختر حسن بگ رئیس قبیله جاف ایل

مرادی بوده است . مقبره سلطان سهاك در پردی ورهه و امان کنار رود
سیروان قرار دارد که قبله اهل حق بشمار میرود .

فرشتگان وسیله خدا بوجود میآیند ، اول آنها از بغل خوانند -
کار دوم از دهان خوانند کار سوم از نفس او چهارم از عرق وی و پنجم نیز از
نور او خلق شده اند . بقول دیگری بنیامین از عرق که رمز تواضع است ،
داود از نفس که رمز خشم ، موسی از سبیل که رمز رحم و رمز بار از نبض که
رمز احسان است بوجود آمده است هر کدام از ملائکه برای خدا مقام
مخصوصی دارند . چنانکه بنیامین نماینده داود ناظر و قاضی ، شیخ
موسی وزیر و نویسنده خیر و شر و مصطفی داودان یا نُصیر سمت ملكة الموت
را دارد .
جدول تجلیات هفتگانهی ذات حق در جامه ی بشر

۵	۴	۳	۲	۱
		اسرافیل	میکائیل	جبرائیل
عزرائیل ؟	حضرت محمد نصیر فاطمه	قنبر	سلطان	۱- خواندگار
	بابا طاهر ما ما جلاله	کورقی	کاکه ردا	۲- مرتضی علی سلمان
			(رضا)	۳- شاه خشین بابا بزرگ
	داودان مصطفی / خاتون دایره	پیرموسی	داود	۴- سلطان بنیامین
	داودان			صهاك
	شاهسوار آغا رمزبار	یارلی	کارمیرجان یارجان	۵- قرمزی شاه
				(شاه ویس قلی)
	پری خان شرط	؟	ابدال بگ	بگ جمشید
	دستی خان	؟	خان ابدال	بگ جمشید خان
			س خان الما	۶- ممد بگ
				۷- خان آتش

اهل حق بتیاسخ هم عقیده دارند چنانکه میگویند: "ای مردان از عقوبت مرگ هراس نداشته باشید چون مرگ انسان شیبه فرورفتن مرغابی است بزیرب آب" و نیز معتقدند که انسانهای خوب از خاک زرد آفریده - شده اند و انسانهای بد از گل سیاه - همچنین عقیده دارند که روز محشر در دشت "شاره زور" که در کردستان عراق قرار دارد واقع میشود.

شعائر اهل حق: ۱- بسیار کم است که نماز انفرادی داشته باشند و با اجتماعی که بقول خودشان هر مشکل سختی در آن حل میشود ارزش زیادی قائلند. اجتماعات را در مواعد ثابت و حوادث مهمی انجام میدهند که در آن سرودهای مذهبی را با آهنگ موسیقی بر زبان میرانند.

۲- ذکر ایشان در مواقع معینی انجام میگیرد که در آن درویشها بعالم خلسه وارد شده و احساس را از دست میدهند چنانچه میتوانند در آتش راه بروند و آنرا با دستهایشان بگیرند.

۳- اجتماعات آنها هیچ گاه از قربانی و ضحایا خالی نیست از جمله نذر و نیاز "که با ذبح گاو یا گوسفند و یا خروسی که بهمین منظور پرورش میدهند همراه است. همچنین "خیرو خدمت" که غذاهای پخته ای از شکر و نان و شیبه آنست.

آنها گوشت را از استخوان جدا میسازند. استخوانها را دفن میکنند و گوشت کباب شده را بین حاضران تقسیم مینمایند و متعاقب آن مجلس سخنرانی و موعظه تشکیل میشود که بآن "سبز نمودن" میگویند.

۴- هر درویشی برای خود مرشدی روحی یا شیخی دارد. در حین مراسمی که به آن "سرسپاردن" میگویند نماینده پنج ملائکه در

پیرامون نوزاد قرار میگیرند و سپس میوه درختی را که بآن " جوز " میگویند میسکنند و باین ترتیب ارتباط بین طفل و شیخش یا باصطلاح دیگر سید برقرار میشود و سبب تحریم ازدواج بین او و خاندان شیخ خواهد شد . بدیهی است تا کسی باین صورت سر سپرده نشود اهل حق شناخته نمیشود .

۵- برای رسیدن بکمال اخلاقی ارتباط خاصی بین يك مرد یا مردانی با زنی برقرار میشود که يك نوع رابطه‌ی خواهری و برادری به حساب می‌آید و بصورت برادر و خواهر در خواهند آمد تا سابقه ای باشد برای روز قیامت که " شرط اقرار " نامیده میشود و به خواهری و برادری داسنی ها شباهت دارد .

۶- اهل حق بروزه که از سه روز تجاوز نمیکند خیلی اهمیت میدهند که داسنی ها هم همین عقیده را دارند . روزه را در زمستان میگیرند و پس از آن عید دارند ولی فرقه آتش‌بگی بروزه اهمیت نمیدهند . منظور اهل حق از گرفتن روزه ، یاد آوری مرگ مردانی است که بآنها " قولتاسان " میگویند آنها در حالی که میکوشیدند بیاد شاه عالم برسند در گرد بادی تلف شدند . و کشتن خروس هم تجدید خاطره مرگ سید اسکندر است که بخاطر کفاره خطاهايش در جوانی ، بمیل خوردن تسليم مرگ شده است و نیز علاقه‌ی برادری با پیوند اخوت بین رمزبارو مصطفی داودان که گاهی هر دوی آنها بفردی واحد تلقی میگردد ارتباط دارد .

تاریخ دینی اهل حق- اهل حق دارای ثروت بزرگی از افسانه هستند که بر حسب حلول خدا در افراد ترتیب یافته که کتاب " سرانجام "

را تشکیل داده است. حاج نعمت‌اله جیحون آبادی (۱۸۲۱-۱۹۲۰ م) در "فرقان الاختیار" جلد ۱ صفحه ۴ با اظهار تاسف میگوید که تناقضاتی در دفتر و قوانین حق راه یافته است.

اهل حق با باطاهر عریان را از فرشته های شاخشین بشمار می‌آورند. آنها گفته های منسوب بسلطان صهاک را بلمجه گورانی که زبان مقدس اهل حق است گردآوری نموده اند.

اماکن مقدسه اهل حق - اماکن مقدسه آنها عبارتند از:

۱- مزار سلطان اسحاق (صهاک) در پردیور واقع در هه‌هورامان

۲- باوه یادگار در کوههای دالاهوین سرپل زهاو و ریژاو.

۳- امام احمد در محله مصلاهی کرکوک.

۴- امام قاسم در قزل رباط عراق.

۵- مقبره شاه هیاس.

۶- آرامگاه خان آتش در قریه آتش‌بگ از توابع هشتسروود در

آذربایجان. وی در اوایل قرن ۱۸ میزیسته. گویا در آگری (شمال مراغه)

تولد یافته است بعد از او هفتمین فرزندش بنام عبدالعظیم میرزا (آغا -

بخش) که در کربان یا دوروکه در کنار رود گاماسا و در جنوب بیستون قرار

دارد میزیسته. عبدالعظیم در سال ۱۹۱۲م وفات یافت و فرزندش محمد

حسن میرزا جایش را گرفته است. شکل (۲)

جم خانه - اهل حق در شبهای جمعه در محلی که آنرا "جم

خانه" مینامند گرد می‌آیند و بمراسم مذهبی و نذر و نیاز میپردازند.

رفتار اجتماعی اهل حق - آنها سبیل را که یکی از رموز اهل حق



شکل (۱) دو نفر از یزیدیهای تفلیس در آغاز قرن بیستم
عکس از سفرنامه جکسن

است نمیتراشند . سعی میکنند اسرار خویش را از دیگران پنهان کنند .
افرادی هستند بی آزار و از سب و لعن نسبت به رکس و هر چیستی
خود داری میکنند بر زمین تف نمیریزند تا از آن تصور دشنام و بی —
احترامی بکسی نشود .

شیخ رضای طالبانی کرد (۱۳۲۲-۱۲۵۳ هـ . ق) در قصیده های
بزبان کردی تهمتی با اهل حق یا کاکه بی های کردستان عراق بسته که
گویا در یکی از شبهای سال جشن میگیرند و در آن زن و مرد محرمونا —
محرم ضمن خاموش کردن چراغها در هم میآمیزند . برای صحت این
مدعای افراطی تا کنون سندی مشاهده نگردیده و خود کاکه بی ها هم
بشدت اتهام یاد شده را رد میکنند . عباس عزراوی مورخ بزرگ عراقی هم
گفته ی شیخ رضا را تکذیب مینماید . بنظر میرسد اتهام شیخ رضای —
کاکه بی ها ، ناشی از اختلافات قبیله ای بوده باشد .

شاعرانی از اهل حق — ۱- حاجی نعمت الله جیحون آبادی —
مکری متخلص به " مجرم " که در سال ۱۲۸۸ هجری قمری متولد شده ،
تقاید اهل حق را در کتابی بنام " شاهنامه حقیقت " بنظم آورده که در
سال ۱۳۴۵ شمسی از طرف " قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه "
بتصحیح دکتر محمد مگری در تهران بیچاپ رسیده است .

۲- ایل بگی — از کردهای غرب کرمانشاه که پیش از سلطنت
فشاریه در ایران میزیسته ، پیش پنیهای راجع بایران نموده که همه را
در قالب اشعاری کردی بیان کرده است . اشعار مزبور را ادیب الممالک
باشعاری فارسی برگردانیده است .

۳- هجری دده — از شعرا و ادبای کاکه بی های کرکوک است

تولدش را سال ۱۲۹۸ هجری قمری نوشته اند . وی محمود نام داشته
و فرزند ملاعلی افندی ابن نظیری دده بن قیصر میباشد . این رباعی
از اوست .

خیلی بصحن مدرسه خواندم کتاب قال

جز لاف عمرو وزید ندیدم ازو مقال

انجام کار فیض ز نادانیم رسید

بہتر ز حال بیخبری نیست هیچ حال

هجری دده تالیفات زیادی از خود باقی گذاشته که مهمترین

آنها عبارتند از :

ارشادات کائنات ، تاریخ کرکوک و ترجمه گلستان بترکی .

اهل حق شعرا و نویسندگان دیگری هم دارند که ذکر همه آنها

در این مقال نمیگنجد . (۱)

(۱) منابعی که راجع به اهل حق یا کاکه پی ها از آنها بهره گرفته ام عبارتند از : دایرة
المعارف الاسلامیه ج ۳ ذیل اهل حق چاپ مصر . سرسپردگان تالیف سید محمد علی
خواجہ الدین چاپ تبریز ۱۳۴۹ شمسی ، پایان نامه تحصیلی آقای منوچہر رحیمی لیسانسہ
علوم اجتماعی در سال تحصیلی ۵۲ - ۱۳۵۱ و الکاکائیه فی التاریخ : عباس العزاوی طبع
شرکة التجارة والطباعة المحدودة ، بغداد ۱۳۶۸ هـ - ۱۹۴۹ م

نظریه‌هایی پیرامون کلمه تصوف

تصوف مصدر خماسی مشتق از صوف (پشم) بر پشمینه پوشی دلالت دارد . و غیر از این میتوان گفته دیگران را ذکر کرد که میگویند . صوفیه منسوب به " اهل صفه " هستند و آنها هم فرقه‌ای از پرهیزکاران بودند که روی سکوی مسجد مدینه در زمان پیغمبر (ص) مینشستند و یا گروهی بشمار میرفتند که در صفا اول مسلمانان در نماز قرار میگرفتند و گروهی صوفیه را منسوب به " بنی صوفه " که قبیله‌ای بدوی بودند بشمار می‌آورند . یا اینکه معتقد بودند کلمه تصوف از " صوفانه " که گیاه نازکی است گرفته شده یا از " صوفه القفا " یعنی موهائی که در قسمت مؤخر پشت سر میروید مشتق میباشد . و نیز گفته اند واژه تصوف مشتق از " صوفی " میباشد که از صافی گرفته شده که در اصل صفا بوده است . از قرن هشتم میلادی سعی شده این کلمه را با صوفی (پشمینه پوش) و کلمه یونانی " سوفی " و نیز تصوف را با " تیوسوفیا " THEOSOPHIE ربط دهند . نولدکه NOLDKE این عقیده اخیر را رد میکند باین دلیل که هر کلمه یونانی که حرف سین داشته باشد چنانچه وارد عربی شود همچنان با سین نوشته میشود . و در زبان آرامی نیز کلمه میانه‌ای برای انتقال " سوفی " یونانی به " صوفی " عربی وجود ندارد . (۱)

قشیری (رح) گوید : و برای این نام (صوفی) اشتقاقی از لغات عربی و قیاس بدست نیآید و بظاهر کلمه‌ی مزبور لقبی است . و کسانی که

(۱) - دایرة المعارف الاسلامیه جلد پنجم

گفته اند صوفی مشتق از "صفا" یا از "صفه" است گفتار ایشان دوزقیاس لغوی است و گوید: همچنین اشتقاق آن از صوف (پشم) نیز بعید است زیرا ایشان بیوشیدن آن اختصاص نیافته اند. و من (ابن خلدون) میگویم. ظاهر این است که گفته شود کلمه ی موبور از صوف مشتق است چه ایشان بیوشیدن آن اختصاص یافته اند و در پوشیدن جامه های فاخر با مردم مخالفت داشتند و پیشمینه پوشی میگرائیدند. (۱)

پس از انشقاق مسلمین بفرقه های گوناگون هر فرقه ای مدعی بود که زهاد و عبادی در بین آنها هست. در این هنگام دسته مخصوصی به نام "صوفیه" یا "متصوفه" پیدا شدند و در حدود سنه دوپست هجری این نامها شایع و معروف گشت. البته بدقت نمیتوان گفت که در چه سالی از سالهای قرن دوم هجری این اسم پیدا شده ولی قدر مسلم این است که در دوره "صحابه" و تابعین" این کلمه نبوده بلکه از نامهای قرن دوم است. (۲)

ابن الجوزی میگوید: در زمان رسول الله (ص) نسبت بایمان و اسلام بود یعنی گفته میشد "مسلم" و "مؤمن" بعد نام "زاهد" و "عابد" پیدا شد. بعد جماعتی پیدا شدند که تعلق شدید به زهد و تعب داشتند چندانکه از دنیا اعراض کرده و آنرا ترك کردند و یکسره بعبادت

(۱) مقدمه ابن خلدون جلد دوم صفحه ۹۶۹ ترجمه. محمد پروین گنابادی. بنگاه ترجمه

و نشر کتاب. تهران ۱۳۵۳

(۲) تاریخ تصوف در اسلام ص ۳۷ تالیف دکتر قاسم غنی از انتشارات کتابفروشی زوار. چاپ

دوم تهران ۱۳۴۰ هـ ش به نقل از مقدمه ابن خلدون.

و انزوا پرداختند . گفته اند که اول کسی که بکلی خود را واقف خدمت بخدا کرد مردی بود مجاور خانه کعبه بنام " صوفه " که اسم واقعی او " غوث بن مر " بود و زهادی که از حیث انقطاع از ما سوی الله شبیه باو بودند " صوفیه " نامیده میشدند . " غوث بن مر " به این مناسبت " صوفه " نامیده میشد که چون برای مادرش پسری باقی نمی ماند ، نذر کرد که اگر غوث زنده بماند او را وقف خدمت کعبه کند و چون طفل را مجاور کعبه کرد و وقتی شدت گرما باو آسیب رسانید مد هوشش ساخت مادرش گفت پسرم چون " صوفه " شده است . باین مناسبت از آن بیعد " صوفه " نامیده شد . (۱)

جماعتی گفته اند که " تصوف " منسوب باهل صغه است که جماعتی از فقرای بدون مال و خانواده مسلمین صدر اسلام بوده اند که در صغه (سکو) ی مسجد رسول الله (ص) منزل داشته اند و با صدقه زندگی میکرده اند . تا اینکه بعد از فتوحات اسلام بی نیاز شدند . اما نسبت صوفی باهل صغه غلط است زیرا اگر منتسب باهل صغه بودند میبایست صفی نامیده شوند . (۲)

در کتاب کشف المحجوب چاپ ژوکوفسکی صفحه ۱۰۷-۹۷ آمده که " اهل الصغه " عبارتند از جمعی زاهد فقیر و غریب از مهاجرین که در حدود هفتاد نفر بوده و گاهی کمتر و بیشتر میشده اند : این جماعت بواسطه نداشتن مسکن و مال و اولاد " در صغه مسجد نبوی منزل داشته اند (۱) تاریخ تصوف در اسلام . ص ۳۷ .
 (۲) همان ص ۳۸ .

و بنقل " ابن تیمیه " اضافه بر مهاجرین بعضی از غربای وارد بمدینه اعم از غنی یا فقیر همین که جائی منزل کردن پیدا نمیکرده اند بآن صغه میرفته اند و پس از تهیه محل و مأوی از اصحاب صغه جدا میشده اند این است که اهل صغه عدد ثابتی نداشته اند و کم و زیاد میشده اند مثلاً " گاهی ده نفر یا کمتر بوده گاهی بشصت یا هفتاد نفر میرسیده اند و از اول تا آخر مجموعه‌ی صحابه ای که " اهل صغه " شده اند بیشتر از چهارصد نفر بوده اند که بعضی بکسب معاش میکردند و بعضی مهمان سایر مسلمین بوده اند و پیغمبر خود اعانت بسیار بآنها میفرموده است . معاریف اهل صغه عبارتند از : بلال بن رباح ، سلمان فارسی ، عمار یاسر ، صهیب بن سنان ، زید بن خطاب برادر عمر (رض) مقداد بن الاسود ، یوزر غفاری ، ابو عبیده عامر بن عبدالله بن الجراح ، (۱)

سمعانی در " الانساب " در نسبت " الصوفی " میگوید : " هذه — لنسبة اختلافوا فيها منهم من قال منسوبة الى لبس الصوف ومنهم من قال من الصفا ومنهم من قال من بنی صوفه و هم جماعة من العرب كانوا يتزهدون و يقللون من الدنيا فنسبت هذه الطائفة اليهم " . (۲)

قشیری از صوفیان اواخر قرن چهارم که تا اواسط قرن پنجم میزیسته در رساله قشیریه میگوید : " این طایفه غالباً بنام صوفیه نامینده میشوند . باین معنی که پیرو طریقه " صوفی " و جماعت آنها " صوفیه " یا مُصَوِّفٌ و متصوفه نامیده میشود . (۲)

(۲ و ۱) همان کتاب ص ۳۸ و دایره المعارف اسلامیه جلد پنجم

(۲) تاریخ تصوف در اسلام ص ۳۹ .

بعقیده قشیری (۱) این کلمه لفظ جامد غیر مشتقی است که نظیر آن در لغت عرب بسیار است. مثل کلمه "لقب" و اما قول آنهایی که گفته اند کلمه "صوفی" از "صوف" مشتق است و "تصوف اذالبس الصوف" كما يقال تمص اذالبس القميص فذ لك وجه ولكن القوم لم يختصوا بلبس لصفوف" و اما آنها که گفته اند صوفی منسوب به "صفه" است یعنی صفه مسجد رسول الله (ص) صحیح نیست زیرا نسبت به "صفه" صوفی نیست و نیز بعضی گفته اند که کلمه صوفی از "صفا" میآید ولی اشتقاق صوفی از صفا بعید است. و اینکه بعضی گفته اند که "صوفی" مشتق از کلمه "صف" است باین مناسبت که از جهت قلب در صفا اول هستند این معنی صحیح است ولی در مقتضای لغت چنین نسبتی صحیح نیست بطوری که قشیری اشاره میکند بعضی از صوفیه معتقدند که کلمه "صوفی" مشتق از "صفا" یا "صفو" است و مراد از آن صفای قلب اهل تصوف و انشراح صدور و مراتب رضا و تسلیم بمقدرات الهی است باضافه صوفیه با خداوند در حال صفائی هستند که هیچ چیز آنها را از آن باز نمیدارد و همچنین وجه مناسبت آن است که صوفیه بواسطه موهبت الهی از کدورت جهل صاف شده اند. ولی صوفیه از این غفلت کرده اند که نسبت به "صفا" بر حسب موازین لغت عرب "صوفی" نخواهد بود. لذا برای فرار از اعتراض اهل لغت گفته اند که "صوفی" در اصل "صفوی" بوده و در نتیجه تغییر بصوفی شده است. (۲)

(۱) ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری در سنه ۳۷۶ متولد شده و در ربیع الاول سال ۴۶۵ در نیشابور وفات کرده است.

(۲) - تاریخ تصوف در اسلام ص ۴۰.

ابو نصر سراج طوسی در کتاب "اللمع" میگوید: اگر کسی بپرسد که هر صنفی را به "حال" یا علم "مخصوص" منسوب میدانند مثلاً "اصحاب حدیث" را "محدث" و "اصحاب فقه" را "فقیه" و "اهل زهد" را "زاهد" و "اهل توکل" را "متوکل" و "اهل صبر" را "صابر" مینامند چرا صوفیه را بحال یا علمی منسوب نمیداری؟ میگویم برای اینکه صوفیه منفرد در یک علم دون سایر علوم یا متصف بیکی از احوال و مقامات دون سایر احوال و مقامات نیستند بلکه معدن جمیع علوم و مستجمع جمیع احوال و اخلاق پسندیده اند. بنا بر این ظاهر آنها را مناظ نامگذاری قرار می‌دهیم و آنها را "صوفی" مینامیم زیرا پشمینه پوشند و پشمینه پوشی روش انبیا و صدیقین و حواریون و زهاد بوده است. تا آنجا که میگوید: اما اینکه گفته شده است که کلمه "صوفی" نام تازه‌ای است که اهالی بغداد بوجود آورده‌اند محال است. زیرا در عهد حسن بصری این اسم معروف بوده و حسن بدرك صحبت جماعتی از صحابه رسول نایل شده بود و از قول او روایت شده که گفته: مردی صوفی را در طواف دیدم چیزی با او دادم نگرفت و گفت چهار پارچه پول با من است و همان مرا کافی است و از سفیان ثوری (متوفی در سال ۱۶۱ در بصره) روایت شده که گفت اگر ابو هاشم صوفی نبود من دقایق ریا را نمی‌شناختم و نیز در کتاب راجع باخبر اهل مکه از قول محمد بن اسحاق بن یسار نقل شده که او گفته و جماعتی حدیث کرده‌اند که قبل از اسلام گاهی مکه چنان خالی میشد که حتی یکنفر برای طواف بیت نبود و از یکی از شهرهای دور مردی می‌آمد و طواف میکرد و برمینگشت و اگر این حدیث صحیح باشد دلیل بر آن است که قبل از اسلام این اسم معروف بوده و جماعتی از اهل فضل و صلاح باین اسم

موسوم و منسوب میشد مانند . (۱)

یافعی میگوید : " لباس پشم چون اقرب بتواضع و خشوع میباشند
متقدمین صوفیه آنرا میپوشیدند و دیگر آنکه پشم لباس انبیاء است و در
حدیث وارد شده که رسول اکرم (ص) بر خر سوار میشد و لباس پشم میپوشید
" حسن بصری میگوید : " هفتاد بدوی را دیدم که همگی پشمینه پوش
بودند . (۲)

سهروردی در " عوارف المعارف " میگوید : " صوفیه لباس پشم را
اختیار کردند چون زینت دنیا را ترك کرده و قناعت بسد جوع و ستر عورت
نمودند و مستغرق در امر آخرت بوده و اعتناء بلذاید و راحت نفوس
نداشتند . " (۳)

اما این قول درست نیست و انتساب لباس پشمینه بر رسول اکرم و
سلف صالح مبنای صحیح ندارد بلکه اخبار تبر خلاف آنست . (۴) چنانچه
ابن جوزی در کتاب " تلبیس " میگوید : " بعضی از صوفیه لباس پشم
میپوشیدند و دلیل میآوردند باینکه پیغمبر اکرم لباس پشم میپوشید و حال
اینکه رسول اکرم (ص) همه وقت لباس پشم در بر نمیکرد بلکه بعضی اوقات
ملبس باین لباس بود و پوشیدن لباس پشم معمول عرب نبود و آنچه در
فضیلت لباس پشم روایت میکنند موضوع و بی اصل است و در این موضوع

(۲ و ۱) همان کتاب ص ۴۱ .

(۳ ' ۴) مقدمه نفعات الانس جامی از یوسف توحیدی پور ص ۹ چاپخانه زهره تهران
۱۳۳۶ .

سند صحیحی در دست نیست و شخص پشمینه پوش خالی از این نیست که یا عادت لباس پشم و البسه غلیظ دارد یا ندارد؛ اگر دارد این عمل برای او فضیلتی نیست و اگر ندارد سزاوار نیست بپوشد چون اضرار و صدمه بخود است . و مسلماً "مشروع نخواهد بود و در پوشیدن لباس پشم جمع میان لباس شهرت و اظهار زهد نموده هر دو مذموم است . عن انس عن رسول الله (ص) من لبس الصوف ليعرف الناس كان حقا "علی الله عز وجل ان یکسوه ثوبا" من جرب حتی تتسا قط عروقه . انس از رسول اکرم (ص) روایت میکند که فرموده هر کس لباس پشمینه بپوشد برای اینکه مردم او را بشناسند برخداوند حق است اینکه او را جامه یی از جرب بپوشاند تا رگهای او را از تنش بریزد . (۱)

عن ابن عباس . قال قال رسول الله (ص) ان الارض لتعج الی - ربهها من الذین یلبسون الصوف ربا " - ابن عباس از رسول اکرم (ص) — روایت میکند که فرموده زمین فریاد میزند بسوی خدایش از کسانی که جامه پشمینه برای ربا میپوشند . (۲)

ابو جعفر جریر طبری میگوید : کسی که لباس پشم را بر لباس پنبه و کتان ترجیح دهد خطا کرده است طریقه سلف صالح این بود که لباس متوسط میپوشیدند نه بسیار عالی و نه خیلی پست و بهترین لباس را در روز جمعه و عیدین و ملاقات دوستان در بر میکردند . (۳)

ابوالعالیه میگوید : مسلمین در زیارت یکدیگر تجمل میکردند

مهاجرین و انصار لباس خوب میپوشیدند و بهترین عطرها را استعمال میکردند " تمیم داری " لباسی خرید به هزار درهم و در آن لباس نافله‌ی شب را بجای میآورد و ابن مسعود بهترین لباس را میپوشید و بهترین عطر را استعمال میکرد. (۱)

ابی عبدالله بن قیم در کتاب " زادالعماد " میگوید : غالباً " لباس رسول اکرم (ص) و اصحابش پنبه بود و بسا لباس پشم و کتان میپوشیدند ^(۲) .

شیخ ابواسحق اصفهانی به سند صحیح از جابر بن ایوب روایت میکند که صلت بن راشد بر محمد بن سیرین وارد شد در حالی که جبه و ازار و عمامه پشمینه پوشیده بود . ابن سیرین مشمئز شد و گفت گمان میکنم که قومی پشم میپوشند و میگویند که این لباس عیسی بن مریم است و بتحقیق مرا خبر داد کسی که او را متهم نمیدانم اینکه رسول اکرم (ص) - گاهی لباس کتان و گاهی پشم و گاهی پنبه در بر میکرد و سنت پیغمبر خود مان احق با تبع است . مقصود ابن سیرین این است که مردمی خیال میکنند که دائماً " لباس پشم پوشیدن افضل است و میروند و آنرا طلب میکنند و لباس غیر پشمی نمیپوشند و همچنین در لباس زیر وضع و هیات مخصوص برای خود درست کرده و مقید بدان باشند و طریق حق و افضل در لباس طریقت که رسول اکرم (ص) بر آن بوده و مداومت بر آن داشته است و آن این است که آنچه از لباس میسر میشد و مناسب با فصل بود میپوشید و مقید به زی و لباس خاصی نبود گاهی پشم میپوشید و زمانتی

(۱) همان کتاب ص ۱۰

(۲) همان ص ۱۱

کتان و هنگامی پنبه و بردیمانی و برد سبز و جبه و قبا در بر مینمود گاهی خف و گاهی نعل و گاهی عمامه مبارکش با تحت النحك بود و گاهی بدون تحت النحك و گاهی رنگ عمامه سفید بود و گاهی سیاه (۱) .

عایشه رضی الله میگوید که برای رسول اکرم (ص) لباس پشمینه تهیه کردم پوشید چون بدنش عرق کرد و استشمام بوی پشم نمود لباس را از تن کند و دور انداخت . (۲)

ابن عباس میگوید - رسول خدا (ص) را دیدم با نیکوترین لباس . ای رمته میگوید - که رسول خدا (ص) را دیدم که دو برد اخضر در بر داشت و آن جامه یی بود که خطوط سبز داشت .

احوص از پدرش نقل میکند که وارد بر رسول خدا (ص) شدم در حالی که لباس کهنه و کثیف در بر داشتم رسول (ص) بمن فرمود که آیا تو از مال دنیا چیزی داری؟ گفتم بلی . فرمود از چه سنخ است؟ عرض کردم شتر اسب و گوسفند و غلام و کنیز فرمود خداوند مالی که به تو داده است باید آن را بر تو ببیند .

جابر گفت رسول اکرم (ص) وارد منزل من شد . مردی را دید که مویش پریشان است پس بآن فرمود تو شانه نداشتی که سرت را شانه کنی؟ از این بیانات بطلان قول کسانی که میگویند لباس پشمینه مستعار رسول اکرم (ص) و سلف صالح است واضح گردید . (۳)

صاحب رشحات گوید که لفظ صوفی مشتق از "صوفة المال" است

(۱) و (۲) همان ص ۱۱

(۳) همان ص ۱۳

یعنی برگزیده و منتخب بطوریکه آدم را صفی نامیده اند چون برگزیده شد از سایر موجودات که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَچون یاء نسبت بر صفوالحاق نمودند صوفی‌شد و چون لفظ کثیرالاستعمال بود بر زبانها ثقیل بود و او را که لام الفعل بود بجای فاء که عین الفعل بود گذاردند و صاد را بمناسبت و اوضمه دادند صوفی شد . (۱)

برخی گفته اند که صوفی مشتق از صوفه است و آن بمعنی چیز دور افتاده است که هیچ کس بآن رغبت نداشته باشد و چون صوفیه از خلق دوری میکنند و در انکسار نفس میکوشند بسان چیزی هستند که دور افتاده باشند .

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری (که قبلاً از وی یاد شد) میگوید " ولایشهد لهذا الاسم اشتقاق من جهة العربیه ولا قیاس والظاهر انه لقب یعنی شاهی براینکه اشتقاق صوفی از اصل لغت عربی باشد وجود ندارد و قیاسی هم در بین نیست و ظاهر این است که اینکلمه لقب است . (۲)

ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الغزنوی در کتاب کشف المحجوب میگوید - مردمان اندر تحقیق این نام بسیار سخن گفته اند و کتب ساخته که " صفو " از همه پسندیده تراست و ضد آن کدر بود و رسول اکرم (ص) گفته است ذهب صفوالدنیا و بقی کدرها . و نام لطایف اشیا صفوان چیز باشد . پس چون اهل این قصه اخلاق و معاملات خود را

(۱) همان ص ۱۳

(۲) همان ص ۱۴

مهدب کرده و از آفات طبیعت تبرا جستند مرایشان را صوفی خوانند و این اسمی است مراین گروه را . (۱)

از این اقوال پراکنده دو موضوع روشن میگردد - یکی اینکه اشتقاق صحیحی برای کلمه صوفی در دست نیست و دیگر اینکه کلمه عربی الاصل نمیباشد زیرا تا قرن دوم هجری از صوفی اسمی نبود و اولین نویسنده یی که این کلمه را استعمال کرده " جاحظ " است در کتاب " بیان و تبیین " و اولین کسی که این نام بر او اطلاق گردید ابوالقاسم کوفی است . (۲)

سرچشمه تصوف

در مورد اینکه تصوف از کجا سرچشمه گرفته باشد عقاید و آراء زیادی وجود دارد که هر کدام از دیدی آنرا مورد بحث و تحقیق قرار داده اند .

مورخان و محققان اسلامی و اروپایی هر کدام بگونه ای در باره آن داد سخن داده اند . آنها در مواردی با هم اتحاد نظر دارند و در مواردی اختلاف، ذیلاً "آراء" متفاوت را از نظر خواننده گرامی میگذرانند .

۱- بعضی از محققین بواسطه شباهت تامی که در غالب مسائل بین تصوف اسلامی و بعضی از فرق هندی هست تصوف را زائیده افکار هندی شمرده اند . (۱)

۲- جماعتی برآنند که تصوف اسلامی ناشی از افکار فلسفی است؛ مخصوصاً "فلسفه نوافلاطونی و شاهی که اقامه میکنند این است که بین فلسفه اشراق و تصوف شباهتهای بسیاری وجود دارد و میگویند که تاریخ نشان میدهد که فلسفه یونان قبل از اسلام و بعد از آن در آسیای غربی شیوع یافته بود . از طرف دیگر این نکته را هم باید دانست که فلسفه نوافلاطونی مقدار زیادی از افکار و آراء خود را از مشرق گرفته است و فلوطین برای اطلاع بر آراء فلسفی شرقیها بمشرق مسافرت کرده بود . (۲)

(۱) تاریخ تصوف در اسلام ص ۴

(۲) اسلام در ایران ص ۳۳۳ ایلیا پالدویچ پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز انتشارات پیام تهران . ۱۳۵۴ .

۳- دسته ای از اهل بحث سر چشمه تصوف اسلام را مسیحیت و رهبانیت شمرده اند . (۱)

۴- دسته ای دیگر منبع بزرگ تصوف را افکار بودائی دانسته اند . (۲)

نظریه جدید مربوط به پیدایش تصوف را در نیمه اول قرن بیستم رینولد نیکلسون و لوئی ماسینیون پدید آوردند . تالیفات ایشان بیش از آثار اسلام شناسان پیشین بر تحقیقات وسیع و دقیقانه منابع و متون مبتنی است . محققان یاد شده تصوف را لایه ای که از خارج آورده و باسلام پیوند زده باشند ندانسته بلکه برعکس پدیده ای اصیل می شمارند که در زمینه اسلام پدید آمده این نظریه را باید اسلامی نامید . ر . نیکلسون معتقد است که عرفان تصوف دنباله سیر تکاملی طبیعی گرایشهای زاهدانه ای بود که در قرن اول هجری در اسلام وجود داشته . نیکلسون منکر اینکه زهد مسیحیت نیز اندک تاثیری داشته نیست . ولی معتقد است که زهد صوفیه بطور کلی وهمچنین عرفانی از آن برخاسته پدیده های است اسلامی و فلسفه عقلی و استنتاجی تصوف نتیجه نفوذ فلسفه نوافلاطونی است که در تحت نفوذ مسیحیت دگرگونی یافته بود و افکار وحدت وجودی متصوفه افراطی بر اثر نفوذ هندوان نفوذی که بواسطه ایرانیان اعمال شده بود - پدید آمده و تکامل یافته . (۳)

نظریه اسلامی پیدایش تصوف بنحو پیگیر تری توسط ل . ماسینیون در بسیاری از تالیفات وی شرح و بسط یافته است .

ماسینیون نظر کسانی را که پیدایش صوفیگری را بیگانه از اسلام میدانند بوجه معقول و مقنعی انتقاد کرده است . بطوری که ماسینیون میگوید فقط

(۱) و (۲) و (۳) همان کتاب ص ۳۳۳ و تاریخ تصوف در اسلام ص ۴ .

ذکر اینکه مثلاً "ممکن است در آسیای میانه و یا ایران پیروان اسلام و فلسفه هندوان تلاقی کرده باشند برای اثبات تاثیر نفوذ هندی در تصوف کافی نیست. برای قبول این نظر باید با استناد مدارک دقیق ثابت کرد که واقعا مبادله افکار بین اسلام و هند در فلان یا بهمان دوران صورت گرفته. — ماسینیون خاطر نشان میکند که ضمناً "اثبات وقوع تاثیر غیر اسلامی در تصوف فقط از طریق آثار اصیل نمایندگان دوران متقدم صوفیگری یا عبارت دیگر با بکار بستن اسلوب تاریخی وفقه اللغوی مقدور و میسر است. (۱)

ماسینیون خاطر نشان کرده که برای تشخیص سرچشمه های تصوف مطالعه لغات و اصطلاحات تالیفات صوفیه واجد اهمیت است و اثر اساسی خویش را وقف مآخذ و منابع لغتنامه فنی و اصطلاحی صوفیان کرده است. ماسینیون منابع زیر را برای اصطلاحات صوفیان مشخص ساخته است. ۱۰ لغات قرآن. و ضمناً "صوفیان در مورد جاهای مبهم قرآن. — یا "متشابهات" از خود تعبیر جدیدی آورده اند.

۲ / لغات دانش عربی در نخستین قرنهای اسلامی. ۳۰ / لغات مکاتب الهیات اسلامی. ۴۰ / گونه ای "زبان آزاد" یا LINGUA FRANCA که ویژه عناصر تحصیلکرده آن زمان بوده و بیشتر از لغات آرامی — سریانی و تا حدی یونانی و پهلوی تشکیل شده بود و در طی شش قرن اول بعد از میلاد از طریق التقاط حکمت شرقی مکون گشته است. (۲)

ماسینیون بآیاتی از قرآن اشاره کرده که تعبیر آنها را با روح زهد

و عرفان جایز میتوان شمرد . وی تصوف را نتیجه سیر تکاملی درونی اسلام میدانند مگنود که صوفیگری در خاک اعراب پدید آمده است اگر چه افکاری چند از محیط غیر عربی (یهودی و نصاری) در آن رخنه کرده باشد

ماسینیون چنین نتیجه میگیرد " در واقع عرفان اسلامی - در آغاز خویش و در طی تکامل خود - پدید آمده از قرآن است قرآنی که دائما" میخواندند و در باره آن بتفکر میپرداختند و در زندگی دستوراتش را بکار میبستند عرفان اسلامی بر قرائت و نقل دائم متن کلام مقدس بوده و ویژه گیها و جوانب خاص خویش را از آنجا ماخوذ داشته است" ماسینیون منکر جزئی تأثیری از عرفان مسیحی و از آن پس فلسفه نوافلاطونی در تصوف که بطور مستقل از اسلام و در زمینه تعالیم اسلامی پدید آمده بود نیست ولی تأثیر مزبور را بسیار محدود میشمرد . (۱)

بعضی احتمال داده اند که تصوف خود بخود و مستقلا در ممالک اسلامی در بین مسلمین پیدا شده و گفته اند که شباهتی که بین آراء متصوفه و مسائل عرفانی سایر اقوام هست دلیل قطعی نیست بر اینکه این محصول و زائیده ای از آن باشد . بلکه میتوان گفت که هر دو معلول یک علت است . (۲)

خود صوفیه بهیچ وجه تاب شنیدن این آراء و فرض ها را ندارند و توهین و تخفیف خود می شمارند که گفتار و معتقدات آنها مقتبس از آراء

(۱) همان ص ۳۳۳ و ۳۳۴

(۲) تاریخ تصوف در اسلام ص ۴

ثنویون یونان یا حکمت هندی و بودائی یا تقلید از مسیحیان و تشبیه
براهبان باشد بلکه میگویند تصوف عبارت از لب و عصاره و باطن قمرآن و
واحادیث پیغمبر و نتیجه کشف و شهود اولیاء الله است که از راه تزکیه
نفس و تصفیه باطن مستحق " مواهب " شده و مورد " خواطر ربانی و ملکوی "
گشته اند . (۱)

ابوالحسن علی بن عثمان در کشف المحجوب که قدیمیترین کتاب
بزبان فارسی در تصوف است میگوید : محمد بن الفضل البلخی گویند —
العلوم ثلاثة علم من الله و علم مع الله و علم بالله . (علوم بر سه قسم است —
علمی از خدا و علمی با خدا و علمی بخدا) .

علم بالله علم معرفت است که همه اولیاء او ، او را بدو دانسته اند
و تا تعریف و تعرف او نبود ایشان وی را ندانستند از آنچه همه اسباب
اكتساب مطلق از حق تعالی منقطع است و علم بنده مر معرفت حق را علت
نگردد که علت معرفت وی تعالی و تقدس هم هدایت و اعلام وی بود و علم
من الله علم شریعت بود که از وی بفرمان و تکلیف است . و علم مع الله علم
مقامات طریق حق و بیان درجات اولیاء بود . پس معرفت بی پذیرفت
شریعت درست نیاید و ورزش شریعت بی اظهار مقامات راست نیاید . (۲)
این خلدون میگوید : این دانش از علوم شرعی جدید در ملت
اسلام است و اساس آن این است که طریقه این گروه همواره در نزد سلف
امت و بزرگان صحابه و تابعان و آنانکه پس از ایشان بوده اند شیوه حق

(۱) تاریخ تصوف در اسلام ص ۵

(۲) کشف المحجوب چاپ زوکوفسکی ص ۱۹ — ۱۸

هدایت شمرده میشده است و اصل آن ملازم شدن و روی آوردن بعبادت و جز توجه بخدای تعالی و از همه بریدن و اعراض از هر چه عموم بآن روی میآوردند . مانند لذت و مال و جاه و دوری از خلق و پناه بردن بکنج خلوت برای عبادت است و این شیوه در میان صحابه و سلف عمومیت داشت ولی همین که در قرن دوم و پس از آن روی آوردن بدنیای شیوع یافت و مردم بآلودگی دنیا مایل شدند کسانی که روی بعبادت آورده بودند بنام صوفی و متصوفه اختصاص یافتند . (۱)

و چون این گروه بمذهب پارسائی و تنهائی و دوری از خلق و روی آوردن بپرستش و عبادت اختصاص یافتند دارای وجدانهای "حال دل" ادراک کننده ویژه ای شدند که از دیگران متمایز بود (۲) و علم شریعت بر دو گونه تقسیم شده است . نوعی مخصوص فقیهان و فتوی دهندگان است که عبارت از احکام عمومی درباره عبادات و عادات و معاملات است و گونه دیگر اختصاص به گروه صوفیان دارد و درباره مسایل زیر است . چگونگی انجام دادن این مجاهدت و محاسبه نفس در باره آن و گفتگو در خصوص ذوقها و وجدانهای که در این راه بدست میآید و کیفیت ترقی در آنها و از ذوقی بذوق برتر نائل آمدن و شرح اصطلاحاتی که در این باره میان ایشان متداول است . و پس از اینکه علوم نوشته و تدوین گردید و فقیهان در باره فقه و اصول و کلام و تفسیر و جزاینها بتالیف پرداختند ، رجالی از پیروان این اصول نیز در باره طریقت خویش تالیفات کردند از آن جمله کسانی در موضوع ورع یا پرهیزکاری و محاسبه نفس در اقتدای بعمل و ترك آن کتبی نوشته اند

(۲ و ۱) مقدمه ابن خلدون ج ۲ ص ۹۶۸ - ۹۶۹

چنانکه قشیری در کتاب "رساله" و سهروردی در کتاب "عوارف المعارف" و امثال ایشان در مسائل مزبور بتحقیق پرداخته و بنا براین علم تصوف در میان ملت اسلام بمرحله دانش مدونی رسیده است. در صورتیکه در آغاز تنها طریقه عبادتی بشمار میرفت و احکام آن از سینه رجال فرا گرفته میشد. چنانکه دیگر دانشهایی که در کتب تدوین شده اند مانند تفسیر و حدیث و فقه و اصول و جرائنها نیز نخست در سینه های رجال بود (۱)

(۱) همان ص ۹۷۲

مخالف و موافقت با تصوف

از قرن سوم هجری به بعد مخالفت‌های شدیدی وسیله گروهی از فقها و دانشمندان اسلامی علیه تصوف بعمل آمد . دلیل آنها سادگی مخالفت این بود که تصوف را بدعتی در اسلام می‌شمردند . در حالی که عده دیگری سعی میکردند تصوف را وسیله ای در خدمت شریعت و راهی سهل الوصول برای رسیدن بحق و حقیقت قمداد نمایند و این اختلاف همچنان ادامه دارد .

منصور حلاج از صوفیهای مشهور را در روز سه شنبه بیست و چهارم ماه ذی القعدة سال ۳۰۹ هجری برابر ۲۶ مارس ۹۲۲ میلادی با اتهام کافر شدن در بغداد اعدام کردند . (۱)

(۱) ابوالمغیث حسین بن محمد بیضاوی صوفی و شاعر مشهور در حدود سال ۲۴۴ (۸۵۸ م) در بیضاوی فارس متولد شد . وی از نوادگان یکنفر زردتشتی و به قولی از نژاد صحابی‌ابی یوسف بود . از سال ۲۶۰ هـ (۸۷۳ م) تا ۲۸۴ هـ (۸۹۷ م) در ملازمت شیوخ صوفیه از قبیل شوشتری ، عمرومکی و جنید به سر برد . سپس در خراسان و اهواز و فارس و هند (کجرات) و ترکستان به سیر آفاق و انفس پرداخته و به هنگام بازگشت از مکه (۲۹۶ هـ ۹۰۸ م) پیروان زیادی پیدا کرد . معتزله او را به تردستی و شعبده بازی متهم کردند و طبق نظرامامیه و فتوای ظاهریه از طریقت خارج شمرده شدو دوباره توسط ماموران عباسیها دستگیر و به حضور ابن عیسی آورده شد (۳۰۱ هـ) و مورد شکنجه قرار گرفت و مدت هشت سال در زندان به سر برد . بعد از هفت ماه محاکمه در زمان المقتدر خلیفه عباسی ، به فتوای قاضی مالکی ابو عمر ، در روز سه شنبه ذی‌القعدة سال ۳۰۹ هـ گردنش را زدند و پس

و نیز عین القضاة همدانی در سال ۵۲۵ هـ با مرابوالقاسم درگزینی وزیر
سلطان سنجر و فتوای چند تن از فقها در سن ۳۲ سالگی در همدان
کشته شد . (۱)

از تکه تکه کردن بدن و بردار کشیدن جسدش را سوزانیدند و در محل زندان جدید در کنار
راست دجله خاکسترش را به آب ریختند . (دایرة المعارف الاسلامیه ج هشتم)
(۱) - ابوالفضائل عبدالله بن محمد ملقب به عین القضاة از دانشمندان و عرفای مشهور
ایران به فتوای فقها در سال ۵۲۵ هـ اعدام شد و پوستش را از گاه انباشته بر دروازه
همدان آویختند . آثاری به عربی و فارسی دارد . از جمله کتاب " یزدان شناخت " و -
" تمهیدات " و " حقایق القرآن " . رباعیاتی هم به عربی و فارسی از وی باقی مانده
است .

"ابن تیمیه" سخت‌غزالی و صوفیان را در ردیف فیلسوفان به بد دینی متهم می‌کرد (۱۰) و محمد بن عبدالوهاب (۲) نیز با صوفیه سر سازگاری نداشت و آنرا بدعت (نوآوری) در اسلام می‌دانست. در کردستان نیز عددهای از علما و فقها به شدت علیه تصوف مبارزه می‌نمودند که از همه سر سخت‌تر ملا محمد کوی فقیه و شاعر مشهور کرد در قرن حاضر می‌باشد وی صوفیه را ضمن اشعاری کوبیده که برای نمونه دو شعر کردی از اشعارش را ذیلاً نقل می‌نماید:

هه تا شیخیک له کورد ستان بمینی

ئومیدی زندگانیت بی نه مینی

به که شکولو سو والوفه قروژ یلله ت

محاله کاکي خوم ته شکیلی دمولمت

(۱) تقی‌الدین احمد بن تیمیه در سال ۱۲۶۳ م در حران نزدیک دمشق تولد یافت. وی از فقهای مذهب حنبلی می‌باشد در سال ۱۳۲۸ وفات یافته. از آثار اوست: "الجواب الصحیح لمن یدل دین المسیح" و "بحث فن مسألة الطلاق" و "السیاسة الشرعیة فی اصطلاح الراعی والرعیة" و "فضیحة اهل الایمان فی الرد علی منطق الیونان" و "مجموعه فتاوی"

(۲) محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۷۰۳ م در نجد متولد شد و در ۱۷۸۷ م وفات یافت. وی در علم فقه تبحر داشت. معتقد بود که اسلام باید به همان صورت و حالت اولیه برگردد. فرقه وهابیه منسوب به او هستند. پیروان او به برخی از شاعران پای بند نیستند. زیارت قبور ائمه و استغاثه جز از خداوند راجیز نمی‌دانند احکام قرآن را برونق استنباط خود اجرامی کنند و در اقامه احکام شرع تعصب شدید دارند.

یعنی تا شیخی در کردستان باقی بماند ، نباید به زندگانی
امیدوار باشی . برادر من باکشکول و گدائی و فقر و ذلت تشکیل دولت
مجال است .

امام محمد غزالی و ابن حجر هیتمی (۱) از طرفداران پروپا

(۱) احمد بن محمد بن محمد بن علی بن حجر شهاب الدین ابوالعباس الهیتمی السعدی
فقیه مشهور شافعی مذهب ، در اواخر سال (و به قولی ماه رجب) ۹۰۹ هـ - ۱۵۰۴ م
در محله ابی الهیتم به دنیا آمد . در کودکی پدرش را از دست داد . بعد از تحصیلات
ابتدائی در سال ۹۲۴ هـ به دانشگاه الازهر راه یافت و با وجود اینکه سن و سال کمی داشت
نزد علمای زمان خودش مانند زکریا الانصاری عبدالحق السنباطی متوفی ۹۳۱ هـ
ناصرالدین الطیلاوی متوفی ۹۶۶ هـ ابی الحسن البکری متوفی ۹۵۲ هـ شهاب الدین النجار
الحنبلی متوفی ۹۴۹ هـ و شهاب الدین احمد الرملی متوفی ۹۵۸ هـ بتحصیل پرداخت و در
سن بیست سالگی اجازه تدریس و فتوی را یافت . بعد از ازدواج با
یکی از خویشان شمس الدین محمد الشناوی ، در سال ۹۳۲ هـ ، سال بعد از آن به حج
رفت و دو سال در مکه توقف نمود . در آنجا به نوشتن کتاب فقه پرداخت و بعد از عودت
به مصر باز هم به نوشتن آن ادامه داد . در سال ۹۳۷ هـ برای بار دوم همراه با خانواده اش
به حج رفت و مدت دیگری در حجاز ساکن شد . در سال ۹۴۰ هـ برای سومین بار به حج
رفت و برای همیشه در مکه اقامت نمود و به تالیف تدریس پرداخت . تا اینکه سرانجام
۲۳ رجب ۹۷۴ (۳ فبرایر ۱۵۶۷) در مکه وفات یافت و در معلات به خاک سپرده شد .
این حجر آثار گرانبهایی از خود باقی گذاشته از جمله شرحی بر منهاج الطالبین
نووی نوشت که به " تحفه المحتاج لشرح المنهاج " معروف است و دیگری " الفتاوی الکبری
الفقهیه " که شامل رساله هائی مفصل می باشد که هر کدام عنوانی دارد .

قرص تصوف بودند که برای نمونه قسمتی از اعترافات غزالی را بازگو مینماید:
"۰۰۰ آنگاه که از آن سه وادی (متکلمین باطنیه و فلاسفه) —

گذشتم همت بر کشف طریقه صوفیه گماشتم و از این راه بجستجوی حقیقت
شتافتم "

" خلاصه مذهب این فرقه قطع علاقه های شهوانی، تزکیه نفس و
تخلیه آن از صفات پست و بالاخره تقوی و فضیلت ، بریدن از غیر خدا و فنا
فی الله است و چنان یافتیم که در پیمودن این راه دو توشه لازم است . یکی
علم دیگر عمل . چون تحقیق علم تصوف بر من آسانتر از عمل بوده از این
جهت نخست بتحصیل علم پرداختم کتابهای آنها را همچون " قوت القلوب "
ابو طالب مکی و تالیفات " حارث محاسبی " و آثار " شبلی " و " جنید " و
" بایزید " و دیگر مشایخ ایشان را خواندم . تا چنانکه لازم بود بکنه
مقاصد این علم واقف شدم و آنچه توانستم از طریق تعلم و نقل این و آن
تحقیق کردم و از حال این طایفه آگاه شدم . "

" سپس دانستم با توشه علم این راه را نتوان پیمود . باید خود را
فراموش کرد و دست همت بدامن عشق زد . توشه این راه عمل است و بس:
تنها با پای علم نتوان رفت ، بلکه کردار و عمل لازم است . از نام شراب
مستی نمیزاید . از معرفت صحت سلامت بدست نیاید و از دانستن کیفیت
سیری شکم سیر نمیگردد و بین علم و عمل و عالم و عامل تفاوت بسیار است
میان آنکه مست است و آنکه میداند مستی یعنی غلبه بخار معده بر اعصاب
و مغز ، میان آنکه سیر است و آنکه معنی سیری را میداند میان آنکه سالم
است و آنکه خود طیب و عالم طب است و در بیماری بسر میبرد فرق بسیار

”آنانکه مست و سیر و سالم اند خبر از این معنی آنها ندارند .
همین گونه است تفاوت میان آنکه بزهد و تقوی و شرائط و آداب آن معرفت
دارد و آنکه خود سراپا تقوی و زهد است و از دنیا برکنار .”

” بحقیقت دریافتیم که صوفیه ارباب احوالند نه اصحاب قیل و قال ،
و برای وصول باین مقام تعلیم و تعلم کافی نیست ، عشق و شوق و سیبر و
سلوک لازم است من از همه افکار و عقاید دینی و علوم عقلی باین سه اصل
ایمان یقین داشتم خدا ، پیغمبر ، روز جزا . عواملی که این اصول سه
گانه را در روح من رسوخ داده بود بشمار در نمیآید باری در نظرم روشن
شد که پیمودن راه سعادت ابدی جز بتقوا و بریدن علاقه های شهوانی
مقدور نیست و اساس آن دل از دنیا برکندن ، ترك لذات کردن ، بسوی
جهان ابدی شتافتن و همت بخدا گماشتن است و این کار آنگاه انجام
پذیرد که آدمی از خود خواهی و حب جاه و مال و کلیه مشاغل و علایق
دنیاوی دست کشد .”

غزالی بعد از شرح خاطرات و مسافرتهايش مطلب را چنین ادامه

میدهد :

” مدت خلوت و ریاضتم بدان سان ده سال طول کشید . در خلال
این خلوت و احوال چیزهایی بر من کشف شد که از حد شمارش بیرون است
و آنچه که میتوانم بر زبان آرم اینکه تنها صوفیان اند که رهروان راه حقیقت
و سالکان طریق الهی اند سیرت آنها بهترین سیرتها ، راه ایشان راست
ترین راه ها و اخلاقشان پاکیزه ترین خلق ها است . آنچنانکه خرد همه
خرد مندان حکمت همه فیلسوفان و دانش همه علماء دین بکار افتد که
چیزی از اخلاق و سیرت آنها را تغییر دهند و ببهتر از آن تبدیل کنند

برای اینکار راهی نتوانند یافت، زیرا همه رفتار و کردار ظاهر و باطن آنها از نور مشکوة نیوت اقتباس شده است نوری که در روی زمین جز آن نوری روشن بخش و در خور استفاده نیست.

”بالجمله آنچه که مذاهب دیگر انجام کار میپندارند آغاز مرحله طریق تصوف است. شرط اول قدم این راه از چشمه عشق وضو ساختن و از غیر خدا دست شستن است. مفتاح آنکه بمنزله تکبیرة الاحرام نماز است دل را در دریای ذکر حق شناور داشتن و انجام آن فناء فی الله و خود را فراموش کردن است.“

”این مرحله آخر نسبت بآن دو مرحله که در تحت اختیار ما است پایان راه است اما از نظر تحقیق و حقیقت باید آنرا آغاز راه شمرد مومنزل پیشین را برای سالک دهلیز آن دانست.“

در آغاز این مرحله مشاهدات و مکاشفات شروع میشود و کم سالک با طی منازل و مقامات بجائی میرسد که فرشتگان و ارواح پیامبران را میبیند و سخنان آنها را میشنود و از ایشان کسب فیض مینماید. سپس از این مقام پا فراتر مینهند و بجائی میرسد که زبان از بیان آن ناتوان است بهر لفظی تعبیر شود جز خطای محض نخواهد بود بآنجا میرسد که طایفه ای آنرا حلول و طایفه ای اتحاد و طایفه ای دیگر وصول پنداشته اند اما همه این پندارها خطای محض است و من آنرا در کتاب ”المقصد الاقصی“ بیان کرده ام.“

”آن کس که بدین پایه رسید و بدان احوال فائز شد بیش از این نتواند گفت.“

وما کان لبست اذکره فظن خیرا ”ولا تسال عن الخیر

”بالجمله آن کس را که باین مقام آگاهی نیست از حقیقت نبوت چیزی درک نکرده است بتحقیق کرامات اولیاء مقدمات احوال انبیاء است همان نخستین حال رسول خدا صلی الله علیه و سلم در کوه ”حرا“ است آنگاه که با خدای خود آن چنان خلوت گزیده و براز و نیاز پرداخته بود که گفتند . محمد عاشق خدای خود شده است .“

”این حالت را آن کس که با ذوق در این راه سلوک میکند مییابد و آنکه از ذوق بهره ای نداشته و بدان پایه نرسیده است از راه تجربه و با مصاحبت و مجالست صوفیه که همنشین آنها هرگز گمراه نخواهد شد میتواند بآن یقین حاصل کند و بقرائن احوال بدان ایمان پیدا کند و برای آنکه از سعادت همنشینی این طایفه محرومند میتوانند چنانکه در کتاب ”عجائب القلب احیاء العلوم“ بیان کرد مایم از طریق برهان حاصل نمایند” دانش محصول برهان ، بینش نتیجه عرفان و ایمان ثمره قبول و تعبد و ایقان است اینها باین درجات سه گانه در صف مخالف این سه گروه دسته ای از جهال و بیخردان قرار گرفته اند که همه چیز را بسخریه گرفته اند و این مراتب مقامات و حالات را افسانه میپندارند و در باره همین دسته است که خداوند فرموده است . *وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفا* ”اولئک الذین کتب علی اللہ علی قلوبہم و اتبعوا أهوائہم فاصمہم و اعمی أبصارہم (۱) — و بعضی از مردم بگفتار گوش فرا میدهند تا وقتی که از حضور بیرون روند آنگاه باهل علم با تمسخر و استهزاء میگویند . باز رسول از سر نوچه گفت ؟

(۱) قرآن مجید . سوره محمد . آیه ۱۵

اینان هستند که خدا بر دلهاشان مهر قهر نهاده و پیرو هوای نفس
خود گردیده و گوش و چشمشانرا کرو کور گرداند .
” از جمله حقایقی که در طی طریق تصوف برای من روشن شد
حقیقت نبوت است بیان این حقیقت با شدت احتیاجی که بدان است لازم
میباشد . (۲)

(۲) المنقذ من الضلال . امام محمد غزالی ترجمه تحت عنوان اعترافات غزالی ص ۸۸ -
۸۲ مترجم زین الدین کمانی نژاد . انتشارات عطائی تهران ۱۳۴۹ هجری شمسی .

تقسیم بندی اهل تصوف

کشف المحجوب را جمع بصوفی راستین و نیز افرادی که بدروغ خود را در زمره صوفیان و اهل طریقت در می‌آورند میگوید: "واهل آن اندرین وجه بر سه قسمست . یکی صوفی و دیگر متصوف و سدیگر مستصوف . پس صوفی آن بود که از خود فانی بود و بحق باقی از قبضه‌ی طبایع رسته و بحقیقت حقایق پیوسته و متصوف آنک بمجاهدت این درجه را میطلبسد و اندر طلب خود را بر معاملات ایشان درست همی کند و مستصوف آنکه از برای منال و جاه و حظ دنیا خود را مانند ایشان (گرداند) و از این هر دو از هیچ معنی خبر ندارد تا حدی که گفته اند المستصوف عند الصوفیه کالذباب و عند غیرهم کالذئاب - مستصوف بنزدیک صوفی از حقیری چون مگس بود و آنچه این کند بنزدیک وی هوس بود و بنزدیک دیگران چون گرگ پرفساد کی همه همتش دریدن و لختی مردار خوردن باشد . پس صوفی صاحب وصول بود و متصوف صاحب اصول و مستصوف صاحب فصول . آنرا که نصیب وصل آمد بیافتن مقصود و رسیدن بمراد از مراد بی مراد شود و از مقصود بی مقصود و آنرا کی نصیب اصل آمد بر احوال طریقت متمکن نشد و اندر لطایف آن ساکن و مستحکم گشت و آنرا که فصول آمد از جمله بازماند و بر درگاه رسم فرو نشست و برسم از معنی محجوب شد و بحجاب از وصل و اصل باز ماند . " (۱)

(۱) کشف المحجوب ص ۴۱ .

در مقام اولیاء

در کشف المحجوب راجع بمقام اولیاء که بزعم صوفیه دارای کرامات یعنی قدرت انجام کارهای خارق العاده میباشند آیات و اخباری مورد استناد قرار گرفته اند که ذیلاً بنقل آنها میپردازد :

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (سوره یونس آیه ۶۲) بدان که دوستان خدا ترس و غمی ندارند . نیز گفت . نحن أولیاءُ کُم فی الحیوة الدنیا (والاخره) (سوره فصلت آیه ۳۱) - دوستان شمائیم در دنیا و آخرت . و جای دیگر گفت اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا (سوره مریم آیه ۲۲) - خدا دوست مومنان است . و پیغمبر (صلعم) گفت . ان من عباد الله لعباد ایغبطهم الانبیاء والشهداء قیل من هم یا رسول الله وصفهم لنا لعلنا نحبههم . قال عم (علیه السلام) قوم تحابوا بروح الله من غیر اموال و لا اکتساب وجوههم نور علی منا بر من نور لا یخافون اذا خاف - الناس ولا یحزنون اذا حزن الناس ثم تلا . (۱) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ پیغمبر (ص) فرمود هستند بندگان از بندگان خدا که انبیاء و شهداء بآنها غبطه میبرند عرض شد کدامند آنها یا رسول الله ؟ برایمان تعریف کن شاید بآنها دل بستگی پیدا کنیم . فرمود قومی هستند که بلطف خدا همدیگر را دوست میدارند بدون توجه بشیروت و دوندگی . چهره های آنها نوری است بر بالای منبرهایی از نور وقتی مردم میترسند یا غم میخورند آنها نمیترسند و غمی هم بدل راه نمیدهند

(۱) کشف المحجوب ص ۲۶۸ .

سپس تلاوت کرد . **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** .
 فرق بین معجزه و کرامت — بعقیده صاحب کشف المحجوب منظور
 پیغمبران از معجزه آن بود که آشکارا در باره آن گفتگو نمایند تا وسیله‌ای
 باشد برای اثبات پیغمبری‌شان . ولی اولیاء سعی نموده اند که کرامت را
 بر دیگران اظهار نمایند زیرا آنرا مخصوص بخود میدانستند و لازم —
 نمیدیدند که دیگران را از آن آگاه سازند . ” سرمعجزات اظهار است و
 از آن کرامات کتمان و ثمره معجزه بغیر باز گردد و کرامت خاص مرصاحب
 کرامت را بود و نیز صاحب معجزه قطع کند که این معجزه است و ولی قطع
 نتواند کرد که این کرامتست یا استدراج و نیز صاحب معجزه اندر شرع
 تصرف کند و اندر ترتیب نفی و اثبات آن بفرمان خدای بگوید و بکند و
 صاحب کرامات را اندرین بجز تسلیم و قبول احکام روی نیست از آنج بهیچ
 وجه کرامت ولی مر حکم شرعی منافات نکند . (۱)

دلایل اهل طریقت برای اثبات کرامات اولیاء

صوفیه معتقدند که کارهای خارق عادت ، تنها منحصر پیغمبر^ﷺ نیست ، بلکه افراد دیگری هم هر چند مقام نبوت را نداشته اند بدلیل محبوبیت نزد خدا ، موفق بکارهایی شبیه معجزه شده اند ، یا اینکه افرادی در پناه صالحان بکارهایی شبیه معجزه دست زده اند . چنانکه مریم رضی الله عنها مادر حضرت عیسی علیه السلام هر چند پیغمبر نبوده ، در زمستان میوهی تابستانی و در تابستان میوه زمستانی نزد وی یافت شده . کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا (آل عمران آیه ۳۷) — هر بار که زکریا بصومعه وی درآمدی نزد او روزی یافتی ، و در این آیه : وَهَزَيَّا إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (سوره مریم آیه ۲۵) — و تنه خرما را بسوی خود بجنبان ، تا خرمائی که انگار تازه چیده شده باشد بر تو بیفتند . و نیز در قرآن از کرامت آصف برخیا وزیر حضرت سلیمان که او هم پیغمبر نبوده خبری هست که چون حضرت سلیمان از گروهی از محتشمان و نزدیکانش پرسید که کدام یک از شما میتواند تخت بلقیس را پیش از ایمان آوردن او بیاورد ؟ و قال عَفِرْتُكَ مِنْ الْجَنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلُ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ (سوره نمل آیه ۳۹) — و یکی از اجنه قوی هیکل گفت : پیش از آنکه از جایگاه خود برخیزی تخت وی را بیاورم . سلیمان گفت : زود تر باید این کار انجام شود . آصف گفت : أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلُ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (سوره نمل آیه ۴۰) — من پیش از آنکه چشمت را بهم زنی آنرا خواهم آورد . و سلیمان گفته او را تکذیب نکرد و آنرا محال ندانست . چون آصف پیغمبر نبود عمل او هم معجزه نبود . پس باید از

کرامات باشد . و نیز داستان اصحاب کهف و خواب ایشان و نیز سگی که همراهشان بود و تفصیل آن در قرآن آمده که آیه زیر اشاره بداستان آنها است وَ نَقَلَبْنَهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ (سوره کهف آیه ۱۸) - و ایشان را بجانب راست و چپ - میگردانیم و سگ ایشان دو دست خود را بر عتبه دروازه گشاده است . این جمله هم ناقض عادات است و معلوم است که معجزه نیست ، پس باید کرامت باشد . (۱)

داستان " اصحاب الرقیم " را هم در سوره کهف آیه ۹ قرآن کریم مفسرین چنین شرح داده اند : که روزی صحابه رضی الله عنهم گفتند : یا رسول الله ما را از عجایب مردمان گذشته چیزی بگوی . گفت پیش از شما سه کس بجائی میرفتند . شبانگاه بغاری پناه بردند . چون پاره ای از شب بگذشت ، سنگی از کوه در افتاد و در غار را بست ، ایشان متحیر شدند . گفتند هیچ چیز جز شفیع قرار دادن کردارهای بیرای ما بخداوند ، موجب رهایی ما نخواهد شد . یکی گفت مرا پدر و مادری بود و از مال دنیا جز بزی نداشتم که شیرش را بآنها میدادم و نیز هر روز پشته یی هیزم میآوردم و بهای آنها خرج خوراک خود مینمودم . شبی دیر وقت بخانه رسیدم ، تا من آن بزرگ را بدوشیدم و طعام ایشان را در شیرآغشتم ، ایشان خفته بودند . آن قدح در دستم بماند و همچنان برای ایستاده . و چیزی ناخورد و انتظار بیداری ایشان میکشیدم تا صبح شد و ایشان بیدار شدند و طعام خوردند . آنگاه گفت :

(۱) نجات الانس . ص ۲۲

بارخدا یا اگر من در این کار درست میگویم بفریادم برس پیغمبر
 (ص) فرمود آن سنگ تکانی خورد و شکافی پدید آمد ، و دیگری گفت مرا
 دختر عمی بود زیبا و دلم پیوسته مشغول وی بود ، ولی بخواهش من
 التفات نمیکرد ، سرانجام بحیله صد دینار برایش فرستادم ، تا يك شب با
 من خلوت کرد . چون بنزد يك من آمد ترسی در دلم پدید آمد ، از بیم
 خدای تعالی دست از وی برداشتم . بارخدا یا اگر من در این بساره
 راست میگویم ما را فرج فرست . پیغمبر (ص) گفت آن سنگ تکان دیگری
 خورد و آن شکاف زیاده شد ولی چنان نبود که بتوانند از آن بیرون روند .
 سومی میگفت : گروهی مزدور داشتم . پس از پایان کار همه مزد خود را
 گرفتند ولی یکی از آنان تا پدید شد ، از مزد وی گوسفندی خریدم . چهل
 سال گذشت ولی از آن مزدور خبر نبود . بهره های گوسفند را نگاه
 داشتم . روزی آمد و گفت شاید بخاطر داشته باشی که من وقتی برایست
 کار کرده ام و اکنون بآن مزد احتیاج دارم . گفتم برو تمام آن گوسفندان
 مال تست بران آن مرد گفت میخواهی مرا دست بیندازی و مسخره کنی؟
 گفتم خیر راست میگویم و همه را در اختیار گذاشته ام و آنها را ببرد .
 بارخدا یا اگر من راست میگویم مرا فرجی فرست . پیغمبر (ص) گفت آن
 سنگ بیکباره از آن در غار کنار رفت . بیرون آمدند و این کار ناقص عادت
 بود . (۱)

امام المستغفری رحمه الله ، در کتاب " دلائل النبوه " به نقل از
 جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت میکند که میگوید : قال : امر ابو بکر —

رضی الله عنه . فقال اذا مات فجيئونی علی الباب ، یعنی باب البیت الذی
 فیہ قبر رسول الله (ص) فد ققوه فان فتح لكم فاد فنونی فیہ ، قال جابر—
 رضی الله عنه : فا نطلقنا فد تقنا الباب وقلنا هذا ابوبکر رضی الله عنه
 قد اشتهی ان یدفن عند النبی (ص) ففتح الباب ولاندری من فتح لنا و
 قال لنا : ادخلوه وادفنه کرامه ولانری شخصا ولانری شیئا— ترجمه —
 ابوبکر گفت : هر گاه مردم ، مرا بدر خانه ای که رسول خدا (ص) در آن
 مدفون است ببرید چنانکه بروی شما باز شد در آنجا دفن کنید جابر —
 رضی الله عنه میگوید : جنازه ی ابوبکر را آنجا بردیم و در زدیم و گفتیم
 جنازه ابوبکر است رضی الله عنه که علاقه داشت نزد پیغمبر (ص) دفن
 شود . در باز شد و ندانستیم چه کسی آنرا باز کرد . سپس بما گفت جنازه
 را داخل نمائید و دفن کنید ولی کسی را ندیدیم . و روی الامام المستغفر^ی
 باسناده عن مالک بن انس عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان عمر—
 بن الخطاب رضی الله عنه خطب الناس بالمدينة ، فقال یا ساریة بن زنیم
 الجبل الجبل من استرعی الذئب فقد ظلم . قال فانکر الناس ذکر ساریه
 و ساریة بالعراق ، فقال الناس لعلی رضی الله عنه ، انا سمعنا عمر یدکر
 ساریه و ساریه بالعراق علی المنبر فقال و یحکم دعوا عمر فقلما دخل فی
 شیئی الاخرج منه . فلم یلبث ان جاء رسول ان ساریه لقی العدو و فہزمهم
 ثم جاء بالغنیمه الی سفح الجبل فاراد العدو ان یحولوا بینهم و بیسن —
 الغنیمه و سفح الجبل فاتاهم نداء من السماء یا ساریه بن زنیم الجبل —
 الجبل من استرعی الذئب فقد ظلم . قال وکانوا یرون ان صوت عمر رضی
 الله هو الذی سمعوه (۱) — ترجمه — امام المستغفری باسناده از

(۱) نفحات الانس ص ۲۴ . تاریخ گزیده صفحه ۱۸۲ . حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده ۴

مالك بن انس و او از نافع و وی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: عمر بن خطاب رضی الله عنه در مدینه برای مردم سخنرانی میکرد ، سپس فریاد زد : ای ساریه بن زنیم متوجه کوه باشید کسی که گرگ را پرورش دهد ظلم کرده . مردم جریان ساریه را قبول نداشتند چون وی در عراق بود ، تا اینکه بحضور علی رضی الله عنه رفتند و گفتند : از عمر شنیدیم که ساریه هشدار میداد ، در حالیکه ساریه در عراق بود و عمر در مدینه بالای منبر قرار داشته پس علی گفت از دخالت در کار عمر بپرهیزید . چه بسیار کم است که درگیر چیزی شود و از آن نجات پیدا نکند . دیری نکشید که فرستاده ای آمد و خبر داد که ساریه با دشمن برخورد کرد و آنها را شکست داد ، سپس با غنیمتی که گرفته بود بدامنه کوه آمد و دشمن خواست که از سرگرمی آنها با غنیمت استفاده نموده و در دامنه کوه غافلگیرشان نماید ، که ندائی از آسمان آمد و میگفت ای ساریه پسر زنیم بکوه پناه ببرید کسی که گرگ را پرورش دهد ظلم کرده است .

روی الامام المستغفری رحمه الله ایضا باسناده لما فتحت مصر
 مصراتی اهلها الی عمرو بن العاص رضی الله عنه ، فقالوا : ایها الامیران
 لنیلنا هذه سنة لا یجری الایها .

قال لهم و ما ذلک؟ قالوا : اذا کانت ثنتا عشرة لیلة خلون من
 هذا الشهر عمدنا الی جاریه بکر بین ابویها فارضینا ابویها فجعلنا

اضافه می نماید و می گوید " بعضی گویند این معنی در کوه نهایند بوده است و در کوه نهایند غاری است ، این آواز از آن غار به گوش ساریه رسید . اکنون آن غار را جهت تبرک معطر می دارند و من آن غار را زیارت کرده ام " .

عليها من الحلوى والثياب افضل ما يكون ، ثم القيناها فى هذا النيل فقال عمرو: ان هذا الامر لا يكون ابداً فى الاسلام وان الاسلام يهدم ما كان قبله . فاقاموا ثلاثة اشهر لا يجرى قليلا ولا كثيرا حتى هموا بالجلء فلما رآى ذلك ، كتب عمرو بن العاص الى عمر بن الخطاب رضى الله عنه بذلك . فكتب عمر رضى الله عنه انك قد اصبت فى الذى فعلت وان الاسلام يهدم ما كان قبله وبعث ببطاقة فى داخل كتابه وكتب اليه انى قد بعثت اليك ببطاقة فى داخل كتابى فالقها فى النيل . فلما قدم الكتاب الى عمرو بن العاص اخذ البطاقة ففتحها فاذا فيها ” من عبد الله عمر ، امير المؤمنين الى نيل مصر ، اما بعد فانك ان كنت تجرى من قبلك فلا تجر وان كان الله الواحد القهار سبحانه هو الذى يجريك ، فتسال الله الواحد القهار سبحانه ان يجريك . ”

فالقى البطاقة فى النيل وقد تهيأ اهل مصر للجلء والخروج منها لانها لا تقوم مصلحتهم فيها الا بالنيل فاصبحوا وقد اجراه الله تعالى ستة عشر ذراعا فى ليلة واحدة وقطع الله تلك السنة السوء عن اهل مصر الى اليوم . (١) ترجمه — همچنان از امام مستغفرى رحمه الله با اسنادش روايت شده كه چون كشور مصر فتح شد مردمانش پيش عمرو بن عاص خدا ازوى راضى باد رفتند وگفتند : اى امير رود نيل ما داراى — برنامه اى ميباشد كه جز با اجراى آن جارى نميشود . عمرو از آنها پرسيد كه آن برنامه چيست؟ گفتند چون دوازده شب از اين ماه بگذرد جا ريمى بكرى را با رضایت پدر و مادرش پس از آرایش و پوشانیدن لباس خوب

(١) نفعات الانس ص ٢٥ و كشف المحجوب ص ٢٤٧

بتنش ، وی را برود نیل میافکنیم و در نتیجه طغیان میکند . عمرو گفت این کار بهیچ وجه با اسلام سازگار نیست ، زیرا اسلام چنان رسمی را که قبلاً وجود داشت از بین برد . سه ماه صبر کردند ولی رود نیل نه کم و نه زیاد جریان پیدا نکرد و در نتیجه مردم تصمیم بترك دیار گرفتند . عمرو چون چنین دید ، طی نامه ای مراتب را به عمر بن خطاب رضی الله عنه گزارش داد . عمر در جواب نوشت کار خوبی کردی که مانع از تجدید يك رسم منسوخ شده شدی ، چون اسلام آداب و رسوم غلط پیش از خود را نابود کرده است . ضمن نامه اش اضافه نمود که در داخل این نامه یاد داشتی وجود دارد آنرا بنیل بینداز . عمرو یاد داشت مزبور را خواند چنیــــن نوشته شده بود :

” از بنده خدا عمر فرمانروای مسلمانان بنیل مصر . اما بعد اگر قبلاً باختیار خودت جریان داشته ای جاری نشو و اگر خدای یگانه قهار ترا جاری مینماید از وی بخواه جاریت نماید ” عمرو بن عاص یاد داشت را در نیل انداخت در حالی که مردم مصر آهنگ مهاجرت نموده و سر زمین خود را ترك میکردند ، زیرا بدون نیل زندگی برایشان مفهومی نداشت . بخواست خدای تعالی نیل طغیان نمود و آب آن ظرف يك شب شانزده ذراع بالا آمد و بفضل خدا از آن زمان تا کنون چنان روشن ناپسندی در مصر متروک شده است .

و روی الامام المستغفری رحمه الله باسناده عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما . قال : رأى عثمان رضی الله عنه ليلة قتل صبيحتها رسول الله (ص) وهو يقول يا عثمان انك تفطرنعدنا . فقتل رضی الله عنه عن يومه .^(۱)

(۱) نفعات الانس ص ۲۵

و همچنین امام مستغفری رحمه الله با سنادش از نافع و او از ابن عمر رضی الله عنهما ، روایت میکند که عثمان رضی الله عنه شی که صبح آن بقتل رسید ، رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که گفت ای عثمان افطار را با ما خواهی بود و فردای همان شب کشته شد .

و روی الامام المستغفری رحمه الله با سناده ، ان امیر المؤمنین علیا رضی الله عنه سئل رجلا عن حدیث فی الرحبه فکذب به . قال انما کذبتنی قال ما کذبتک فقال افا دعوالله علیک ان کنت کاذبا ان یعمی بصرک؟ قال فادع الله فدعا علیه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فعمی بصره فلم یرج من الرحبه الا هو اعمی . (۱) — ترجمه : و نیز امام المستغفری با سنادش روایت میکند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از مردی حدیثی مربوط به "رحبه" (۲) را سؤال کرد ولی مخاطب حقیقت را نگفت . علی باو گفت که بمن دروغ گفتی . آن مرد اظهار داشت بشما دروغ نگفتم .

علی گفت آیا از خدا بخواهم که در صورتیکه دروغ گفته باشی چشمهایت کور شود ؟ گفت بخواه . پس امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از وی دعا کرد و هنوز از "رحبه" بیرون نرفته بود که کور شد .

(۱) همان ص ۲۵

(۲) رحبه : شهری است بر ساحل چپ رود فرات در سوریه ، که اکنون "مبادین" نامیده می شود . دائرة المعارف الاسلامیه ج ۱۰

زنان مشهور صوفیه

زنان هم‌پا بیای مردان در تصوف فعالیت داشته و شهرتی کسب نموده‌اند. جامی بخش آخر نفحات الانس را بمعرفی سی و چهار تن از زنان مشهور اهل طریقت اختصاص داده است که برای جلوگیری از اطاله کلام فقط اسامی آنها را از نظر خوانندگان میگذراند :

رابعه عدویه ، لبابه المتعبده ، مریم بصری ، ریحانه و الهیه ،
معاذة العدویه ، غفيرة العابده ، شعوانه ، کردیه حفصه ، رابعه شامیه ،
حلیمه دمشقیه ، حفصه خواهر محمد سیرین ، ام حسان ، فاطمه نیشابوری
زیتونه ، فاطمة البردعه اردبیلی ، ام علی ، زوجه احمد بن خضرویه ، ام—
محمد مادر شیخ ابو عبدالله بن حفیف ، فاطمه دختر ابی بکر کتانی، فضه
تلمیذہ سری سقطی ، تحفه ، ام محمد عمه شیخ محی الدین گیلانسی ،
بیبیک مرویه ، دختر کعب فاطمه بنت المشنی ، جاریه سوداء، ام—سراة ،
مجهوله (زنی گمنام) ، جاریه مجهوله (کنیزکی گمنام) ، زنی مصری ، زن
دیگری از مصر ، زنی از خوارزم ، کنیزکی حبشی ، زنی از اصفهان و
زنی از فارس اهل گلپایگان . (۱) همچنین میتوان عایشه دختر امام
جعفر صادق و نفیسه در فاصله قرن دوم و سوم هجری از خاندان علوی را
که در علم الهیات مشهور بوده نام برد . (۲)

(۱) همان ص ۳۴-۶۱۴ .

(۲) اسلام در ایران ص ۳۳۷ .

مقامات و احوال سالک

صوفیان هر عصر و عهد ترقی زندگی روحی را بسفر و سیر تشبیه کرده اند و از همه تشبیهات این تشبیه جامع تر است . صوفی که در طلب خدا پا براه میگذارد ، خود را " سالک " و " راهر " و " مرد راه " مینامد . وی در راه خود منازل و مراحل را طی مینماید . بزرگان صوفیه این منازل و مراحل را که گوناگون و بیشمار است بچند مرحله تقسیم نموده " مقامات " نام نهاده اند و گفته اند که سالک در طی طریق بتدریج و ترتیب از همه این " مقامات " باید بگذرد تا بمنظور نهائی خود که وصول بحقیقت یعنی " فناء فی الحق " و " فناء فی الله " برسد و " بقاء بالله " بیابد . ابو نصر عبدالله بن علی سراج | طوسی متوفی در سال ۳۲۸ هجری ، در کتاب " اللمع " مقامات را هفت می شمارد و بعد از مقام اول هر مقام را نتیجه مقامات قبل میداند و آن هفت عبارتند از : توبه ، ورع ، زهد ، فقر ، صبر ، توکل و رضا .

البته مقامات را که از امور خارجی و مقوله معاملات است نباید با حالات درونی و امور ذهنی سالک اشتباه کرد ، زیرا در مقابل هر یکی از مقامات حالت نفسی و تأثیر باطنی و امر ذهنی در سالک پیدا میشود که " حال " و مجموع آنها " احوال " نامیده میشود . صاحب " کتاب اللمع " ده " حال " وصف میکنند که عبارتند از : حال مراقبه ، حال قرب ، حال محبت (عشق) ، حال خوف ، حال رجا ، حال شوق ، حال انس ، حال اطمینان ، حال مشاهده و حال یقین . (۱)

(۱) تاریخ تصوف در اسلام ص ۲۱۲ - ۲۰۸ .

” مقامات ” تصوف از امور اکتسابی و اجتهادی و از جمله اعمال و در تحت اختیار و اراده سالک است، در صورتیکه ” احوال ” از مقوله احساسات و انفعالات روحانی است که در تحت اختیار انسان نیست. بلکه از جمله مواهب خداست که بدون اینکه سالک در نزول یا بر طرف شدن آن تأثیری داشته باشد بقلبش وارد میشود. بعقیده بیشتر بزرگان صوفیه از جمله جنید بغدادی ” حال ” بقاء و دوام ندارد، گاهی مثل آنکه برقی بزند پیدا میشود و از میان میرود. (۱)

سعدی در باب دوم گلستان در طی چند بیت کیفیت حال و عدم

دوام و بقای آنرا ذکر میکند :

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند	که ای روشن گهر پیر خرد مند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
بگفت احوال ما برق جهانست	دمی پیدا و دیگر دم نهانست
گهی بر طارم اعلی نشینم	گهی بر پشت پای خود نینم
اگر درویش در حالی بماندی	سر دست از دو عالم بر فشانندی ^(۲)

سالک در طریقت تا از همه مقامات نگذرد و خود را در هر مقامی

قبل از ورود بمقام والا تر تصفیه و تکمیل ننماید و نیز ” احوال ” روحانی را که خداوند نصیب او فرموده تحصیل نکند و مزه‌ی آنرا نجشد سیر او تمام نیست و بکمال نرسیده است، بعد از تکمیل این مقامات و احوال است که سالک بمراحل و فضا‌های عالی تصوف میرسد که صوفیه مقام ” معرفت ” و

(۱) همان ص ۲۱۲ - ۲۰۸.

(۲) همان ص ۲۱۳.

و "حقیقت" مینامند و در این مقام است که طالب "عارف" نامیده میشود و خود این "عرفان" را در درون خویش احساس میکند و در این عوالم جانفزا است که "طالب" و "مطلوب" و "عارف" و "معروف" یکی میشوند . باین معنی که سالک در خدا فانی میشود که از هستی جز نامی باقی نماند و باین نظر که هر که هر چه در او هست "مطلوب" است و میگویند: "طالب" و "مطلوب" متحد شده اند . (۱) بایزید بسطامی گفته : " از — بایزیدی بیرون آدمم چون ما را از پوست . پس نگه کردم عاشق و معشوق و عشق یکی دیدم ، که در عالم توحید همه یکی توان بود " (تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۱۶۰) .

اینک بطور خلاصه از چگونگی سیر سالک و سه قسمت آن یعنی "طریقت" ، " معرفت" و "حقیقت" گفتگو میشود . بطوری که گفته شد مقامات سیر سالک در طریقت هفت است که ذیلا از هر یکی از آنها بحث میشود : اول — توبه . توبه اولین مقام سیر طالب است و آن عبارت از یک نوع انقلاب حال و تحولی است در طالب و ابتدای حیاتی تازه . در ترجمه حال صوفیان بزرگ میبینیم که غالبا " در خواب یا بعضی پیش آمده ها در عالم بیداری از قبیل چیزهایی که بچشم دیده یا بگوش شنیده یا بنحو دیگری احساس کرده اند بطوری که آنها را منقلب ساخته و برانگیخته که از خط زندگی عادی منحرف شده ، سالک "طریقت" شده اند . (۱)

شیخ عطار در تذکره الاولیاء (ج ۱ ص ۱۳۰) در شرح حال

(۱) همان ص ۲۱۵ .

(۱) همان ص ۲۱۷ .

بایزید بسطامی نوشته است: "نقل است که چون مادرش او را بدبیرستان فرستاد چون بسوره‌ی نمان رسید و باین آیت رسید: *إِنَّ أَشْكُرَ لِي وَلَوْأ—* *لِدَيْكَ*، خدای میگوید مرا خدمت کن و شکرگویی و مادر و پدر را خدمت کن و شکرگویی! استاد معنی این آیت میگفت بایزید که آن بشنید بردل او کارکرد، لوح بنهاد و گفت استاد! مرا دستوری ده تا بخانه روم و سخنی با مادر بگویم. استاد دستوری داد و بایزید بخانه آمد. مادر گفت یا طیفور! بچه آمدی مگر هدیه ای آورده اند یا عذری افتاده است؟ گفت نه که بآیتی رسیدم که حق میفرماید: ما را بخدمت خویش و خدمت تو. من درد و خانه کدخدائی نتوانم کرد. این آیت بر جان من آمده است. یا از خدایم درخواه تا همه آن تو باشم و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم. مادر گفت: ای پسر! ترا در کار خدای کردم و حق خویشتن بتو بخشیدم. برو و خدای را باش. پس بایزید از بسطام رفت و سی سال در شام و شامات میگردید و ریاضت میکشید...". (۱)

مرشد یا ولی—توبه کار بعد از توبه، باید پیرو و مطیع کسی شود که او را رهبری نماید و باصطلاح صوفیه باید مرشدی انتخاب کند. این مرشد باسامی مختلف نامیده میشود از قبیل "پیر"، "شیخ"، "قطب" و "دلیل راه". وی شخصی است که تجربه و علم کافی دارد و خود بحق واصل شده است. (۲)

مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس در باب ولایت و ولی

(۱) همان ص ۲۱۸.

(۲) همان ص ۲۳۰.

میگویند : "ولایت مشتق است از ولی و آن بر دو قسم است : ولایت عامه و ولایت خاصه .

ولایت عامه مشترك است میان همه‌ی مؤمنین . قال الله تعالى :
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - (سوره بقره آیه ۲۵۷)
یعنی خدای تعالی ناصر مؤمنان است آنها را از تاریکیها و گمراهی نجات میدهد : و بروشنائی میرساند . و ولایت خاصه مخصوص است بواصلان از ارباب سلوک ، وهی عبارة عن فناء العبد فی الحق وبقائه به بالولی هوالفانی فیهِ والباقی به- و فنا عبارت است از نهایت سیرالی الله و بقا عبارت است از هدایت سیر فی الله چه سیرالی الله وقتسبی منتهی شود که بادیعی وجود را بقدم صدق یکبارگی قطع کند و سیرفی - الله آنگاه متحقق شود که بنده را بعد از فناء مطلق وجودی و ذاتسی مطهر از لوث حدثان ارزانی دارد ، تا بدان در عالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق باخلاق ربانی ترقی کند ."

ورع - بشر حافی گفته : "ورع آن بود که از شبهات پاک بیرون آئی و محاسبه نفس خود در هر طرفه العینی پیشگیری . " (تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۱۱۲) .

آنچه در موضوع ورع گفته اند این است که شریعت حلال و حیرام را روشن ساخته ولی میان حلال و حرام شبهت های گوناگون که گاهی بسیار مشکل و پوشیده است پیش می آید که هر که گرد آنها گردد بیهم آنست که در حرام بیفتد . (۱)

(۱) همان ص ۲۷۱ .

زهد - سهل بن عبدالله تستری گفته : " روی آوردن بندگان
بخدای زهد است . " (تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۲۳۹) .

فقر - از ابو عبدالله بن الجلا ، پرسیدند که مرد کی مستحق
اسم فقر گردد ؟ گفت : " آنگاه که از او هیچ باقی نماند . " (تذکره الاولیاء
ج ۲ ص ۶۴) .

مردی ده هزار درهم نزد ابراهیم ادهم آورد و او رد کرد . گفت :
تو میخواهی بده هزار درهم نام مرا از دیوان فقر محو کنی . (رسالو
قشیریه ص ۱۲۲ چاپ مصر) .

صبر - فقر مقتضی صبر است و اگر سالک جوایای حق در فقر و
محنت ، صبر و تحمل را شعار خود نسازد نتیجه ای بدست نخواهد آورد .
نه فقط فقر بدون صبر بی نتیجه است بلکه در سایر مقامات سلوک هم
مقتضی صبر است . این است که صوفیه صبر را یک نیمه ایمان بلکه همه ای
ایمان میدانند . (۱)

ابوالحسن نوری گفت : " پیری دیدم ضعیف و بی قوت ، که با تازیانه
میزدند و او صبر میکرد . پس بزندان بردند ، من پیش او رفتم و گفتم تو
چنین ضعیف و بی قوت چگونه صبر کردی بر آن تازیانه ؟ گفت : ای فرزند
بهمت بلا توان کشید نه به جسم . گفتم پیش تو صبر چیست ؟ گفت آنکه در
بلا آمدن همچنان بود که از بلا بیرون شدن . (تذکره الاولیاء ج ۲ ص -
۴۶-۴۵) .

توکل - توکل لغتی است از " وکالت " که موکول الیه " وکیل " و مفوض

(۱) همان ص ۲۸۳ .

باو "توکل" نامیده میشود .

توکل سه درجه دارد :

درجهی اول توکل عبارت از این است که متوکل بوکیل حقیقی و "نعم الوکیل" که خدا است وثوق و اطمینان کامل داشته باشد و خود را باو تسلیم و واگذار کند .

درجهی دوم توکل آنست که متوکل در مقام خدا مانند طفلی باشد نسبت بمادر خود ، زیرا طفل جز مادر کسی را نمیشناسد . . .

درجهی سوم که بالاترین درجات توکل است عبارت از آن است که متوکل باصطلاح صوفیه در مقابل وکیل عینا مثل مرده است در دست غسال و البته این مقام منافی با تدبیر است یعنی تا آن حال باقی و متوکل فانی محض است هیچ تدبیری ندارد حتی دعا و سؤال هم نمیکند . در حالیکه در درجهی دوم اگر چه متوکل تدبیر ندارد و تسلیم است ولی در مقام دعا و طلب برمیآید ، و در درجه اول توکل منافی تدبیر نیست و اختیار باقی است و فرق او با غیر متوکل این است که او بعلم و قدرت و خیر خواهی وکیل یعنی خدا اطمینان دارد . (۱)

ذوالنون مصری گفته : "توکل از طاعت خدایان بسیار بیسترون آمدن است و بطاعت يك خدای مشغول بودن و از سببها بریدن" (تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۱۲۴) .

رضا - رضا از مقامات عالی سالک و آخرین آنهاست ، یعنی ماورای آن مقامی نیست ، بلکه آخرین مرحلهی ورزش اخلاقی و تهذیب

(۱) همان ص ۲۹۵ - ۲۹۴ .

نفس است . در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست .

رضا بقضای الهی ثمره‌ی محبت کامل بخداست و عبارت است از اینکه قلب بنده در تحت حکم خداوند ساکن باشد و بعقیده‌ی صوفیه این است معنی آیه‌ی "رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ"

خوشبینی و انبساط خاطر و انشراح صدر و خالی بودن از حرص و حسد و بلند همتی عارف و مناعت طبع و آزاد منشی او که غالباً در گفته‌های عرفای بزرگ محسوس است از همین صفت "رضا" است . (۱)
در قرن سوم بین مشایخ صوفیه اختلاف بوده در اینکه آیا "رضا" را باید از جمله "مقامات" شمرد یا از جمله "احوال" ؟

فرقه‌ی محاسبیه یعنی پیروان ابو عبد الله الحارث بن الاسد - المحاسبی که غالب صوفیان خراسان تابع او بودند میگفتند که رضا از جمله احوال است ولی صوفیان عراق بر خلاف عقیده‌ی حارث محاسبی رضا را از جمله مقامات می‌شمردند . (۲)

در صفحات پیش گفته شد که بعقیده‌ی صوفیه "مقام" از جمله اعمال است یعنی امری است اکتسابی و اجتهادی که با توبه شروع میشود و با رضا پایان مییابد ، اما "حال" معنی بی است که از طرف حق بدل سالک پیوندد . (۳)

ذوالنون مصری گفته : "رضا شاد بودن دل است در تلخی قضا"

(۱) تاریخ تصوف در اسلام ص ۳۱۲ .

(۲ - و ۳) همان ص ۳۱۶ .

(تذكرة الولياء ج ۱ ص ۱۲۵)

حارث محاسبي گفته : " رضا آرام گرفتن است در تحت مجاری

احكام " (تذكرة الاولياء ج ۱ ص ۲۰۲) .

احوال

بگفته‌ی ابو نصر سراج در کتاب "اللمع" ، مجموع احوال طاحبد -
لان ده قسم است ، که عبارتند از : مراقبه ، قرب ، محبت ، خوف ، رجا ،
شوق ، انس ، اطمینان ، مشاهده و یقین که وصف هر کدام چنین است :
مراقبت - مراقبت عبارت از یقین بنده است باینکه خداوند در
جمیع احوال عالم بر قلب و ضمیر و از رازهای درونی آگاه است .

از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود : ابدالله فانك تراه فان
لم تكن تراه فانه تراك - خدای را چنان پرستش کن که گوئی او را میبینی و
اگر تو او را نبینی او تو را میبیند (کتاب اللمع ص ۵۵ چاپ لیدن) .

قرب - حال مراقبت مؤدی بنزدیکی عارف بخداوند است . در
قرآن آیاتی هست که مبنای همه‌ی تحقیقات صوفیه در مبحث "قرب" است
مثلا آیهی - وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ (سوره‌ی بقره آیه ۱۸۶) -
و چون سؤال کنند ترا بندگان من از حال من پس هر آینه من نزدیکم .
وَ نَحْنُ اقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (سوره‌ی ق آیه ۱۶) . و ما نزدیکتریم بآدمی
از رگ جان . و نیز نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تَبْصُرُونَ (سوره‌ی واقعه
آیه ۸۵) و ما نزدیکتریم با و نسبت بشما ولیکن نمینگرید .

محبت - عشق و محبت یکی از عالیترین و مهمترین احوال عارف و
از مهمترین مبانی و اصول تصوف است .

بزرگترین عامل قوی که تصوف را بر اساس عشق و محبت استوار
ساخت ، عقیده بوحدهت وجود بود زیرا همینکه عارف خدا را حقیقت ساری
در همه‌ی اشیا شمرد و "ما سوی الله" را عدم دانست یعنی جز خدا

چیزی ندید و قائل شد باینکه :

جمله معشوق است و عاشق پرده‌های زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
نسبت به همه چیز عشق و محبت میورزد و مسلک و مذهب او صلح کل و
محبت به‌همی موجودات میشود .

صوفیه میگویند حرکت و میل هر ذره بطرف جنس خود و اصل خود
است . انسان عبارت از چیزی است که دوست میدارد . صفات محبوب و
معشوق حقیقی یعنی خدا را بدست آرتا در او محو شوی و او شوی .

این اصل که "انسان عبارت از چیزی است که دوست میدارد"
بسیار شبیه است بگفته‌ی "او غوسطینوس قدیس" که گفته است : انسان —
عبارت از آن چیزی است که دوست دارد . اگر سنگی را دوست داشته
باشد خودش در حکم سنگی است و اگر انسانی را دوست داشته باشد
انسان است و اگر خدا را دوست داشته باشد جرأت نمیکم بگویم چه
خواهد شد . زیرا اگر بگویم خدا خواهد شد ممکن است مرا سنگسار کنند .
بایزید بسطامی فرمود : "کمال عارف سوختن او باشد در دوستی
حق" (تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۱۵۳) .

احمد غزالی در رساله‌ی "سوانح" در فصل "یحیهم و یحیونہ"

میگوید :

با عشق روان شد از عدم مرکب ما روشن ز شراب وصل دایم شب ما
زان می‌که حرام نیست در مذهب ما تا روز عدم خشک نیابی لب ما
خمال خوف و رجا — بعقیده صوفیه خوف و رجا در حکم دو بال
سالک است، که بعد آن دو بال ، سالک میتواند در فضای تقرب بخدا
پرواز کند .

خوف عبارت است از ترس از پیش آمدن امر مکروه و نا پسندی یا از دست رفتن امر مستحسن و پسندیده ای، باین معنی که انسان یا میترسد که مبادا چیز بدی برای او پیش بیاید و یا میترسد که چیز خوبی را که دارد از دست بدهد .

رجا عبارت از تعلق قلب بحصول امر محبوبی در آینده .
خوف زائیده ای از علم و معرفت سالک است در حالیکه رجا – زائیده ای از حال محبت است .

حال خوف – حاصل تقریر صوفیه در موضوع " حال خوف " این است که خوف نتیجه ی علم و معرفت سالک است و در قرآن میفرماید : *إِنَّمَا يُخَشَى اللّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* (سوره فاطر آیه ۲۸) . یعنی جز این نیست که میترسند از خدا عالمان از بندگان او . و نیز پیغمبر فرموده :
رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ .

غزالی در " کیمیای سعادت " (چاپ هند ص ۳۳۷) میگوید :
بدان که اول مقامات دین یقین و معرفت است . پس از معرفت خوف خیزد و از خوف زهد و صبر و توبه خیزد و از زهد و توبه صدق و اخلاص و مواظبت بر ذکر و فکر بر دوام پدید آید و از آن انس و محبت خیزد و این نهایت مقامات است و رضا و تفویض و شوق اینهمه خود تبع محبت است . پس کیمیای سعادت بعد از یقین و معرفت خوف است و هر چه بعد از آن است بی آن راست نیاید .

حال رجا – هر که در آینده انتظار نیکویی داشته باشد صاحب رجا و امیدوار است . بعقیده ی صوفیه عبادت خداوند با امید فضل و کرم او بهتر است از عبادت بهراس از عقوبت . زیرا از امید محبت حاصل میشود

نومیدی از حالات بسیار مذموم است و رجاء توأم با خوف سالکی را راهبر بجاد می اعتدال است . مولانا ی رومی در دفتر سوم مثنوی (چاپ علاء الدوله ص ۱۶۹) میگوید :

انیا گفتند نومیدی بس است فضل و رحمتها ی بازی بیحد است
از چنین محسن نشاید نا امید دست در فترک این رحمت ببند
عبدالله خجیق گفته : نافع ترین خوفها آن بود که ترا از مصیبت باز دارد و نافعترین امیدها آن بود که کار بر تو آسان گرداند . (تذکره الاولیاء جلد ۲ ص ۵)

حال شوق و حال انس — عارف مجذوب بمحبت خدا البته بخدا شوق دارد ، زیرا شوق یکنوع طلب شدید و هیجان قلبی است — برای وصول بمحبوب . انس نیز از تبع محبت و آثار آنست .

احمد بن عاصم انطاکی میگوید : " یکی از او پرسید که مشتاق خدائی ؟ گفت نه . گفت چرا ؟ گفت : بجهت آنکه شوق بغایت بود ، اما چون غایب حاضر بود ، کجا شوق بود .

ابراهیم خواص^(۱) بر سینه ی خویش میزد و میگفت وا شوقا بکسی مرا دید و من او را ندیدم (تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۱۳۲) .

حال اطمینان — در قرآن آیاتی راجع باطمینان قلب وارد شده است . از جمله : **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ** (سوره فجر آیه ۲۷) یعنی ای نفس آرام گیرنده . و نیز ، **الَّذِينَ آمَنُوا نَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ** **أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ**

(۱) به قول آقای محیط طباطبائی آرامگاه ابراهیم خواص از عرفای حنفی مذهب ری ، در کوه بی بی شهربانوی شهر ری قرار دارد . که عوام به غلط آنرا برج یزید می نامند .

الْقُلُوبِ (سوره رعد آیه ۲۸) یعنی آنها که ایمان آوردند بی‌بروردگوار خویش، می‌آراند دل‌های ایشان بذکر پروردگار خویش. و نیز در قصه‌ی حضرت ابراهیم خلیل که گفت: رَبِّ ارِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اُولِمُ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطْمِئِنَّ قُلُوبِي (سوره بقره آیه ۲۶) یعنی پروردگار من بنما مرا چگونه زنده می‌کنی مردگانرا، گفت آیا باور نداشته‌ای؟ گفت آری باور داشته‌ام ولیکن می‌خواهم که آرام گیرد دل من.

اطمینان و آرامش دل، ثمری ایمان کامل است. ایمان باینکه خداوند یکی است و بازگشت همه باوست و دارای جمیع صفات کمالیه از علم و قدرت و رحم و عنایت و شفقت و حکمت و امثال آن است و او آفریدگار یگانه است و هر چه آفریده چنان می‌باید که هست و در عالم امکان بهتر از آنچه هست ممکن نیست و هر چیزی بجای خویش نیکوست، اگر چه حکمت آن بر بنده پوشیده باشد. اطمینان حالت اعتماد دل است بر وکیل یعنی بر خداوند که "نَعْمُ الْمَوْلَىٰ وَ نَعْمُ الْوَكِيلُ" است. اعتماد باینکه در خور فضل و کرم خداوندی است. آنچه خیر اوست و مطابق حکمت الهی است باو خواهد رسید. چون بنده باین مقام برسد دیگر هراسان نگردد بلکه اعتماد تام حاصل کند و قلبش آرام شود و اطمینان یابد.

حال مشاهده - آنچه از مقامات احوال ذکر شد همه مقدمه است برای وصول بمقام عالی و "مشاهده"، که زمینه‌ی قابل و مستعدی در سالک ایجاد میشود که کاملاً مناسب و ملایم با ظهور حالت روحانی خاصی است که باصطلاح صوفیه به "مشاهده" و "رؤیت با چشم و قلب" و امثال آن تعبیر میشود.

بعقیده‌ی صوفیه چون آئینه‌ی قلب پاک شود نور الهی در آن
تابیدن گیرد و بتدریج بر قوت آن نور افزوده شود تا صوفی بمقام مشاهده‌ی
صفات الهی برسد .

سهل بن عبدالله تستری یکرز در مسجد نشسته بود . کبوتری
بیفتاد از گرما و رنج . سهل گفت شاه کرمانی (مقصود شاه بن شجاع
کرمانی) ببرد . چون نگاه کردند همچنان بود (تذکرة الاولیاء ج ۱ ص—
۲۳۰) .

مسئله‌ی جذبه و شوق و مشاهده و تجوهر و فنای در پرتو ذات
از مسائل آشفته‌ای است که با تحلیل منطقی و اصطلاحات علمی نمیتوان
آنها بیان کرد ، یعنی " حال " است نه " قال " و بهتر آنست که در کلمات
خود آنها سیر نموده بچگونگی مقصود آنها واقف شویم .

حال یقین—یقین در لغت یعنی " علمی که شکی با آن نباشد " .
و نزد عرفا عبارت است از : رؤیت عیان بقوت ایمان ^{نیجحت} و برهان .
الیقین فی اللغة العلم الذی لاشک معه یعنی یقین در لغت علمی است
که شکی با آن همراه نباشد . وعند اهل الحقيقة رؤية العیان بقوة الايمان
لا با لحنة والبرهان (تعریف جرجانی) . در حال یقین است که هر
شک و ریبی از قلب عارف زائل میشود و استبشار جانشین آن میگردد و
بزرگان صوفیه یقین را آخر احوال و باطن جمیع احوال دانسته اند .

ابو نصر سراج در کتاب " اللمع " میگوید : یقین بر سه وجه است
" علم الیقین " و " عین الیقین " و " حق الیقین " .

ابوبکر شبلی گفته است " علم الیقین " آنستکه بما رسید بر زبان
پیغمبران علیهم السلام و عین الیقین آن است که خدا بما رسانیده است

از نور هدایت با سرار قلوب بیواسطه ، و حق الیقین آنست که بدان راه نیست
(تذکرۃ الاولیاء ج ۲ ص ۱۵۰ - ۱۴۹) .

مولانا جلال الدین مولوی در مجلد اول مثنوی می فرماید :

هر دو می بینند خوبی بی درنگ	اهل صیقل رسته اند از بوی ورنگ
رایت علم الیقین افراشتند	نقش و قشر علم را بگذاشتند
برو بحر و آشنائی یافتند	رخت فکر و روشنائی یافتند
میزند آن قوم بر وی ریشخند	مرگ کز وی جمله اندر وحشتند
چون صدف گشتند ایشان پر گهر	کس نیابد بردل ایشان ظفر
لیک محو و قفر را برداشتند	گرچه نحو و فقه را بگذاشتند

نفس - پیشوایان و بزرگان صوفیه به تدریج طریقه ی مخصوصی
برای ریاضت و تربیت اخلاقی و پرورش روحی سالك ترتیب دادند که اساس
آن این است که در انسان عنصر بد و فاسدی هست که عیسویت از روح
شهبوانی و خور و خواب اوست و این عنصر بد که مایه ی هوی و هوس و شهوت
است نفس نامیده میشود .

کتاب عرفا مملو است از تعالیم گوناگون برای مخالفت با نفس که
برای نمونه بعضی از آنها در اینجا نقل میشود :

بایزید بسطامی میگوید : " خداوند نخست فضل که کرد آن بود که

خاشاک نفس را از پیش من برداشت ."

ابوسعید ابوالخیر در تفسیر فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ ،

میگوید : " تا به نفس خویش کافر نگردی به خدا مومن نشوی و طاغوت هر

کس نفس اوست" (اسرار التوحید چاپ دکتر ذبیح الله صفا ، ص ۲۹۲) .

تشبیه نفس به سگ و کافر و غیره در کتب صوفیه فراوان است .

شیخ عطار در منطق الطیر در مقاله بیست و یکم از قول مرغان میگوید :

نفس توهم احوال و هم اعور است هم سگ و هم گاهل و هم کافر است
تا شود این نفس کافر یک زمان یا مسلمان یا بمیرد در میان
و نیز مولانا رومی در دفتر چهارم مثنوی میگوید :

نفس فرعونی است همان سیرش مکن تا نیارد یاد زان کفر که—
گر بگرید ورنه بنالد زار زار او نخواهد شد مسلمان هوشدار
ذکر— از چیزهایی که در بین جمیع فرقه های صوفیه مقبول و مورد
توجه بوده و افضل عبادات و اشرف معاملات شمرده شده است ذکر است .
ذکر عبارت است از برزبان آوردن نام خدا و تفکر در او . به عقیده غزالی
همه عبادات برای حصول همین نتیجه است که ذکر خدا باشد . چنانکه در
کیمیای سعادت در اصل نهم میگوید : " بدانکه لباب و مقصود همه عبادات
یاد کردن حق تعالی است که عماد (ستون) مسلمانی نماز است و مقصود
وی ذکر حق تعالی است چنانکه گفت : *إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ* (سوره عنکبوت آیه ۴۵) یعنی هر آینه نماز منع
می کند از بی حیائی و فعل ناپسند و هر آینه یاد کردن خدا بزرگتر است . و
قرآن خواندن بزرگترین عبادت است به سبب آنکه سخن حق تعالی است .
و برای این گفت : *فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ* (سوره بقره آیه ۱۵۲) مرا یاد کنید تا
من شما را یاد کنم .

از جمله شروط ذکر صوفیه آنستکه ذاکر با تلفظ ذکر مثلا " الله یا
" حق " یا " هو " و یا جمله ی " *سُبْحَانَ اللَّهِ* " یا " *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* " و امثال
آن ، جمیع قوای روحی خود را متوجه آن کلمه یا آن جمله بدارد . به طوریکه
هر چه غیر از آن است فراموش کند .

سماع - نظر احوال جذبه و اشراق و از خویش رفتن و فنا ، امر غیر ارادی است که اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد . وسائل علمی دیگری که به اختیار و اراده‌ی سالک است نیز برای پیداشدن " حال " و " وجد " عامل قوی محسوب است . از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص ، که همگی آنها تحت عنوان سماع در می‌آید .

سماع که بطور کلی در نظر متشرعین و فقها مذموم است و گناه شمرده میشود (رجوع شود به کتاب " تلبیس ابلیس " ص ۲۶۷ - ۲۳۷ نقد مسالك الصوفیه فی الفناء و السماع) . نزد اکثر بزرگان صوفیه از راههای مهم وصول به حالت وجد شمرده میشود به این معنی که گفته اند : سماع حالتی در قلب ایجاد میکند که " وجد " نامیده میشود و این وجد حرکات بدنی بوجود می‌آورد که اگر حرکات غیر موزونی باشد " اضطراب " و اگر حرکات موزونی باشد کف زدن و رقص است . (۱)

(۱) از مبحث احوال تا پایان این قسمت را از ص ۳۱۹ تا ۴۵۸ تاریخ تصوف در اسلام سود برده‌ام . در باره‌ی سماع و اطلاعات بیشتری راجع به آن مؤلف تاریخ تصوف در اسلام ، کتاب احیاء العلوم غزالی ج ۲ چاپ مصر ص ۲۶۹ - ۲۳۶ و کتاب عوارف المعارف سه‌رودی (باب الرابع والعشرون فی القول فی السماع) و کشف المحجوب چاپ ژوکوفسکی ص ۵۲۴ و رساله قشیریه چاپ مصر ص ۱۸۴ و کیمیای سعادت چاپ هندوستان ص ۱۷۱ را معرفی کرده است .

فرقه‌های مختلف صوفیه

تصوف شعبه های بسیاری دارد که به معرفی مشهورترین آنها میپردازد ولی با توجه به عنوان کتاب، دو شعبه از آنها، یعنی طریقه ی قادریه و نقشبندیه را که در کردستان رواج پیدا کرده و اکنون نیز در آنجا رایج هستند در آخر با تفصیل بیشتری مورد بحث و بررسی قرار می دهد . هجویری که در اواسط قرن پنجم کتاب "کشف المحجوب" (۱) را تألیف کرده، باب مخصوصی راجع به فرقه های صوفیه نوشته و ضمن آن دو واژه فرقه را نام برده که دو فرقه از آنها را مردود دانسته است و اینک نام آنها :

۰۱ محاسبیه — فرقه ای است که پیرو ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی (متوفی ۲۴۳ هجری در بغداد) می باشند . وی در بصره تولد یافته و از معاصرین احمد بن حنبل می باشد . (۲)

۰۲ قساریه — یعنی پیروان ابوصالح حمدون بن احمد بن عماره قسار، که طریق او اظهار و نشر "ملاط" بوده که به ملاطیه هم شهرت داشته اند . یکی از فرقه های ملاطیه، "قلندریه" است که شرح آن در باب هشتم و نهم "عوارف المعارف" سهروردی آمده است . (۳)

۰۳ طیفوریه — یعنی پیروان بایزید طیفور بن عیسی بسطامی می باشند . بایزید میگوید "مدتی گردخانه ی خدا طواف میکردم چون به حق

(۱) چاپ ژوکوفسکی ص ۳۴۱-۲۱۸ .

(۲) و (۳) تاریخ تصوف در اسلام ص ۴۳۹ .

رسیدم خانه را دیدم که گرد من طواف میکرد" (تذکره الاولیاء ص ۱۶۱)
و نیز عبارت "لَيْسَ فِي حِجَّتِي سِوَى اللَّهِ" از او است. (۱)

۰۴ جنیدیه - یعنی پیروان ابوالقاسم جنید بن محمد، وی اصلاً از مردم نهاوند و ساکن بغداد بوده است و خواهرزاده‌ی عارف مشهور سری سقطی میباشد. پیروان او توافق بین طریقت و شریعت و جمع بین ظاهر و باطن را مناسبتر شمرده اند. (۲)

۰۵ نوریه - یعنی پیروان ابوالحسن احمد بن محمد النوری، که از عزلت و گوشه نشینی مذمت میکند و پیروان را به معاشرت و صحبت و بذل و بخشش راهنمایی میکند و میگوید که خداوند در قرآن فرموده است:
وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (سوره حشر آیه ۹) یعنی ایثار کنند هر چند بدان حاجتمند باشند. (۳)

۰۶ سهیلیه - از پیروان سهل بن عبدالله تستری هستند که روش او مبارزه با نفس سرکش است. (۴)

۰۷ حکیمیه - یعنی پیروان ابو عبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی از صوفیان بزرگ قرن سوم هستند. (۵)

۰۸ خرازیه - یعنی پیروان ابوسعید خرازی که از مشاهیر عرفای قرن سوم است. (۶)

۰۹ خفیه - یعنی پیروان ابو عبدالله محمد بن خفیف، که اساس و قاعده مذهب او در تصوف "غیبت و حضور" است. مراد از "حضور، حضور" دل بود به دلالت یقین، تا حکم غیبی ورا چون حکم عینی گردد و مراد از

”غیبت“، غیبت، دل بود از دون حق، تا حدی که از خود غائب شود. (۱)
۰۱۰ سیاریه — که وابسته به ابوالعباس سیاری هستند. (۲)

اما دو فرقه‌ی مطرود که هجویری از آنها نام برده پیروان حلولیم —
اند و گفته اند که ذات الوهیت ممکن است در هیکل بشر داخل شود و آنها
دو فرقه اند: یکی پیروان ابوحلمان دمشقی معروف به حلمانیه که ظاهراً
از شاگردان ابن سلیم بصری (متوفی ۲۹۷ هـ ق) بوده است. ابوحلمان متهم
به حلول و اباحه بوده است (دایرة المعارف الاسلامیه، لغت حلمانیه و
لغت حلول).

دیگری پیروان فارسیه — یعنی پیروان فارس دینوری از مردم
خراسان که بعد از قتل حسین بن منصور حلاج جماعتی از شاگردانش گرد
وی جمع شده اند و او نیز متهم به مذهب حلول و امتزاج و نسخ ارواح بوده
است. (۳)

۰۱۱ رفاعیه — از پیروان سید احمد رفاعی، از مردم بصره (متوفی
۲۲ جمادی الاول ۵۷۸ هـ ق — ۲۳ سپتامبر ۱۱۸۳ م) میباشند. طریقت
در ایشان جهانگرد و خانه بدوش میباشد. سلسله‌ی شیوخ آن به معروف
کرخی میرسد. در سراسر آسیای مقدم و به ویژه ایران انتشار دارد. (۴)
پدر رفاعی ابوالعباس نام داشته است و محل تولد دقیق او را
”أم عبیده“ از ناحیه‌ی واسط جزء بصره نام برده اند. به قولی در ماه محرم
۵۰۰ هجری (سپتامبر ۱۰۰۶ م) و به قول دیگری رجب ۵۱۲ هـ (اکتبر

(۱-۳) همان ص ۴۵۸-۴۵۵.

(۴) اسلام در ایران ص ۳۶۴.

نوامبر ۱۱۱۸ م) در قریه‌ی "حسن" از دهات بصره به دنیا آمده است .
محل قرار گرفتن دو ناحیه‌ی مذکور (أم عبیده و حسن) را سرزمین بطائح
نیز مینامند . (۱)

نسب رفاعی به یکی از اجدادش به نام "رفاعه" مربوط میشود و
بعضی هم او را به قبیله‌ی ای به همان نام نسبت میدهند که در سال ۳۱۷ هـ
از مکه به اشبیلیه در اندلس (اسپانیا) مهاجرت نمود و اندو جد سید احمد
از اندلس در سال ۴۵۰ به بصره مهاجرت کرده است . در کتاب "ابن -
خلکان" اشاره‌ی مختصری به رفاعی شده ، ولی تفصیلات بیشتری در کتاب
خطی "تاریخ الاسلام" ذهبی در کتابخانه‌ی (بودلیان - BODLIAN)
دیده میشود . (۲)

در روایات دیگری آمده که رفاعی بعد از فوت پدر به دنیا آمده ،
در صورتیکه بیشتر روایات وفات پدرش را سال ۵۱۹ هـ در بغداد ذکر
کرده اند در حالیکه احمد هفت ساله بوده است . سپس دائیش "منصور -
البطائحی" از او نگاهداری میکرد . وی در کنار رود "دقلا" در اطراف
بصره اقامت داشت .

شعرانی در کتاب "لواقح الانوار" (ج ۱ ص ۱۷۸) میگوید: منصور
رهبر دینی طایفه‌ی رفاعیه میباشد که احمد منسوب به اوست . منصور خواهر
زاده اش را برای تحصیل فقه بواسطه نزدایی الفضل علی واسطی از بزرگان
شافعیه و دائیش ابی بکر واسطی فرستاد . رفاعی تا ۲۷ سالگی تحصیل

(۱) : دایرة المعارف الاسلامیه ج ۱۰ ص ۱۴۷ .

(۲) دایرة المعارف الاسلامیه ج ۱۰

نمود و به دریافت گواهینامه از ابی الفضل و نیز خرجه از دای خود منصور که از وی خواسته بود تا در ام عبیده اقامت نماید نائل شد. (۱)

منصور در سال بعد (۵۴۰هـ) وفات کرد ، در حالیکه رهبری طایفه اش را به سیداحمد سپرده و پسر خود را از آن محروم نموده بود . ظاهراً زندگانی احمد بیشتر در ام عبیده و دهات اطراف آن سپری شده که جغرافی دانان نام آنها را نشناخته اند . حتی یاقوت حموی هم در "معجم البلدان" از ام عبیده نام نبرده است . (۲)

دختر زاده ی ابن الجوزی در کتاب "مرآت الزمان" (شیکاگو ۱۹۰۷ ص ۲۳۶) گفته : از یکی از رهبران رفاعیه شنیدم که در حدود یکصد هزار نفر را در یکی از شبهای شعبان با رفاعی دیده است . (۳)

میرداند رفاعی آثاری از رفاعی را ذکر نمی کنند . جز اینکه "ابا- الهدی" این آثار را به او نسبت می دهد : ۰۱ . دو خطابه که یکی در سال ۵۷۷ (۳ رجب) و دیگری را در سال ۵۷۸ بیان نموده است .

۰۲ . دیوان شعری متضمن قصیده های طولانی . ۰۳ . مجموعه ای از دعا و ورد و احزاب . ۰۴ . سخنانی موعظه آمیز پراکنده . نویسندگان شرح حال سیداحمد ، در انتساب آثار یاد شده به دلائلی تردید دارند . (۴)

صاحب کتاب " شجرات الذهب " (ج ۴ ص ۲۶) کارهای عجیبی را به سلسله ی رفاعیه نسبت می دهد . از جمله نشستن آنها در میان شعله های آتش و سوار شدن بر شیرو غیره (این کارها را لین LANE در کتابش بنام

MODERN EGYPIANS ج ۱ ص ۳۰۵ تعریف نموده است. (۱)

در کتاب فاروئی نوئی یکی از مریدان رفاعی که عمر نامیده میشود شرحی از خاندان رفاعی هست، به این صورت که نخستین یار رفاعی با خدیجه برادر زاده ی منصور و بعد از او با نفیسه دختر محمد بن القاسمیه ازدواج نموده و دارای دختران زیادی بوده است. سه پسر هم داشته که همگی پیش از وفات پدر فوت نموده اند. بعد از وفات رفاعی یکی از خواهر زادگانش به نام علی بن عثمان، رهبری طریقه ی رفاعیه را به عهد گرفت. (۲)

۱۲۰ سهروردیه — موسس این طریقه، شهاب الدین ابو حفص عمر بن عبدالله در ماه رجب سال ۵۳۹ هـ — ژوئیه ی ۱۱۴۵ م در سهرورد (سوره بردیا سوره ورد) که شهری کرد نشین نزدیک زنجان بود هود رقرن وسطی توسط مغولان خراب شده به دنیا آمد. وی یکی از صوفیان و فقهای شافعی مذهب بوده، مقدمات تصوف را نزد عمویش ابی نجیب فرا گرفته که در کتاب "عوارف المعارف" بدان اشاره نموده است. و نیز از مکتب عرفانی عبدالقا در گیلانی بهره گرفته است. (۳) و به شیخ نجم الدین کبری هم دست ارادت داده. (۴)

سهروردی در بغداد اقامت گزید. خلیفه الناصر الدین او را

(۲-۱) همان ج ۱۵

(۳) همان ج ۱۲ ص ۲۹۷. المنجد، تاریخ مغول: عباس اقبال آشتیانی. ص ۴۹۸

(۵) تحقیق در آثار و احوال شیخ نجم الدین کبری ص ۱۱۵. منوچهر محسنی. شرکت نساهمی چاپ و انتشارات کتب. طهران ۱۳۴۶ شمسی.

گرامی می‌داشته و غالباً " به رسالت پیش ملوک اطراف میفرستاده که مقدمش را گرامی می‌داشته اند . وی در بغداد رباطهائی متعلق به صوفیان را اداره و سرکشی میکرده و ناصر خلیفه رباط مخصوصی جهت او ساخته بود دارای خانه و حمام و باغی برای سکونت شیخ و کسان او . شیخ با اینکه در زندگی مال زیادی به دست آورده بود ولی پس از مرگ هیچ نداشت زیرا همه را انفاق کرده بود .^(۱) روز چهارشنبه اول محرم ۶۳۲ هـ - ۱۲۳۴ م در بغداد وفات کرد و در دارالسلام آنجا به خاک سپرده شد.^(۲) سعدی به هنگام اقامت در بغداد ، از شیخ شهاب الدین کسب فیض نموده چنانکه میفرماید :

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بسر روی آب
 یکی آنکه در نفس خود بین مباش دگر آنکه بر خلق بد بین مباش
 شیخ شهاب الدن سهروردی در سفر حج "ابن الفارض" شاعر
 مشهور را در مکه در سال ۱۲۳۱ م ملاقات نمود .^(۳)
 سهروردی غیر از "عوارف المعارف" کتاب دیگری به نام "کشف -
 النصائح الامامیه و کشف الفضائح الیونانیه" دارد . اولی از مشهورترین
 رساله هائی است در تصوف که در حاشیهی "احیاء" غزالی در قاهره به
 چاپ رسیده .

"عوارف المعارف" راکلارک H.WILLIER FORCE.CLARKE

(۱) تاریخ مغول ص ۴۹۹ .

(۲) شیخ نجم الدین تبریزی ص ۱۱۵ .

(۳) المنجد . دایرة المعارف الاسلامیه ج ۱۲ .

از فارسی به انگلیسی ترجمه نموده و آنرا در ذیل کتاب حافظ در سال ۱۸۹۱ در لندن به چاپ رسانیده است. عوارف المعارف کتابی است در اخلاق و تصوف عملی که اشارات تاریخی مهمی را در بردارد ولی کشف - النصائح در باره‌ی فلسفه‌ی یونانی میباشد. (۱)

امام یافعی در "مرآت الجنان" سهروردی را چنین ستوده است:
"استاد زمانه، فریدگانه، مطلع الانوار و منبع الاسرار، دلیل -
الطریقه و ترجمان الحقیقه، استاد الشیوخ الاکابر، الجامع بین علم
الباطن والظاهر، قدوة العارفين و عمدة السالکین، العالم الربانی،
شهاب الدین ابوالحفص عمر سهروردی قدس الله سره".

شیخ شهاب الدین عمری را صرف تعلیم و تربیت رهنوردان وادی
معرفت نمود و این بزرگان از آن جمله اند:

۱. بهاء الدین زکریا مولتانى (متوفى ۶۶۴هـ) که استاد شیخ
فخرالدین عراقى هم بوده است .
۲. کمال الدین اسماعیل اصفهانى .
۳. امیر سادات حسینی .
۴. شیخ حمیدالدین ناگوری .
۵. عمادالدین ابوطاهر عبدالسلام شیرازى (متوفای ۶۶۱هـ -
هجری در شیراز) .
۶. سراج الدین حسین ابن شیخ الاسلام عزالدین مودود زر -
کوب شیرازى .

(۱) دایرة المعارف الاسلامیه ج ۱۲ .

۰۷ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی .
 ۰۸ شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی (۶۷۸-۵۹۴). (۱)
 از آثار منظوم سهروردی برخی رباعیات و غزلیات در تذکره‌ها بنام
 شیخ ضبط است از آنجمله :

ایهاالعشاق مادر دام عشق آویختیم
 گرد بود خود ، زخاک آدمیت بیختیم
 سر بر آورد از میان جان و دل دیدار دوست
 چون جمال او بدیدیم از همه بگسیختم
 هاتفی در گوش جان ماز غیب آواز داد
 وه که تا با خاک تیره نور خود آمیختم
 ذره ای از نور روی ماچو بر منصور تافت
 همچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختم
 ای شهاب سهروردی گر گرفتاری بنال
 دانه در دام از برای مرغ زیرک ریختیم (۲)

۰۱۳ مولویه- مؤسس این طریقه ، مولا ناجلال الدین محمد بلخی
 رومی پسر بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بکری است ، که از طرف پدر
 از خاندان بکری ، یعنی از فرزندان ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه اول
 و از طرف مادر دختر زاده‌ی سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه بوده
 است . (۳) وی یکی از سخنسرایان عرفان اسلامی است . در شهر بلخ تولد

(۱) تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ص ۱۲۲ - ۱۱۸ .

(۲) همان کتاب و همان صفحات .

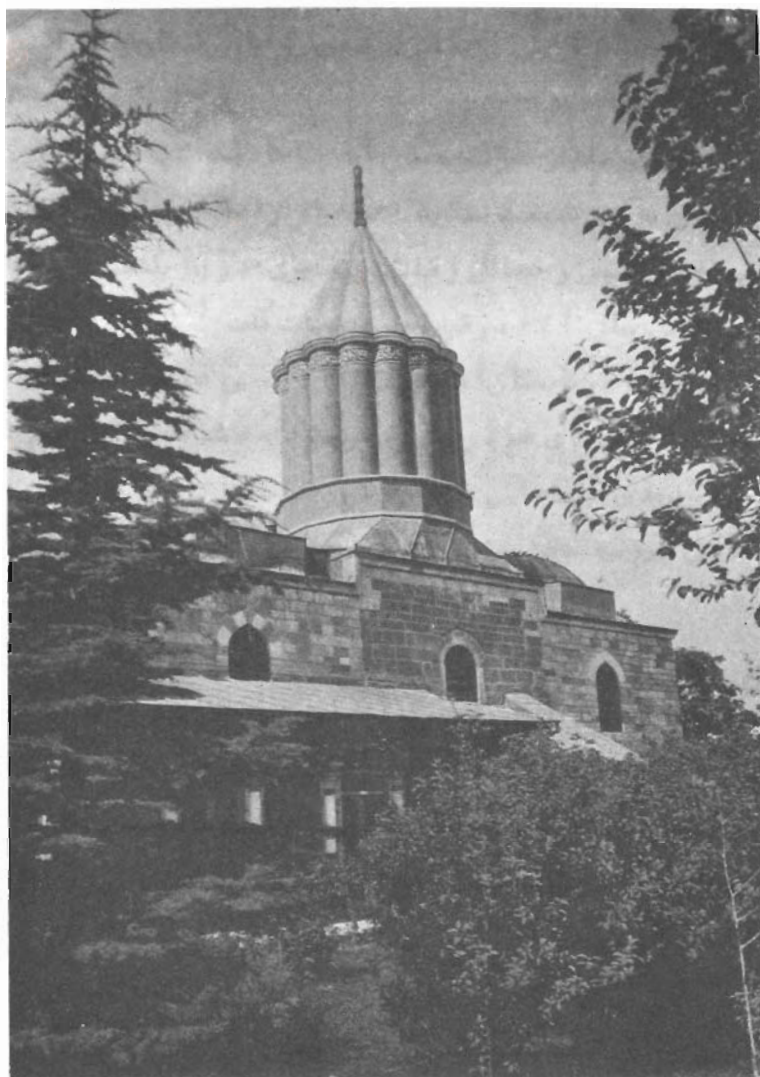
(۳) تاریخ مغول ص ۵۳۴ .

یافته، ولادت او را ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ هجری ثبت کرده اند .
 مولانا مقدمات علوم و سلوک عرفان را از پدرش تحصیل کرده ، بعد
 از پدر مدتی در خدمت خلیفه‌ی وی سید برهان الدین محقق ترمذی
 بسر برده و به اشارت سید به شام رفته ، در آنجا به محافل علم و عرفان
 داخل گشته و باز به قونیه آمده است . نه سال هم در خدمت سید
 محقق ، اکمال سلوک کرده و خودش را به علم قال و حال پیراسته و در
 علوم شتی (مختلف) انگشت نمای یار و اغیار گشته بود . در مدرسه‌ی
 قونیه تدریس میکرد و طالبان علوم نقلی و عقلی در محضرا و حاضر میشدند
 مجلس تذکیر منعقد میکرد و فتوی میداد . تا آمدن شمس الدین محمد
 تبریزی به قونیه ، روزها در مدرسه‌ها و جوامع سرگرم تدریس و شبها را به
 مجاهده میگذرانید .

شمس تبریزی در سال ۶۴۲ در قونیه به مولانا پیوست . دوره‌های
 زندگی مولانا سه قسمت است : قبل از ورود شمس الدین ، مدرس ، مذکیر ،
 عابد و جامع علوم معلوم بود و بعد از ملاقات با شمس الدین مجالس درس و
 تذکیر را ترک نموده ، به شعر و سماع رغبت تمام کرد . (۱)

مولانا جلال الدین محمد که لقب مولانا را پدرش به وی داده بود و
 در زمان خودش یاران و مریدانش ، به وی مولانا و خداوندگار میگفتند ، به
 تمام مردم با نظر وحدت مینگرد . با تمام استاد ی و تعمق در دانشهای
 زمان ، خلق را با زبان خلق خطاب کرده و اصطلاحات عامیانه را بکار برده
 مردم را به یگانگی دعوت میکند که حقیقت ایمان و اسلام است .

(۱) مجله مهر شماره ۱ فروردین ۱۳۴۵ تهران .



شکل (۳) آرامگاه مولانا جلال الدین در قونیہ

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَهَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ ۗ الْآيَةُ ۙ

سخن پر مغزش سراسر مضمون آیات واحدیت است: شعر را برای شعر سرودن به جبر طبیعت نمیگوید. دلخواه او اصلاح و دعوت مسردم است به اخلاق الهی و خصائل و کمالات پیغمبری. در روز یکشنبه پنجم جمادی الثانی سال ۶۷۲ در قونیه بدرود حیات گفت. (۱)

نگارنده در تابستان (ماه تیر) ۱۳۵۶ شمسی در قونیه به زیارت مقبره‌ی مولانا که موزه‌ای هم در جوار آن ترتیب داده شده بود نائل آمدم. روی سردر ورودی آرامگاه این شعر مولانا را خواندم:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم پخته شدم سوختم

شکل (۳)

آثار مولانا - مثنوی: مجموعه اشعاری است در شش جلد، بالغ بر ۲۵۶۴۹ بیت، که به خواهش شاگرد و خلیفه‌ی خود حسن بن محمد بن اخی ترک ملقب به حسام الدین چلبی (متوفی ۶۸۳) سرود ما است. قدیمترین نسخه‌ی خطی آن در موزه‌ی قونیه نگهداری میشود. نسخه‌ی مزبور در سال ۶۷۷ استنساخ شده است.

دیوان کبیر که ۳۶۰۲۳ بیت و ۱۷۶۵ رباعی میباشد، یکی از رباعیات آن ناتمام است یعنی فقط یک شعر است. مکتوبات: چهار مکتوب منظوم که به دمشق برای شمس الدین

(۱) همان مجله

فرستاده و با يك مکتوب که مضمونش عیادت صلاح الدین زرکوب است .

مجالس سبعة : هفت مجلس تذکیر مولانا است .

فیه مافیہ : تقریرات مولانا است ، که توسط فرزندش بهاء الدین احمد معروف به سلطان ولد (۶۲۳ - ۷۱۲) و حسام الدین چلبی ضبط شده و به قید کتابت در آمده است .

خانقاه اصلی طریقت مولویه در قونیه و در جنب مرقد مولوی قرار داشته و شیخ طریقت نیز در آنجا ساکن بوده . اکنون این طریقت در ترکیه رواج دارد . در ایران نیز وجود داشته ولی درویشان این سلسله بخاطر نظرهای افراطی وحدت وجودی خویش از طرف شاه طهماسب اول صفوی از ایران طرد شدند . پیروان این طریقت ذکر جلی را با موسیقی و رقص معمول میدارند و بدین سبب اروپائیان ایشان را درویشان " چرخنده " یا " رقصنده " میخوانند . همیشه یکی از ممیزات درویشان مولویه مدارای مفرط ایشان با مسیحیان و یهودیان بوده . امتیاز ظاهری درویشان مزبور، کلاه بلند درویشی ایشان است . به هر تقدیر لا اقل در زمان حیات جلال الدین رومی اعضای مولویه بیشتر از " مردم طبقات پست و پیشه وران " بوده اند (۱)

۱۴ . شاذلیه - از پیروان ابوالحسن علی بن عبدالله بن عبد -

الجبار الشریف الزرویلی میباشد . به قولی شاذلی حدود سال ۵۹۳ هـ (۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ م) در غماره نزدیک سبته واقع در اسپانیای امروز تولد یافته . عده ای هم میگویند که در شاذله محلی در جبل زعفران تونس به دنیا آمده است . به هر تقدیر نسبت زرویلی میرساند که مراکشی بوده باشد

(۱) اسلام در ایران . ص ۳۶۵ .

مردانش نسبش را از حسن (ع) به پیغمبر (ص) می‌رسانند. (۱)

شاذلی در کودکی به خاطر کوشش زیاد در تحصیل چشم‌هایش را از دست داد و گرایش کلی به تصوف پیدا نمود. در فاس به شاگردی مریدان جنید مخصوصاً "علی بن حرازم تلمیذ اُبی مدین شعیب تلمسانی در آمد ولی مجذوب عبدالسلام مراکشی بن مشیش شده به تونس رفت و در آنجا به ارشاد پرداخت. اما در آنجا به علت مخالفت‌های مردم به اسکندریه فرار کرد. چند بار به حج رفت و در سال ۶۵۶ هـ (۱۲۵۸ م) در مصر وفات یافت. یکی از سلاطین مالیک گنبدی بر مزارش ساخت. آرامگاهش حالیه زیارتگاه می‌باشد. (۲)

بیشتر زندگانی شاذلی در سیاحت گذشت. وی مردانش را به پرهیزکاری و توجه به خدا تشویق و وادار مینمود و سفارش میکرد که در هر وقت و هر جا و حالی ذکر کنند. مریدان اولیه اش با خلوت و خانقاه و ذکر جنجالی سروکار نداشتند. مشهورترین شاگردان شاذلی در مصر، تاج الدین بن عطاء الله اسکندری و ابوالعباس مرسی بودند. (۳)

گفته میشود که شاذلی مردانش را آزاد میگذاشت تا در صورتیکه مریدی شیخ دیگری را برای پیشرفت در طریق تشخیص دهند، به وی روی آورند. (۴)

شاذلیه اگر کاری را مخالف سنت بدانند آنرا زشت می‌شمارند. با وجود این، ابن تیمیه بسیاری از گفته‌های شاذلی را مورد انتقاد قرار داد ولی یافعی مورخ (ج ۴، ص ۱۴۲) به طرفداران ابن تیمیه به خاطر انتقاد از شاذلی حمله نموده است. (۵)

اموری که شاذلیه به آن معتقدند سه حالت ویژه دارد ۱- از روز
 ازل سلوک طریقت برایشان مقدّر شده ۲- مستی فنانزد آنها هشیاری را به
 دنبال دارد ، یعنی مستی آنها دوام نمیآورد و آنها را از درگیری با
 گرفتاریهایشان باز میدارد ۳- قطب در تمام زمانها از آنهاست
 آنچه را که شکی در آن نیست اینکه نخستین طرفداران این طریقه
 در تونس گرد آمدند ۱۰ اما ابوالعباس المرسی (متوفی ۶۸۶هـ) خلیفه‌ی
 شاذلی ۳۶ سال در اسکندریه باقی ماند ۱۰ آنها اکنون در غرب کشور مصر
 و الجزایر و تونس و حتی استان بول پراکنده اند (۱).

در قرن نوزدهم طریقه‌ی شاذلیه در نتیجه‌ی کوشش شخصی بنام
 محمد ابن محمد بن احمد که مشهور به "سی میسوم" و از قبیله‌ی غریب بود،
 بسیار رواج پیدا کرد ۱۰ ابن عیاد در کتاب المفآخر العلیه فی المآثر الشاذلیه
 (چاپ قاهره ۱۳۱۴هـ) اطلاعات خوبی از شاذلیه به دست میدهد ۱۰
 سیوطی هم در کتاب "بغیة الوعاه" ص ۲۴۶ از نویسندگانی بنام داوود-
 بن عمر بن ابراهیم اسکندری (متوفی ۷۳۳هـ) نام برده ۱۰ طه حسین نیز در
 خاطرات خود موسوم به "الایام" ترجمه‌ی حسین خدیو جم ص ۶۳، قسمت
 اول، از پیروان شاذلیه در مصر یاد کرده است ۱۰

۱۵- کبرویه - مؤسس این طریقه ابو عبدالله احمد بن عمر بن محمد
 بن عبدالله خیوقی خوارزمی معروف به شیخ نجم الدین کبری میباشد ۱۰ وی
 را شیخ کبیر و شیخ ولی تراش هم گفته اند و طریقتش بنام اویسیه‌ی کبرویه
 مشهور است ۱۰

تذکره نویسان به مناسبات وقایع زندگی شیخ نجم الدین کبری و خصوصیات دیگر از او در آثار خود به عناوین و کنیه ها ، ابوالجَنَاب ، شیخ ولی تراش ، طامة الکبری ، نجم کبری ، و شیخ کبیر یاد نموده اند :

وجوه انتساب این کنیه ها و القاب متکی به مسائل و وقایعی است که به اختصار از آنها نام میبرد :

۱- ابوالجَنَاب - ^(۱) اکثر تذکره نویسان نوشته اند که شیخ شبی هنگام مراجعت از اسکندریه حضرت رسول (ص) را در عالم باطن زیارت و از ایشان تقاضای کنیتی میکند و حضرت شیخ را ابوالجَنَاب خطاب فرمودند مقصود از این (ابوالجَنَاب به صیغهی مبالغه) معطوف و متوجه به اجتناب شدید شیخ به جز خداست و بعضی در این مورد گفته اند :

قد قال له رسولنا فی الرؤیا اذ شاهدته انت ابوالجَنَاب

۲- شیخ ولی تراش - ^(۲) وجه تسمیهی این کنیه بدین مناسبت بوده که شیخ به هر کس به دیدهی عنایت توجه میکرد ، نفس او را به مرتبهی ولایت میرسانید :

۳- طامةُ الکبری - ^(۳) ایشان را طامةُ الکبری (بلای بزرگ) نیز مینامیدند زیرا با هر کدام از علما و دانشمندان عصر خود مباحثه میکرد ، بر

(۱) تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ص ۲ به نقل از مجالس المومنین ص ۲۷۶ .
 نفحات الانس ۴۲۰ . روضات الجنات ۰۰۰ ج ۱ ص ۸۱ .
 (۲) همان به نقل از حبیب السیر ص ۲۱ . سفینة الاولیاء ص ۱۰۳ ، ریحانة الادب ج ۴ ص ۱۷۲ و چند کتاب دیگر .
 (۳) همان ص ۲ .

آنها فائق می‌آمد . البته بعد ها کلمه‌ی طامه از ابتدای کبری حذف گردید و به شیخ نجم الدین کبری مشهور شد .

۴- نجم کبراء- از آنجا که شیخ صاحب علو همت و فراست در حقیقت معرفت بوده وی را نجم کبراء (ستاره‌ی بزرگان) گفته اند . چنانکه در آثار فخرالدین ابراهیم عراقی آمده :

یکی از عاشقان جمال ترا بود نجم اکابر کبرا

۵- شیخ کبیر- چون نجم الدین صاحب مکتب شیخ ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی (مشهور به شیخ کبیر) از طریق شیخ روزبهان کبیر بوده است به این مناسبت ایشان را شیخ کبیر هم گفته اند . (۱)

تاریخ و محل ولادت و رحلت او- شیخ نجم الدین به سال ۵۴۰ هجری قمری برابر ۱۱۴۵ میلادی ، در یکی از شهرهای خوارزم- (KHWARIZM) بنام خبوق یا خبوه (KHIWAK) پای به عرصه‌ی وجود نهاد . (۲)

خبوه که بعدها به جرجانیه و اورگنج شهرت یافت مأوای دائمی شیخ نجم الدین بود و قسمت اعظم از عمر خود را در آنجا گذرانیده است . (۳)

در مورد تاریخ و چگونگی شهادت وی تذکره نویسان جملگی بر آنند که در روز دهم جمادی الاول سال ۶۱۸ برابر سیزدهم ژوئیه‌ی سال ۱۲۲۶ م در هنگام یورش مغول به اورگنج (جرجانیه) خوارزم در حال مبارزه با دشمنان به شهادت رسید و در داخل خانقاهش در جرجانیه بخاک سپرده شد . (۴)

(۴-۱) همان ص ۷-۳ .

ابن بطوطه ضمن دیدارش از خوارزم به سالهای ۷۲۵ تا ۷۵۳،
در سفرنامه‌ی خود ج ۱ ص ۴۰۶ نگاشته است:

”در خارج خوارزم خانقاه‌هی است که بر تربیت شیخ نجم الدین
کبری ساخته شده است. شیخ از بزرگان صلحا بوده است. صادر و وارد در
این خانقاه اطعام میشوند و شیخ آن سیف الدین بن عصبه مدرس از بزرگان
خوارزم میباشد.“ (۱)

این آرامگاه تا بحال بر جای مانده است. اما بطوریکه میدانیم
خوارزم امروز جزء جمهوریه‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است (۲).
وقایع زندگانی - شیخ نجم الدین کبری، کودکی را در زادگاهش
خیوه سپری کرد و سپس نزد برخی از استادان به کسب علم مرسوم پرداخت.
در عنفوان جوانی بمنظور کسب فضائل مولد خویش را ترك گفت. نخست به
نیشابور رفت و نزد دانشمندی چون ابوالمعالی عبدالمنعم بن عبدالله
بن محمد بن مظفر بن مظفر فراوی نیشابوری (متوفی ۵۸۷) به فراگیری علم
حدیث پرداخت و پس از آن رهسپار همدان شد و فقه و اصول را نزد
ابوالعلاء حسن بن احمد بن عطار همدانی آموخت و رساله‌ی قشیریه را هم
در خدمت ابوالفضل محمد بن سلیمان یوسف همدانی تحصیل کرد و مقارن
سال ۵۶۸ هجری بود که به مصر عزیمت نمود. (۳)

در آن زمان شیخ روزبهان بقلی شیرازی معروف به شیخ کیسر
(متوفای ۶۰۶هـ) در مصراقامت داشت، شیخ نجم الدین مشتاقانه به
زیارت وی شتافته و در نخستین دیدار مجدوب آن عارف گردید و پس از آن

(۱-۳) همان ص ۱۱-۸.

چندی مورد عنایت پیر واقع شد ، تاجائی که روزبهان نجم الدین را فرزند روحانی خود خواند و سپس او را به دامادی خویش برگزید و ثمره‌ی این پیوند د و پسر بود . در این مورد خود نجم الدین کبری در کتاب " فوائح الجمال و فوائح الجلال " (به تصحیح دکتر فریتز مایر ص ۲۶) چنین گفته است :

" چون بصحبت وی رسیدم ، او حالی عجیب داشت و اکثر اوقات مستغرق تجلی حق و حیران مشاهده جمال مطلق بود . چون بصحبت وی رسیدم ، بریاضت اشتغال نمودم و مدتی بودم تا ابواب فتوحات غیبی بر من گشادن گرفت و شهادت با عالم قدس دست داد و حالات من در نظر شیخ پسندیده آمد و مرا بفرزندی قبول کرده و سر پوشیده یعنی دختر خویش بمن داد " . (۱)

پس از چندی شیخ روزبهان بوی دستور داد که باید بسیرو سیاحت آغاز و پیران زمانه را هر کجا در یابد خدمت نماید . (۲)

شیخ ابتدا رهسپار اسکندریه شد و بخدمت اساتید برجسته‌ای نظیر ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم اصفهانی رسید . سپس از اسکندریه روانه تبریز شد و بخدمت محمد بن اسعد عطاری و نیز ابوجعفر حفده رسید و نزد وی به آموختن کتاب " مصابیح السنه " پرداخت .

در اواخر ایامی که تحت نظر امام ابوجعفر حفده مشغول تحصیل

(۱) همان ص ۱۲ .

(۲) همان ص ۱۳ .

بود با عارف مشهور بابا فرج تبریزی آشنا شد و فردای همان روز همراه با ابوجعفر و یاراناش که از آنها خواهش کرده بود بدیدار بابا فرج رفتند. چون بخانقاه بابا فرج رسیدند ، از "باباشادان" نام خادم آنجا — خواستند که از شیخ برایشان اجازهی ملاقات بگیرد . بابا فرج در پاسخ گفت : " اگر چنانچه بدرگاه خدای تعالی میروند ، میتوانند گودرآیند . " چون ملاقات حاصل شد ، حال بر نجم الدین و بابا دگرگون گشت . وقتی بابا فرج بخویش آمد ، خرقه خود را از تن بدرآورده و در بر نجم الدین نمود فرمود : ترا وقت دفتر خواندن نیست ، وقتست که سر دفتر جهان شوی .

نجم الدین مدتی با شارت بابا فرج بخلوت نشست و چندی بعد دیگر بار بسیر و سیاحت ادامه داد و در منطقه خوزستان وارد دزفول شد در این اوقات نجم الدین بعلت بیماری سخت از حرکت باز مانسد و در حالیکه بدیواری تکیه داده بود ، از عابری پرسید آیا در این شهر مسلمانی هست که درد مندی را درمان بخشد رهگذر پاسخ داد ، در این شهر خانقاه هست و خانقاه را شیخی کامل است که نامش اسمعیل قصری است .

نجم الدین با کمک آن شخص وارد خانقاه گردید ، خادم او را در گوشه ای جای داد . وقتی در خانقاه شیخ اسماعیل قصری سماعی بر پا بود و صدای آن از اطاق مجاور بگوش نجم الدین رسید ، (نجم الدین خود گوید که تا آن زمان سماع درویشان را سخت منکر بودم) از این رو آوای سماع هم او را رنجور تر میکرد . بآن هنگام که نجم الدین در زاویه ای بسر میبرد ، ناگاه شیخ اسمعیل قصری از در درآمد و دست او بگرفت و بمجلس سماع برد و چند بار گردش سختش داد . در این چند چرخ نجم الدین بهبود یافت و عظمت شیخ قصری را دریافت . پس از مدتی شیخ او را نزد عمار —

یا سر فرستاد و او نیز پس از چندی بوی گفت بایستی بمصر بروی و بحضور پیر
پیران شیخ روزبهان بشتابی که اصلاح حال و اتمام کار تو بدیشان محول
است و با اوست که این هستی ترا از سر بیرون کند . (۱)

• نجم الدین کرامات زیادی را از شیخ روزبهان مشاهده نمود .
تذکره نویسان نوشته اند که شیخ روزبهان در باره ی نجم الدین به عمار —
یا سر نوشت که هر چه مسداری میفرست تا زر خالص گردانم . (۲)

شیخ نجم الدین مدتی را در خدمت استاد بسر برد ، تا شیخ
فرمودش که با زن و فرزندان خود بخوارزم بازگرد و طریقه ما را در آنجا
منتشر گردان (ENCYCLOPE DIAOFISLAM, P. 823) وی در سال ۵۷۵ قمری
در ۳۵ سالگی بخوارزم بازگشت و با انتشار طریقه ی خاص خویش (کبرویه)
همت گماشت و افرادی چون شیخ مجدالدین بغدادی ، سیف الدین
باخرزی ، سعدالدین حموی ، شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی ،
رضی الدین علی لالا ، فریدالدین عطار نیشابوری ، نجم الدین رازی —
با با کمال خجندی ، بهاء الدین ولد ، جمال الدین گیلی و بسیاری دیگر
تحت تعلیم وی قرار گرفتند . (۳)

نجم الدین زندگی خود را بدین منوال سپری کرد ، تا زمانی که
مغولان بایران حمله ور شدند و بسیاری از شهرهای ایران در ایمن

(۱) همان . ص ۱۶ و مجالس المومنین . ص ۲۸۶ .

(۲) همان . ص ۱۷ و مجالس المومنین . ص ۲۸۶ .

(۳) تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ص ۲۱ . به نقل از مجالس المومنین ، تاریخ
گزیده ، مجالس النفاث .

تهاجم از میان رفت و غالب بزرگان و دانشمندان به دست مغولان به شهادت رسیدند . هنگامی که به جرجانیه خوارزم رسیدند ، چنگرخان به شنیدن نام بلند نجم‌الدین کبری و بیم داشتن از وی چند روز قبل از این که بدین شهر حمله و قتل عام کنند ، به دفعات اشخاصی از نزدیکان خود را بخدمت شیخ روانه داشت و از ایشان تقاضا کرد که شهر را ترک کنند تا از حمله مغولان بدیشان و یارانش آسیبی نرسد . (۱)

شیخ بدین سخنان توجهی نکرد و فرمود هفتاد و اند سال در نیکی و امنیت و رفاه با خوارزمیان بودم ، امروز که تنگی و ناراحتی است تا دم مرگ با ایشانم ، که جدائی در این روز از ایشان شرط مروت نیست ، و فرستاد چنگیز را جواب گفت . مشهور است که در همان ایام بود که شیخ نجم‌الدین رازی و سعدالدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و سیف‌الدین باخرزی و برخی دیگر را که عده‌ی آنها به شصت نفر میرسید احضار و فرمود هر يك از شما به دیار خود رفته و در اشاعه‌ی مرام حق کوشا باشید ، اما من در اینجا مانده و به شهادت خواهم رسید . پس از خروج یاران از جرجانیه مغولان به شهر حمله ور شدند (۶۱۸ هـ) و شروع به قتل عام کردند . نجم‌الدین در آن موقع دسته‌ای از یاران و همشهریان خویش را که در آنجا باقی بودند ، به حضور طلبید و فرمود :

” قوموا علی اسم الله ، فقاتلوا فی سبیل الله ” (۲) یعنی بنام خدا

(۱) همان . ص ۲۱ به نقل از شدرات الذهب ، دول الاسلام و مرآت الجنان یافعی .
(۲) این عبارت در مجالس المؤمنین ص ۲۸۲ چنین است : قولوا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله .

قیام کنید و در راه او پیکار نمائید . آنگاه برخاسته خرقه‌ی خود را در بر افکنده ، میان محکم بریست و بغل پر سنگ ساخته ، نیزه به دست گرفت و به مبارزه‌ی مغولان پرداخت و سرانجام در حالیکه چندین تیر به وی اصابت کرده بود ، سربازی مغولی تبری برسینه اش زد و به زندگیش خاتمه داد (۱۸۶ هجری) . مشهور است که در حال شهادت پرچم (کاکل) سربازی از مغولان را در دست داشت ، چنانکه مولوی گوید :

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نه از آن مفلسگان که بزلاغر گیرند
 به یکی دست می‌خالص ایمان نوشند به یکی دست دگر پرچم کافر گیرند^(۱)

پس از واقعه‌ی شهادت بود که جمعی از ارادتمندان ، کالبد نجم الدین کبری را در جرجانیه‌ی خوارزم ، در اندرون خانقاهش به خاک سپردند .^(۲)

اساتید شیخ نجم الدین کبری در تصوف — بزرگانی که نجم الدین به حضورشان رسیده و از آنها درک فیض کرده عبارتند از :

- ۱ . شیخ روزبهان کبیر .
- ۲ . شیخ اسمعیل قصری .
- ۳ . عمار یا سر بدلیسی .^(۳)

(۱) مجالس المومنین ، قاضی نورالله شوشتری ، ص ۲۸۷ . چاپ دارالطباعة قاجار ۱۲۹۹ هـ .

(۲) تحقیق در احوال و آثار شیخ نجم الدین کبری . ص ۲۴ .

(۳) بدلیس شهری است در کردستان ترکیه ، بین دیار بکر و تاتوان ، که امیر شرفخان مولف تاریخ شرفنامه اهل آنجا بوده است .

۰۴ . بابا فرج تبریزی .

۰۵ . عمو وجیه الدین سهروردی .

شیخ نجم الدین کبری در طریقه‌ی فقر وسیله‌ی روزبهان به او پس

قرنی اتصال پیدا میکند و از عمو وجیه الدین به او پس می‌پیوند د .

چون او پس قرنی در کردستان بسیار معروف می‌باشد و مزارش در

کوهی واقع در چند کیلومتری شمال غربی شهر کرمانشاه زیارتگاه اهل دل

است ، لذا تا آنجا که مقدور است به معرفی وی می‌پردازد :

او پس بن عامر بن جزء بن مالک بن عمرو بن مسعده بن عصوان بن

قرن بن ردمان بن ناجید بن مراد المرادی القرنی معروف به او پس قرنی ،

مرشد و پیر مکتب تصوف او پس ، در نجد پای به عرصه‌ی امکان نهاد : می‌گویند

تا سال ۳۲۷ (و به قول تاریخ گزیده سال ۳۶) هجری در قید حیات بنسوده و

بیشتر زندگانیش در یمن سپری شده است . در باره‌ی مرگ او پس و آرامگاه

وی روایات متعددی هست . به قول نویسندگی کشف المحجوب (ص ۱۰۱)

در جنگ صفین به طرفداری از علی علیه السلام شهادت یافت و در

"اسد الغابه" (ج ۱ ص ۱۵۱) نیز چنین آمده : "قال هشام الکی : قتل

او پس القرنی يوم صفین مع علی" و گویا در دمشق مدفون است .

تاریخ گزیده می‌گوید : ابراهیم بن زید النخعی و او پس قرنی به

وقت آنکه به حرب دیلم می‌رفتند ، به قزوین رسیدند و به روایتی نزدیک

کرمانشاه مدفون است .

کرد هاهم باروایت اخیر (تاریخ گزیده) موافقت ، زیرا از تمام مناطق

کردستان ، به زیارت او پس در کرمانشاه می‌شتابند و آرامگاهی هم که بر قلعه‌ای

برایش ساخته شده آنرا به سلاطین سلجوقی نسبت میدهند .

سناقب و حالات او پس۔ شیخ فرید الدین عطار نیشابوری درباره۔

اش چنین میگوید :

”آن قبله‌ی تابعین، آن قوه‌ی اربعین، آن آفتاب پنهان، آن
همنفس رحمان، آن سهیل یمنی، او پس قرنی رضی الله عنه، قال النبی صلی
الله علیه وسلم : ” او پس القرنی خیرالتابعین باحسان و عطف ” ستایش کسی
که ستاینده‌ی اورحمة للعالمین بود و نفس او نفس رب العالمین بود، به
زمان ما کجا راست آید؟ گاه گاه خواجه‌ی انبیاء علیه السلام روی سوی یمن
کرد و گفتی ” إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ ” یعنی نسیم رحمت از
جانب یمن می‌یابم . . (۱)

باز خواجه‌ی انبیاء علیه السلام گفت : که در امت من مردی است
که به عدد موی گوسفندان ربیع و مضر او را در قیامت شفاعت خواهد بود
و چنین گویند که در عرب هیچ قبیله را چندان گوسفند نبود که این دو قبیله
را . صحابه گفتند که این که باشد؟ گفت عبد من عباد الله، بنده‌ای از بندگان
خدای . گفتند ما همه بندگانیم نامش چیست؟ گفت او پس . گفتند کجا بود ؟
گفت به قرن . گفتند او ترا دیده است؟ گفت به دیده‌ی ظاهر ندیده است .
گفتند عجب عاشق تو و به خدمت تو نشناخته است . گفت از دو سبب : یکی از
غلبه‌ی حال، دوم از تعظیم شریعت من، که پیرمادری دارد عاجز است .
ایمان آورده، به چشم به خلل و به دست و پای سست شده، هرروز او پس
اشتروانی کند و مزد آن به نفقات خود و مادر خرج کند . گفتند ما او را ببینیم ؟

(۱) تذکره الاولیاء : عطار نیشابوری، ج ۱ ص ۲۶، به کوشش قزوینی چاپخانه مظاهری

دقیق را گفت تو او را در عهد خود نبینی ، اما فاروق و مرتضی را گفت رضی
لمه عنهما که شما اول ببینید ، و وی مردی شعرانی است و بر پهلوی چسپ
ی و بر کف دست وی چندا نکه یک درم سفید است و آن نه سفید برص است
ون او را در یابید از من سلامش رسانید و بگوئید امت مرادعا گوید . (۱)

باز خواجهی انبیاء صلی الله علیه وسلم گفت : احب الاولیاء الی —
لمه الاتقیاء الا خفیاء (عزیزترین اولیاء نزد خداوند پرهیزکاران ناشناخته
ستند) بعضی گفتند یا رسول الله ما این در خویشتن نمی یابیم سید انبیاء
صلی الله علیه وسلم گفت شتروانی است به یمن ، او را اویس گویند ، قدم بر
دم او نهید . (۲)

اویس را گفتند رضی الله عنه ، که در این نزدیکی تو مردی است ،
سی سال است که گوری فرو کرده است و کفنی در آویخته و بر سر آن نشسته
ست و می گیرد و نه به شب قرار گیرد و نه به روز ، اویس گفت مرا آنجا برید تا
و را ببینم ، اویس را نزدیک او بردند ، او را دید زرد گشته و نحیف شده و
نشم از گریه در مغاک افتاده ، بد و گفت : یا فلان شغلک القبر عن الله ،
ی مرد سی سال است تا گور و کفن ترا از خدای مشغول کرده است و
دین هردو باز مانده ای و این هردو بت تو آمده است .

آن مرد به نور او آفت در خویش بدید ، حال براو کشف شد ، نعره
دودر آن گور افتاد و جان بداد . اگر گور و کفن حجاب خواهد بود ،
جواب دیگران بنگر که چیست و چندا است . (۳)

و ۲) همان ص ۲۷ .

۲) همان ص ۳۲

از او ایس بسیاری سخنان که حاوی دقائق عالیهی عرفانی است
ثبت کرده اند که عبارت زیر نمونه ای از آنهاست :

” طلبت الرفعة فوجدتہ فی التواضع، طلبت الرياسة فوجدتہ فی
النصيحة الخلق و طلبت المروءة فوجدتہ فی الصدق و طلبت الفخر فوجدتہ
فی الفقر و طلبت الشرف فوجدتہ فی القناعة و طلبت الراحة فوجدتہ فی الزهد و
طلبت الاستغناء فوجدتہ فی التوکل ” (۱) ترجمه : رفعت را خواستم آنرا
در فروتنی یافتم ، پیشوائی خواستم آنرا در نصیحت مردم یافتم ، مردانگی را
آرزو کردم ، آنرا در راستی یافتم ، و فخر را در فقر یافتم و شرف را از قناعت
به دست آوردم ، و راحتی را از زهد کسب نمودم ، و بی نیازی را از توکل .
شاعران عارف دربارهی او ایس اشعاری سروده اند که پاره ای از
آنها را در اینجا نقل مینماید :

مولانا جلال الدین رومی گوید :

که محمد گفت بردست صبا	از یمن میآیدم بوی خدا
بوی رامین میرسد از جان و بیس	بوی یزدان میرسد هم از او ایس
از او ایس و از قرن بوی عجب	مرنبی را مست کرد و پر طرب
چون او ایس از خویش فانی گشته بود	آن زمینی آسمانی گشته بود

و نیز سنائی گوید :

قرنها باید که تا یک مرد حق گردد پدید

با یزید اندر خراسان یا او ایس اندر قرن

از سپیدی او ایس و از سیاهی بلال

مصطفی داند خبر دادن زوحی کردگار

سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین نیز میگوید :

همچو محمد ز صبا ، بوی اویس بینا

می کش و می جوی به جان ، از سوی صحرای یمن
باز گردیم به شرح حال شیخ نجم الدین - شیخ دارای آثار منثور و منظوم
میباشد و آنچه را که از آثار منثورش باقی مانده است فهرست وار ذکر
مینماید :

- ۱- الاصول العشره ۲- رساله در سلوک ۳- سکینه الصالحین
- ۴- عین الحیات فی تفسیر القرآن در ۱۲ جلد ۵- آداب السلوک الی
- حضرت مالک الملک و ملک الملوک ۶- آداب المریدین ۷- فوائج الجمال و
- فوائج الجلال^(۱) ۸- رساله فی آداب السالکین ۹- رساله الطریق ، یا
- اقرب الطرق الی الله ۱۰- رساله الخائف الهائم عن لومة اللائم ۱۱ -
- منهاج السالکین ۱۲- هدایت الطالبین ۱۳- طواع التنویر ۱۴- منازل
- السائرین ۱۵- رساله در طریق وصول به حق ۱۶- صفت الادب ۱۷-
- رساله معرفت ۱۸- سرالحدس ۱۹- شرایط خرقه پوشیدن ۲۰- رساله
- در طریقهی شطاریه ۲۱- رسالت الخلوه .

و اینهم رباعیاتی از شیخ نجم الدین :

بر تخت فنا نشسته درویشانند از هرد و جهان گذشته بیخویشانند
خواهی که مس وجود تو زرگردد با ایشان باش که کیمیا ایشانند

* *

(۱) این کتاب با مقدمه‌ی دکتر فریتز مایر در سال ۱۹۵۷ در آلمان به چاپ رسیده است .

زنهار مزن طعنه تو بر درویشان هستند ایشان چنانکه هستند ایشان
خواهی که بدانی که کیانند ایشان يك عالم من بیار و يك جوایشان

* *

قلاش و سیه گلیم و عاشق بودن میخواره و بت پرست و فاسق بودن
در کنج خرابات موافق بودن به زانکه به خرقة در منافق بودن

* *

گر طاعت خود نقش کم بر نانی وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی
وان سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ بر آن نان نهد دندان
قطعه

حاکمان در زمان معزولی همه شبلی و بایزید شوند

باز چون بر سر عمل آیند همه چون شمرو چون یزید شوند (۱)

۱۶- چشتیه - پیشوای طریقه‌ی چشتیه در شبه قاره‌ی پاکستان و

هند ، خواجه معین الدین حسن چشتی سجزی اجمیری از اکابر مشایخ
صوفیه بوده است . چنانکه مشهور است ، وی پس از سیدعلی بن عثمان
هجویری صاحب " کشف المحجوب " بزرگترین و مهمترین شخصیت اسلامی
میباشد که سلسله طریقت عرفانی را در آنجا بنیان نهاد .

خواجه معین الدین چشتی ، که با القاب سلطان الہند ، ولی -

الہند ، هند النبی ، وارث النبی فی الہند ، خواجه خواجگان ، خواجه
اجمیری و خواجه غریب نواز معروف است . در اصل سیستانی و یا از قریه‌ی
چشت از توابع ہرات بود .

(۱) تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری . ص ۱۵۸ - ۱۵۶ .

در سال ۵۷۳ هجری (۱۱۴۲ م) به دنیا آمد . پدر بزرگوارش
خواجه غیاث الدین حسن از سادات حسینی بوده است ، که با پنج واسطه
به حضرت رضاعلیه السلام میرسد .

در پانزده سالگی پدرش درگذشت و وارث باغ و ملک پدرش
شد . گویند روزی خواجه به درختان آب میداد که درویش ابراهیم قندوزی
در باغ وی آمد . از صحبت درویش نور هدایت در باطن خواجه لامع
گشت . دلش از املاک و اسباب سرد شد ، خانه و اثاثه را فروخته به شوق
تحصیل علم و فضل راه سمرقند در پیش گرفت . مدتی در سمرقند و بخارا به
حفظ کلام الله و کسب علوم ظاهری پرداخت . سپس روی به عراق عرب
نهاد و پس از بازگشت از آنجا در نواحی نیشابور ، در قصبه‌ی هارون به
خدمت و ملازمت شیخ عثمان هارونی نائل آمد ، در او ان جوانی از اصحاب
و مریدان وی شده خرقه خلافت یافت و مرشدش از مریدی خواجه افتخار
داشت و میفرمود که :

” معین الدین ما محبوب خداست و مرافخر است بر مریدی او .“ از
آن پس خواجه به بغداد رفت و به قولی از محضر عارفان بزرگ زمان مثل
شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی (متوفی
۵۶۳ هـ) و شیخ نجم الدین کبری و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی
اكتساب فیض نمود و بعد از بیست سال مصاحبت با خواجه عثمان هارونی
و سفرهای بسیار در بلاد اسلامی و دیدار با چند تن از مشایخ معروف آن
عصر ، به ولایت هندوستان مأمور گردید . چنانکه از راه اصفهان و غزنی
به لاهور رسیده مدتی بر مزار سیدعلی هجویری معتکف شد ، بعداً ” به
مولتان رفته زبان هندی رایا دگرفت و به دهلی روی نمود ، از آنجا به شهر

اجمیر رسیده سکنی گزید . در آنجا در ترویج دین اسلام اهتمام داشته و طریقه‌ی تصوف چشتیه را در آن سرزمین رواج داده است . سرانجام در همان شهر ، در سال ۶۳۳ هـ (۱۲۳۶ م) رخت از این جهان به دار باقی بریست و مرقد وی در اجمیر زیارتگاه خاص و عام روزگارا است . (۱)

اکبر شاه امپراطور ، پیاده به زیارتش رفته است . معین الدین تنها ولی چشتی در هندوستان بشمار نمی‌رود ، سالم چشتی هم که معاصر اکبر شاه بوده ، مشهور میباشد که مزارش در فتح پورسکری مورد احترام مردم است . (۲)

آثار و تصانیف خواجه - ۱- انیس الارواح - این کتاب مجموعه‌ی

ملفوظات و ارشادات خواجه عثمان هارونی است . خواجه معین هر چه در مجالس صحبت پیر گوش میداد ، مینوشت و به صورت کتاب تدوین میکرد . کتاب در ۲۸ مجلس منقسم میباشد ، که مضامینی از شریعت و طریقت و معانی یقین و تصوف را در بردارد .

۲- حدیث المعارف - اسم این کتاب در برخی از کتب تاریخ و

تذکره های یاد شده ، اما نسخه‌ای از آن در دست نیست .

۳- دلیل العارفین - این مجموعه سخنان و ملفوظات خواجه

معین الدین چشتی ، گردآوری خلیفه‌ی وی خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکلی میباشد ، نسخه‌ی عکسی آن در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران قرار دارد .

(۱) مقاله اختر چیمه ، مجله گوهر ، سال دوم ، شماره ششم ، شهریور ۱۳۵۳ .

(۲) دایرة المعارف الاسلامیه ج ۶ .

۴- رساله آداب دم زدن- نسخه‌ای به عنوان رساله‌ی آداب دم زدن در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌ی ۴۶۷۲ موجود است .
آغازش به این ترتیب است : " رسالۃ من تصنیفات حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز ، میان رگها که در وجود آدمی است ."

۵- رساله ای در تصوف .

۶- رساله وجودیه - نسخه ای از این رساله در کتابخانه‌ی شخصی سید مغیث الدین در لاهور نگهداری میشود که آغازش به این طرز است : " بسمله . چنان گوید که اول حق تعالی خواست که خود را ببندد و از خود نور جدا کرده تماشای خود کند . " نسخه‌ی دیگر این رساله در مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است .

۷- کشف الاسرار- به شماره‌ی ۴۶۷۲ در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگهداری میشود و مطالب آن درباره‌ی لاهوت و ملکوت و ناسوت و یاهوت و جبروت و نیز چشتیان و حیدریان و نقشبندیان میباشد .
۸- گنج الاسرار- نسخه ای از این کتاب در مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور موجود است و بنام " ملفوظات گنج الاسرار ، مؤلفه خواجه معین الدین سجزی ."

۹- مکاتیب - چند مکتوب خواجه در کتابخانه های مختلف جهان مانند : انجمن ترقی اردو کراچی ، دانشگاه پنجاب لاهور ، بادلیان لندن اندیا آفس لندن محفوظ است ، که بر مرید و خلیفه و جانشین خود خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکلی تحریر میکرد . این مکاتیب خزینه‌ی گرانبهای تصوف و وسیله‌ی تربیت و هدایت سالکان و طالبان میباشد .

خواجه معین الدین مریدان و جانشینان زیادی داشت از قبیل:
خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکلی (متوفی ۶۴۴ هـ.ق)، خواجه حمید
الدین سؤالی ناگوری (متوفی ۶۷۳ هـ)، خواجه فریدالدین گنج شکر
(متوفی ۶۴۴ هـ.ق)، مخدوم علاءالدین علی احمد صابر گلپری (متوفی ۶۹۱
هـ.ق) و سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء بدایوانی دهلوی
(متوفی ۷۲۶ هـ.ق) از مریدان خواجه بشمار میرفتند .

از تربیت یافتگان خواجه : نظام الدین اولیاء ، خواجه امیر خسرو
دهلوی ، خواجه امیر حسن سجزی دهلوی و شیخ نصیرالدین محمود چراغ
دهل (متوفی ۷۵۷ هـ.ق) در تصوف مقامی بلند یافته اند . پس از چراغ
دهل ، خواجه سید محمد گیسودراز (متوفی ۸۲۵ هـ.ق) در دکن تصانیف
متعدد دی در عرفان از خود باقی گذاشته است . (۱)

چستیه دو کلمه‌ی "الّا الله" را با حرارت هرچه بیشتری بر زبان
میرانند .

شعائر چستیه — نماز را با زمزمه میخوانند و یک نوع لباس را که با
خاک سرخ یا الیاف درختی بنام "سنط" رنگ میکنند ، میپوشند . بر مرید
است که پس از ادای دو رکعت نماز ، معنی کلمات فقیر ، فاقه ، قناعت ،
یدالله و ریاضت را مورد دقت قرار دهد و به وسیله‌ی اسمی از اسماء الله به
کشف نائل و در ضریحی معتکف شده به ، چله‌کشی "بیردازد و چهل روز در
آنجا روزه بگیرد . (۲)

(۱) مقاله اختر چیمه : مجله گوهر .

(۲) دایرة المعارف الاسلامیه ج ۶ .

نمیدادند . در میان درویشان آنها عناصر نصرانی ، لاداری و بت پرست باقی مانده اند . مع هذا آنها خود را از اهل سنت میدانند و به ائمه ی دوازده گانه نیز اعتراف دارند . مخصوصاً " امام جعفر صادق را احترام میگذارند و به دیده ی تکریم به شهدای چهارده گانه مینگرند . آنها بقبور اولیاء خیلی ارج مینهند . به حدی افراد مسیحی در طریقه ی بکتاشیه وجود دارد که بنظر میرسد در اصل آنها مسیحی بوده و از اسلام فقط ظاهر آنها پذیرفته باشند ، زیرا در میان ایشان عقیده به تثلیث وجود دارد . علی را بجای عیسی قرار داده اند (الله ، محمد ، علی) و مراسمی شبیه عشاء ربانی انجام میدهند که در آن شراب و نان و ماست را در اجتماعات خود در محوطه " اوضه سی " در صحن تکیه که بهمین منظور ساخته شده تقسیم مینمایند . این محافل بذکر درویشهای دیگر شباهت دارد هر چند به انجام ذکر معترف نیستند . (۱)

بکتاشیه گناهان خود را در حضور " بابا " یعنی شیخشان اعتراف نموده و از او طلب استغفار مینمایند . زنهایشان حجاب ندارند . گروهی از آنها به ازدواج تن در نمیدهند و این خود میرساند که این طریقه در اصل اسلامی نمیباشد . علاقه ی آنها به زهد و ریاضت به ویژه در تکیه ی " قزل - دلی سلطان " نزدیک دیمطوقه که اهمیت زیادی از لحاظ پیشرفت این طریقه دارد آشکار است . تکیه ی یاد شده در سال ۱۸۲۶ م متحل شد . (۲)

بکتاشیه مسلک تصوف را بیشتر در اعداد خصوصاً " عدد (۴) مورد توجه قرار میدهند که تا حد زیادی این جنبه متاثر از فیثاغورثیه میباشد و در این

مورد از "فضل الله حروفی" نقل قول مینمایند و بکتابش بنام "جاویدان" بسپار احترام میگذارند. این کتاب در نسخه‌ی فارسی و ترکی که "فرشته اوغلی" انتشار داده "عشق نامه" نامیده میشود. بکتاشیه بتناسخ ارواح نیز عقیده دارند. (۱)

ریاست طریقه در بکتاشیه ارثی نبود، ولی در یکصد و پنجاه سال اخیر از پدر بپسر منتقل شده است. در اویش مجرد آنها که ازدواج نمیکنند شیخ مخصوصی داشته اند که در نیمه‌ی قرن شانزدهم میلادی او را "مجرد باباسی" مینامیده اند که تکیه‌ی اصلی را اشغال مینموده است. بشیخ هر تکیه بابا میگفتند و درویش و مرید وابسته‌ی تکیه را "منسوب" — مینامیدند.

لباس بکتاشیه عبارت بود از عبا و کلاه سفیدی بنام "قلنسوه" مأخوذ از قلو سه‌ی لاتینی، که بابا بدوران عمامه‌ی سبزی را میپیچید. (۲)

اهمیت درویشهای بکتاشیه بیشتر در ارتباط آنها با "انکشاریه" معلوم میشود، چنانکه غالباً اسم بکتاشیه برانکشاریه هم اطلاق میشود که آنها را فرزندان حاج بکتاش (حاجی بکتاش اوغلی) میگویند. بکتاشیه در فتنه‌های متعددی که انکشاریه برپا میکردند شرکت میجستند و این موضوع باعث شد که سلطان محمود دوم (امپراطور عثمانی) بهنگام پیروزی برانکشاریه، بکتاشیه را هم سرکوبی نماید و در نتیجه بیشتر تکایای آنها ویران شد، مخصوصاً "آنچه را که در مجاورت استانبول وجود داشت. سلطان مزبور اکثر ساکنان آنجا را تبعید نمود و جمعی از شیوخ

آنها از جمله شیخ تکیه‌ی "مردونکوی" را کشت. بعدها بار دیگر طریقه‌ی مذکور رونق گرفت ولی بآن درجه‌ی ترقی سابق نرسید. (۱)

در ترکیه‌ی آسیا در جنب تکیه‌ی اصلی، تکیه‌ی "عثمان جیک" در شمال و تکیه‌ی ای هم در آرمناگه "بظال" در اسکی شهر وجود دارد که از تکایای مهم بشمار میروند. در خارج از ترکیه تکیه‌های دیگری وجود دارند مثل تکیه‌ای که بر فراز کوه "المقطم" در قاهره قرار دارد. (۲)

پس از نابودی صنفینی چریان در سال ۱۸۲۶ م، مرکز این سلسله از استانبول بآلبانی منتقل گردید. (۳)

۱۸- صفویه - مؤسس طریقه‌ی صفویه که بعدها بسلطنت تبدیل شد، شیخ صفی الدین نام داشته، وی در سال ۶۵۰ هـ (۱۲۵۲ م) در اردبیل متولد شده است. نام پدرش خواجه کمال الدین عربشاه بود که صفی الدین یکی از هفت فرزندانش بشمار میرفت. (۴)

صفی الدین در سن شش سالگی پدر را از دست داد. وی در سن جوانی بسیار کوشا بود و بیشتر وقت خود را در تنهایی بسر میبرد و با انجام مراسم دینی میپرداخت. چون برای تحصیل علم کسی را در اردبیل نپسندید راهی شیراز شد تا از محضر شیخ نجیب الدین بزغوش (متوفی ۶۷۸ هـ - ۱۲۷۹ م) استفاده نماید، ولی قبل از ورودش بشیراز، شیخ نجیب الدین وفات یافته بود. (۵)

(۱-۲) همان.

(۳) اسلام در ایران، ص ۳۶۶.

(۴-۵) دایرة المعارف الاسلامیه ج ۱۴.

صفی الدین با بسیاری از درویشان پرهیزکار از جمله شیخ رکن-الدین بیضاوی و امیر عبدالله که سرانجام بشیخ اشتهار یافت آشنا شد . شیخ مزبور او را بشیخ زاهد که همان تاج الدین ابراهیم بن رشوان امیر بابل بن شیخ دیندار کردی سنجانی گیلانی میباشد معرفی نمود . گفته شد که تاج الدین در ساحل بحر خزر میزیسته است . صفی-الدین مدت چهار سال بدنبال تاج الدین میگشته ، تا اینکه او را در حلیگران ناحیهی خانبللی از توابع گیلان یافته است . شیخ زاهد او را — بگرمی پذیرفت . (۱)

صفی الدین ۲۵ سال در ملازمت زاهد بسربرد ، تا اینکه شیخ در سن ۸۵ سالگی زندگانی را بدرود گفت ، در حالیکه صفی الدین را — بجای خود مسئول خانقاه قرار داده بود . شیخ صفی الدین هم پس از ۸۵ سال عمر ، روز دوشنبه دوازدهم محرم ۷۳۵هـ (۱۲ سپتامبر ۱۳۳۴ م) وفات کرد . وی پیش از وفات ، بمکه رفته و در غیاب خود صدرالدین پسرش را بجانشینی خویش انتخاب کرده بود . شیخ صفی الدین بهنگام باز — گشت بیمار شد و مدت ۱۲ روز بیماریش بطول انجامید . وی دو زن داشت که یکی از آنها " بی بی فاطمه " دختر شیخ زاهد بود . (۲)

احمد کسروی محقق ایرانی حدس زده است که خاندان صفویه اصلاً " کرد بوده اند و مورخ ترك زکی ولیدی طوغان نیز این نظریه را تأیید کرده است . در نیمه ی قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) زبان مادری ایشان آذربایجانی بوده .

(۱ - ۲) همان .

شاه اسماعیل بزبان آذربایجانی شعر میگفته و "خطائی" تخلص
میکرده . اکنون اطلاعات موثقی در دست است که نخستین شیوخ صفویه
شیعه نبوده اند . بنا به گفته‌ی حمدالله مستوفی (نزهت القلوب ص ۱۸)
شیخ صفی الدین شافعی بوده و شیخ صدرالدین هم بطور رسمی خویشتن
را شافعی معرفی کرده . (۱)

طریقه‌ی صفویه در ترکیه هم مثل بکتاشیه نیرو گرفت ، در اویش
طریقه‌ی مذکور کلاهی پشمی قرمز رنگی بسر میگذاشتند و به "قزلباش" معروف
شدند . (۲)

در کردستان گروهی از درویشان قادییه را دیده ام که دستمالی
سرخ به دور سر میبستند و یا بازوبند سرخ داشتند و این خود میرساند که
مقداری آداب صفویه در طریقه‌ی قادییه وارد شده باشد، یا اینکه طریقه‌ی
صفویه در کردستان رواج داشته است .

محملاً محیط درویشی که نخستین سلسله‌ی صفویان در آن تکوین
یافت ، باتهضتهای خلق همراه بوده است . میدانیم که شیر و نشاه (اخرستان
دوم ، در زمان حکومت ایلخان مغول ارغون خان ۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ) شیخ
زاهد گیلانی را متهم میکرده که رعایای او را از راه بدر میبرد و از کارهای
زراعتی باز میدارد و نیز تهدید کرده بود که خانقاه او را در مغان ویران و
میردانش را غرق خواهد کرد . و چون شیخ صفی الدین جانشین شیخ
گشت و در رأس اهل آن طریقت قرار گرفت ، او نیز بقول نویسنده ی

(۱) اسلام در ایران ، ص ۳۸۵-۳۸۳ .

(۲) دایرةالمعارف الاسلامیه ج ۱۴ .

”صفوة الصفا“ مریدان فراوان در میان روستائیان و کدخدایان ناحیه‌ی اردبیل و خلخال و مشکین (پیشکین) و مغان و طالش و مراغه و دیگر جاها داشت. منبع مزبور در شمار مریدان شیخ عده‌ی کثیری از پیشه‌وران و بازرگانان را از قبیل شالدوزان و جواهریان و موزه‌داران و کفش‌دوزان و خبازان و دباغان و خیاطان و نجاران و جامه‌بافان و آهنگران و سراجان و کاریزکنان و بزازان و صابون‌فروشان و پسرکلوی‌نفت‌فروش و غیره را نام میبرد. (۱)

بنابه مندرجات کتاب ”صفوة الصفا“ شیخ صفی‌الدین در آغاز فقط یک جفت (مزرعه‌ای معادل یک جفت) زمین داشته و باحاصل آن اعاشه میکرده. ولی در پایان صاحب‌بیش از ۲۰ قریه‌ی شخصی بوده که از طرف فتوالهای گوناگون به وی اهدا شده بود. او آنها را وقف خانقاه خویش کرد. (۲)

۱۹- نعمت‌اللهیه - مؤسس و بنیانگذار طریقت نعمت‌اللهیه، نورالدین شاه نعمت‌الله ولی فرزند میرعبدالله و مادرش از امرای کرد شوانکاره (شبانکاره) فارس میباشد. وی در سال ۷۳۱ هجری قمری در حلب تولد یافته است. شاه نعمت‌الله نسب خود را به حضرت رسول می‌رساند چنانکه میگوید:

نوزد هم جد من رسول خداست آشکاراست و نیست پنهانی (۳)

۲- ۱) اسلام در ایران ص ۳۸۴.

۳) دیوان شاه نعمت‌الله ولی، به کوشش دکتر جواد نوربخش، ص ۳، چاپ دوم، تهران

دوران جوانی را در عراق بسر برده و در بیست و پنج سالگی به حج رفته (دایرة المعارف عمید) ابتدا مقدمات علم را نزد شیخ رکن الدین شیرازی و سپس علم بلاغت را در محضر شیخ شمس الدین مکی فرا گرفت . علم کلام را هم از سید جلال خوارزمی و قاضی عضدالدین آموخت . در همین دوران "مرصاد العباد" شیخ نجم الدین دایه و ارشادات شیخ رئیس ابوعلی سینا و فصوص الحکم شیخ محی الدین عربی را نیز به خوبی فرا گرفت ، ولی علوم صوری آتش عطش سید نورالدین را خاموش نساخت ، تا اینکه در مکه در مسجدی دست ارادت بسوی شیخ عبدالله یافعی دراز کرد . (۱)

شاه نعمت الله مسافرت هائی بمصر نمود و پس از آن به ماوراء النهر آمد و مدتی در سمرقند ساکن شد و بین او و امیر تیمور ملاقاتی دست داد ، مدتی به هرات رفت و بانوهی میرحسینی ازدواج کرد . ثمره ی این ازدواج پسری بود بنام برهان الدین خلیل الله (متوفی ۷۷۵ هـ ق) . پس از هرات ، به مشهد و بافت کرمان و کوه بنان سفر کرد . ولی سرانجام در ماهان اقامت گزید . و ۵۲ سال آخر عمر خود را در آنجا گذرانید . (۲) احمد شاه اول بهمنی سلطان دکن ، نیز وی را به دربار خود دعوت کرد . (۳) آخرالامر در سال ۸۳۴ پس از گذشت صد سال قمری ، در ماهان کرمان زندگی را بد رو د گفت . آرا مگاهش در همانجا زیارتگاه ارادتمندان میباشد . (۴)

(۱-۲) همان ، ص ۹-۴ .

(۳) اسلام در ایران ، ص ۳۶۷ .

(۴) مقدمه ی دیوان شاه نعمت الله ، ص ۱۰ .

شاه نعمت الله مقبولیت فراوانی میان عامه‌ی ناس داشت، وی را
”ولی“ و ”شاه“ خوانده اند. (۱)

طریقه‌ی نعمت‌اللهیه در ایران از جمله منطقه‌ی کرد نشین
کرمانشاه و پاره‌ای از کشورهای دیگر بویژه هندوستان رواج دارد. وی
شاعری توانا بوده، دیوانش به ۱۴۰۰۰ بیت بالغ میشود، رساله‌هائی هم
در تصوف دارد. چنانکه از اشعارش برمیآید، دارای مذهب تسنن بوده
که اشعار ذیل معرف عقیده‌ی مذهبی او میباشد:

ای که هستی محب آل علی	مؤمن کاملی و بی بدلی
ره سنی‌گزین که مذهب ماست	ورنه گم‌گشته‌ای ود رخللی
رافضی کیست دشمن بوبکر	خارجی کیست دشمنان علی
هرکه ما هرچهار دارد دوست	امت پلک مذهب است و ولی
دوستان صاحب‌ام به تمام	یار سنی و خصم معتزلی
مذهب جامع از خدا دارم	این هدایت بود مرا ازلی
نعمت‌اللهم و زآل رسول	چاکر خواجهم خفی و جلی (۲)

امام شافعی و ابوحنیفه، دو نفر از ائمه‌ی اهل سنت رانیز چنین

میستاید:

پرسند ز من چه کیش داری	ای بیخبران چه کیش دارم
از شافعی و ابوحنیفه	آئینه‌ی خویش پیش دارم
ایشان همه بر طریق جدند	من مذهب جد خویش دارم

(۱) اسلام در ایران، ص ۳۶۷.

(۲) دیوان شاه نعمت‌الله، چاپ دکتر نوربخش، ص ۶۸۵ - ۶۸۴.

بطور کلی صوفیه از مناقشات و مجادلات مذهبی پرهیز دارند من
شخصاً" در کرمانشاه در رویشهای شیعه و سنی را دیده ام که بدون توجه به
اختلافات مذهبی باهم در خانقاه بذکر خویش پرداخته اند . گوئی این
شعر مولانا جلال الدین را آویزه‌ی گوش خویش ساخته اند که میگوید :

ما برای وصل کردن آمدیم نه برای فصل کردن آمدیم

شاه نعمت الله چون بیشتر درویشان راستین ، از طریق کارامرار
معاش نموده ، وی هیچگاه سربار جامعه نبوده است بطوریکه میگوید :

قرب صد سال عمر من بگذشت قصد موری نکرده ام بخدا

انان خود خورد هام بکسب حلال مال غیری نخورد هام بخدا

در خرابات عشق زندانه روزگاری سپرده ام بخدا

موی هستی به تیغ سرمستی از سرخود سترده ام بخدا

تا عزیز خدا و خلق شدم عزت کس نبرده ام بخدا

به خدا زنده ام به حق رسول گرچه از خویش مرده ام بخدا

نفس خود را بیاد سید خویش ذاکرانه شمرده ام بخدا

در کتابی خطی موسوم به "نورالانوار" منسوب به ملا عبدالصمد تو
داری که در سال ۱۰۹۹ هجری نوشته شده و نسخه ای از آن در اختیار
ملا صدیق مجتهدی ساکن سنندج میباشد ، دیدم که شاه نعمت الله فرزند
شیخ زکریا مشهور به کاکو زکریا از مشایخ مشهور میباشد که در مرسیوان
کردستان مدفون است . قسمتی از نسخه‌ی دیگر کتاب یاد شده توسط
محمد ملا کریم به کردی ترجمه شده و تحت عنوان "چمکیکی میژوی هه‌ورامان
و مه ریوان" در سال ۱۹۷۰ میلادی در بغداد به چاپ رسیده است .

۲۰- طریقت قادریه- پایه گزار طریقت قادریه ، شیخ عبدالقادر گیلانی ، کنیه اش (محی الدین ابومحمد) پسر " ابی صالح زنگی دوست " و در بعضی روایات " جنگی دوست " میباشد . و او پسر عبدالله ، پسر یحیی الزاهد ، پسر محمد ، پسر موسی ، پسر عبدالله ، پسر موسی الجون ، پسر عبدالملخص ، پسر حسن المثنی ، پسر علی بن ابیطالب رضی الله عنه میباشد . ولی شادروان احمد کسروی ، در کتاب شیخ صفی و تبارش ص - ۳۹ - ۳۸ میگوید : عبدالقادر گیلانی خودش دعوی سیادت را نداشته ، این نسبت را دیگران بوی داده اند .

عبدالقادر در سال ۴۷۰^(۱) و به قول دیگری ۴۷۱ هـ . ق (۲) تولد یافته است . مادرش " ام الخیرامه الجبار فاطمه " دختر " ابی عبدالله صومعی " است .^(۳)

عبدالقادر را در بغداد بنام " شیخ " میشناسند . از نام پدرش استنباط میشود که وی ایرانی است . زیرا نوه اش (قاضی ابا ناصر) نسبتش را آشکار نموده میگوید : مسقط الرأس وی قریه‌ی " نیف " یا " نیف " در منطقه‌ی گیلان^(۴) و یا " بستر " در شمال ایران میباشد .^(۵) عقیده ای

(۱) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ص ۲۱۱ : محمد امین زکی ، ترجمه‌ی محمد جمیل بندی روزیانی ، بغداد ۱۳۷۰ هـ - ۱۹۵۱ م .

(۲) نفحات الانس ، ص ۴۵۴ . بزرگان ایران ص ۱۹۳ ، انتشارات رادیو ، چاپ تابان ۱۳۴۰ هـ . ش .

(۳) همان دو ماخذ .

(۴) تاریخ السلیمانیه . . . ص ۲۱۱ .

(۵) بزرگان ایران ، ص ۱۹۳ .

هم وجود دارد که اهل منطقه‌ی کرد نشین گیلان غرب بوده باشد . ولی تا کنون سندی برای عقیده‌ی اخیر به دست نیامده .
 عبدالقادر دارای لقبهای دیگری است مانند " غوث الثقلین " ،
 " شیخ کل " ، و " شیخ مشرق " . - ولی در کردستان او را " غوث گیلانی " مینامند .

در بدایت حال علوم ادبی را از ابوزکریای تبریزی اخذ کرد و از هیجده سالگی به بغداد رفت و نزد " ابوبکر محمد بن احمد " و " ابوالقاسم علی بن احمد بن بیا " و ابوطالب بن یوسف " علم حدیث را فرا گرفت و فقه مذهب ابن حنبل (یکی از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت) و طبق بعضی روایات فقه مذهب شافعی را فرا گرفت و نزد علمای فاضلی چون " هبة الله بن مبارك " و " ابي ناصر محمد البناء " تلمذ (شاگردی) میکرد ، ولی از سال ۴۸۸ تا ۵۲۱ کیفیت زندگانش مجهول است ، شاید برای ادای فریضه‌ی حج به حجاز رفته و احیاناً در این مدت ازدواج کرده باشد . گروهی ادعا میکنند که پرده دار ضریح امام ابوحنیفه (مؤسس مذهب حنفی) بوده است .^(۱)
 عبدالقادر گیلانی در سال ۵۲۵ هـ توسط " ابي الخير محمد بن مسلم الدباس " در سلك صوفیه درآمده و به " بازالاشهب " یعنی باز سفید ملقب شده است و توسط " قاضی ابوسعید المبارک المخزومی " به او خرقه‌که رمز تصوف است اعطاء گردید . نامبرده مدیر مدرسه‌ی حنبلیه نزد یک " باب الازج " بود . عبدالقادر سپس توجه خود را معطوف به ارشاد مردم نمود . شنوندگانش روز بروز در تزايد بودند . مرکز موعظه اش نخست در

(۱) تاریخ السیماویه و انحاء ، ۴ ، ص ۲۱۳ .

”باب حلبا” بود ، تا اینکه توسط مریدانش در خارج از بغداد ، خانقاهی
برایش ساخته شد . در سال ۵۲۸ مدرسه ی ” مبارک المخزومی ” را برایش
توسعه دادند و او هم اداره و ریاست آنرا بعهده گرفت و صبح جمعه و
غروب دوشنبه به موعظه و ارشاد مردم میپرداخت . همچنانکه صبح روزهای
یکشنبه در مسجد آنجا مردم را ارشاد مینمود . وی مرجع حل مشکلات دینی
و مسائل پیچیده هم شده بود ، تا جائیکه خلیفه و وزرا در کارهای مربوط
به خود از وی نظر میخواستند . تمام سعی او در زندگی فقط به تحقیق در
امور دینی اختصاص داشت . (۱)

”غوث گیلانی” در میان مردم بغداد قبول فراوان داشت و کتابهای
زیادی درباره ی حالات و حکایات وی نوشته اند که درباره ی کمتر کسی نوشته
شده ، از جمله : ” بهجت الاسرار و معدن الانوار ” تألیف نورالدین علی
شطونوفی ، و ” دالّ دین ” تألیف سید غلامعلی قادری موسوی ، ” ملفوظ قادریه ”
تألیف شیخ عقیف الدین و چند کتاب دیگر . (۲)

بطوریکه گفته شد ، عبدالقادر طریقت را از ابوسعید المبارک
المخزومی الشمطی الحنبلی گرفته و او هم از شیخ ابی الحسن علی بن
یوسف القرشی الهکاری و او از شیخ ابی الفرج یوسف الطرطوشی و او هم
از شیخ ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز التیمی و او از شیخ ابوبکر
شبلی و او از شیخ جنید و او از سری السقّطی و او از معروف کرخی و او از
علی بن موسی الرضا و او از پدرانش تا امام علی بن ابی طالب رضی الله

(۱) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ص ۲۱۳ .

(۲) بزرگان ایران ص ۱۹۵ .

عنه اخذ نموده است. (۱)

در سلسله‌ایکه توسط شیخ عبدالکریم کرپچنه مرشد طریقه‌ی قادریه در کردستان، منتشر شده، شیخ کرخی از شیخ داود الطائی، و او از حبیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او نیز از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه، اجازه‌ی ارشاد گرفته است.

عبدالقادر در اصول پیروایی الحسن اشعری و در فروع تابع شافعی و احمد حنبل است. در نزد صوفیان هند، ترک و عراق صاحب کرامات است. (۲) آرامگاهش در باب‌الشیخ بغداد مزار اهل دل است. غوث گیلانی آثار گرانبھائی در مواعظ و نصایح دارد که مشهورترین آنها از این قرار است:

۱- الغنیه لطالب طریق الحق، (چاپ قاهره ۱۲۸۸ هـ ق).

۲- الفتح الربانی (۶۲ موعظه که بین سالهای ۵۴۵ و ۵۴۶

نوشته) چاپ قاهره ۱۳۰۲ قمری.

۳- فتوح الغیب (۷۸ موعظه) در پاره‌ای موضوعات، که فرزندش شیخ عبدالرزاق، بعد از وی گردآوری نموده، و نسبتاً مه‌ی پدرش را به آن ضمیمه کرده و علاقه‌ی پدرش را به شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) میرساند و در آن بحث مفیدی از ایده و اشعارش وجود دارد. این اثر در سال ۱۳۰۴ و بار دوم در سال ۱۳۹۲ هـ - ۱۹۷۲ م در

(۱) تاریخ العراق بین الاحتلالین، ج ۴، ص ۱۲۱ (۱۲۲)، عباس عزای، بغداد ۱۳۶۹ هـ -

۱۹۴۹ م

(۲) شرح گلستان، ص ۳۴۹، دکتر خزائی، انتشارات احمد علمی، تهران ۱۳۳۴ هـ. ش

قاهره بچاپ رسیده است .

۴- حزب بشارت الخیرات، در دعا و او را د، چاپ اسکندریه ،

۱۳۰۴ هـ . ق .

۵- جلال الظاهر (مجموعه ای از مواعظ) .

۶- المواهب الرحمنیه و الفتوح الربانیه ، در مراتب اخلاق

پسندیده و مقامات عرفانی .

۷- یواقیت الحكم .

۸- الفیوضات الربانیه (مجموعه ای از مناجات) چاپ قاهره ،

۱۳۰۳ هـ . ق . تألیفات یاد شده گواهان عادلی بر رسوخ عقیده و صفای

باطن و اخلاص وی در دین حنیف و شناسائی خداست و همچنین دلائلی
بر فصاحتش در وعظ و ارشاد خلق میباشد . (۱)

سفارشهای غوث گیلانی بیکی از فرزندانش - أوصیک یا ولدی بتقوی

الله و طاعته و لزوم الشرع ، و حفظ حدوده ، و اعلم یا ولدی وفقنا الله ایاک

والمسلمین اجمعین - آن طریقنا مبنیه علی الکتاب والسنة ، وسهل الصدور

و سخاء الید ، و بذل الندی ، و کف الجفا و حمل الاذی و الصفح عن عثرات

الاخوان ، و اوصیک یا ولدی بالفقر و هو حفظ حرمت المشایخ ، و حسن

العشرة مع الاخوان و نصیحت لا صاغر و الاکا بر ، و ترک الخصومه ، لا ترک

امور الدین .

فاعلم یا ولدی وفقنا الله ایاک و المسلمین اجمعین - ان حقیقت

الفقر ان لا تفتقر الی من هو مثلك ، و حقیقت الغنی ان لا تستغنی عن

(۱) تاریخ السلیمانیه و انحائها ، ص ۲۱۴ .

مثلك ، و أنّ التصوف حال ، لا اخذ بالقليل و القال ، و اذا رايت الفقير فلا تبدأه بالعلم و ابدأ بالرفق ، فانّ العلم يوحشه و الرفق يؤنسه . (١)

واعلم يا ولدى وفقنا الله اياك و المسلمين — أنّ التصوف مبنى على ثمانى خصال ، اولها السخاء ، و ثانيها الرضا ، و ثالثها الصبر ، و رابعها الاشارة ، و خامسها الغربة ، و سادسها لبس الصوف ، و سابعها السياحه و ثامنها الفقر .

فالسخاء لنبي الله ابراهيم ، و الرضا لنبي الله اسحق ، و الصبر لنبي الله ايوب ، و الاشارة لنبي الله زكريا ، و الغربة لنبي الله يوسف ، و لبس الصوف لنبي الله يحيى ، و السياحه لنبي الله عيسى ، و الفقر لسيدنا محمد صلى الله عليه و سلم . (٢)

اوصيك يا ولدى ان تصحب الاغنياء بالتذلل ، و عليك بالاخلاص ،، و هو نسيان رؤيت الخلق و دوام رؤيت الخالق . لا تتهم الله فى الاسباب ،، و استكن الله فى جميع الاحوال ، و لا تضع حوائجك تكالا باحد لما بينك و بينه القرابه و الصدق ، عليك بخدمت الفقراء بثلاثة الاشياء : احدها — التواضع ، و الثانى حسن الآداب ، و الثالث سخي النفس ، و أمت نفسك حتى تحيى و اقرب الخلق الى الله اوسعهم خلقا و افضل الاعمال رعايت التبرى عن الالتفات الى شئى يؤذى الله ، و عليك بالفقراء بالتواصى

(١) تاريخ العراق بين الاحتلالين ، ص ١٢٢ و فتوح الغيب ص ١٦٨ — ١٦٦ چاپ دوم با كى اختلاف .

(٢) همان مأخذ .

بالصبر . ان الفقير لا يستغنى بشيء سوى الله تعالى . (۱)

يا ولدی ان الصولت علی من هو دنك ضعف وعلی من نوقك
فخر وان الفقر والتصوف حدان فلا تخلطهما بشيء من الهزل ، هـذا
وصیتی لك . (۲)

ترجمه — ای فرزند ترا سفارش میکنم بتقوی و فرمانبرداری خداوند
و ملازمت شرع و حفظ حد و آن . بدان ای فرزند خداوند ما و تو و همه‌ی
مسلمین را موفق بدارد ، که راه ما بر کتاب (قرآن) و سنت پیغمبر و سعوی
صدور و بخشندگی و خودداری از ظلم و تحمل رنج و چشم پوشی از
لغزشهای برادران استوار است . فرزندم ترا سفارش میکنم به فقر ، و آن
عبارت است از حفظ احترام مشایخ و برخورد خوب با برادران و نصیحت
کوچکتران و بزرگتران و ترك دشمنی ، نه ترك امور دین .

پس بدان ای فرزندم خداوند ما و تو و همه‌ی مسلمانان را موفق
بدارد که حقیقت فقرا این است که پیش امثال خودت اظهار فقر ننمائی ، و
حقیقت بی‌نیازی آن است که نزدامثال خودت اظهار بی‌نیازی نکنی و تصوف حال
است با قیل و قال به دست نیامده . هرگاه فقیر را دیدی با وی ازد ر علم
وارد مشو ، بلکه بامدارا شروع کن ، چون علم او را بوحشت میاندازد ولی
مدارا مانوس میکند .

و بدان ای فرزندم خداوند ما و تو و همه‌ی مسلمین را موفق بدارد
که تصوف بر هشت خصلت بنا شده : اولش بخشندگی است ، دوم رضایت
سوم صبر ، چهارم رایزنی ، پنجم غربت ، ششم پشمینه پوشی ، هفتم سیاحت ،

(۱-۲) تاریخ العراق . . . ص ۱۲۳ و فتوح الغیب .

و هشتم فقر میباشد .

بخشندگی صفت پیغمبر خدا ابراهیم است . رضا از پیغمبر خدا اسحق، شکیبائی از پیغمبر خدا ایوب، رایزنی از پیغمبر خدا زکریا، پشمینه پوشی از پیغمبر خدا یحیی ، جهانگردی از پیغمبر خدا عیسی و فقر از سرور و شفیع ما محمد صلی الله علیه وسلم میباشد .

فرزندم ترا سفارش میکنم که در مصاحبت با توانگران، عزت نفس از خود نشان ده و در برابر فقرا فروتن باش و بر شماست اخلاص، و آنهم فراموشی دیدار مردم و ادامه‌ی ارتباط با خالق است، و در کارها خدا را متهم مکن . در همه‌ی احوال از خداوند التماس کن و خواسته‌هایت را به امید کسی که میان تو و او دوستی و صداقت برقرار است گسترش نده . لازم است از سه طریق بخدمت فقرا قیام کنی : اول با تواضع و فروتنی ، دوم با خوشرفتاری ، سوم با بخشش و گذشت .

نفس خود را بمیران تا زنده شوی . نزدیکترین خلق به خدا آنهایی هستند که خوش خلق باشند .

بهترین کار خود داری از کاری است که مورد رضای خدا نباشد . بر شماست که فقرا را به مدارا و شکیبائی تشویق نمائی ، چون فقیر جز وسایه‌ی خدایی نیاز نمیشود .

فرزندم حمله بکسی که پایین تر از تو میباشد ضعف است و اگر بالاتر باشد فخر است ، بدون شك فقر و تصوف شوخی بردار نیستند ، آنها را جدی بگیر این است وصیت من برای تو .

خوارق و کرامات غوث — خوارق و کرامات زیادی در کتا بهای شرح حال عرفا از عبدالقادر گیلانی نقل شده ، از جمله ما درش گفته که عبدالقادر

بهنگام شیرخوارگی در ماه رمضان شیرنمیخورد ، یکبار هلال ماه رمضان به جهت ابر پوشیده ماند ، از مادرش پرسیدند ، گفت امروز عبدالقادر شیر نخورده است . آخر معلوم شد که آن روز رمضان بوده است . (۱)

عبدالقادر در راستگویی و صداقت کم نظیر بوده ، میگوید وقتی که از مادرم خواستم تا مراد را اطاعت او امر خدا کم کند و اجازه دهد تا به بغداد روم و به علم مشغول شوم و صالحان را زیارت کنم . پس از اینکه در جوابش سبب خواستهی خود را برای وی گفتم بگریست و برخاست (خاست) و از هشتاد دیناری که از ارث پدرم مانده بود چهل دینار را برای برادرم گذاشت و چهل دینار بقیه را در زیر بغل و جامه ام دوخت و اجازه داد به سفر بروم و از من قول گرفت که هیچگاه در زندگی دروغ نگویم . آنگاه برای خدا حافظی با من بیرون آمد و گفت " ای فرزند برو که برای خدایتعالی از تو ببریدم و تاقیامت رویت را نخواهم دید " من با قافله ای اندک رهسپار بغداد شدم . چون از همدان بگذشتم ، شصت سوار از کمینگاه بیرون آمدند و قافله را بگرفتند . کسی با من کار نداشت . اما ناگاه یکی از ایشان بر من بگذشت و گفت : ای فقیر ! با خود چه داری ؟ گفتم چهل دینار . گفت در کجاست ؟ گفتم در جامه ام دوخته شده است و زیر بغلم قرار دارد . گمان برد که او را استهزاء میکنم ، مرا بگذاشت و رفت . یکی دیگر پیش آمد و همان سؤال را کرد ، همان جواب را هم باو دادم . او نیز رهایم کرد و رفت . هر دو آنها جریان به مهتر خویش بازگو کردند . وی مرا بر بالای تپه ای که اموال قافله بر فراز آن تقسیم میکردند احضار نمود و پرسید با

(۱) نفعات الانس ، ص ۵۰۷ .

خود چه داری؟ گفتم چهل دینار . گفت کجاست؟ گفتم در جامه ام دوخته شده است و زیر بغلم قرار دارد . بفرمود تا جامه ام را بشکافتند و مبلغی را که گفته بودم پیدا کردند . پرسید چه باعث شد که بداشتن پول اعتراف کردی؟ گفتم مادرم از من قول گرفته که دروغ نگویم و در پیمانی که با او بسته ام خیانت نکنم . حقیقت گوئی من در رئیس دزدان اثر گذاشت و به گریه افتاد و گفت من چندین سال است که در عهد پروردگار خود خیانت کرده ام . و بعد بردست من توبه کرد و آنچه از قافله گرفته بودند باز دادند و آن راهزنان نخستین کسانی بودند که بردست من توبه کردند . (۱)

سعدی هم علیه الرحمه ، در باب دوم گلستان حکایتی از عبدالقادر گیلانی دارد به این شرح :

”عبدالقادر گیلانی، را دیدند در حرم کعبه روی برحصبانهاده ، همی گفت ای خداوند بیخشای و گرنه هر آینه مستوجب عقوبتم در روز قیامت نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم .“

غوث گیلانی و شعر و شاعری — وی چون بیشتر عرفای نامدار ، اشعار نغزی در عرفان دارد . با تأسف میتوان گفت که جای عبدالقادر تقریباً در تاریخ ادبیات ایران خالی است ، زیرا در تاریخهای ادبیات ایران معرفی نشده و حقیقتش ادانگردیده است . چند سال پیش شخصی بنام حاج محمود طالبانی مقیم سنندج ، مجموعه ای از اشعارش را به چاپ رسانید که اقدام وی درخور ستایش است هر چند در چاپ آن اشتباهاتی مشاهده میشود .

عبدالقادری گیلانی بیشتر در اشعارش، خود را شوریده، دیوانه و قلندر مینامد و تخلص "محبی" را برای خویش برگزیده است. اینک برای نمونه اشعاری از او را بنظر میرساند:

بی حجابانه در آ از در کاشانه‌ی ما
که کسی نیست بجز ورد تو در خانه‌ی ما
گریبائی بسر تربت ویرانه‌ی ما
بینی از خون جگر آب شده خانه‌ی ما
فتنه انگیز مشو کاکل مشکین مگشای
تاب زنجیر ندارد دل دیوانه‌ی ما
مرغ باغ ملکوتیم در این دیر خراب
میشود نور تجلای خدا دانه‌ی ما
با احد در لحد تنگ بگویم که دوست
آشنائیم توئی غیر تو بیگانه‌ی ما
گرنکیر آید و گوید که بگورب تو کیست
گویم آنکس که ربود این دل دیوانه‌ی ما
منکر نعره ما گو که به ما عربده کرد
تا به محشر شنود نعره‌ی مستانه‌ی ما
شکر لله که نمردیم و رسیدم به دوست
آفرین باد بر این همت مردانه‌ی ما
"محبی" بر شمع تجلای جمالش میسوخت
دوست میگفت زهی همت مردانه‌ی ما

ای خوش آنروزی که در دل مهر، یاری داشتم
سینه پرسوز و چشم اشکباری داشتم
یاد باد آنکه که فارغ بودم از باغ و بهار
در کنار از اشک گلگون لاله‌زاری داشتم
کوربا داد دیده‌ی بختم خوش آنروزی که من
دیدم بر راه‌سمنند شهسواری داشتم
بازرو گردانی از من ، چونکه آییم سوی تو
آخرای پیمان شکن ، با توفقاری داشتیم
شکرگر ناله‌برون شد ، از دلم یکبارگی
گرهم از خوف و خطر، خاطرغباری داشتم
نا امیدم کردی از خود، ای خوش آنروزی که من
آرزوی بوس و امید کناری داشتم
گر کسی پرسد چه میگوئی ، تو ” محیی در جواب
گویم آنجا با کسی یک لحظه کاری داشتم

گر دل غم پرور ما ، غمگساری داشتی
با بلا خوش بودی و در غم قرار داشتی
نام مجنون در جهان هرگز نبوده این چنین
گرچنان بودی که چون من ، یادگاری داشتی
هر دو عالم را زیک پرتو سراسر سوختی
آفتاب از آتش من ، گر شراری داشتی

گل چرا غرق عرق گشتی ز خجلت پیش تو
 گرنه آن بودی که از رشک توخاری داشتی
 نسبتی میداشت با من شمع در سوز و گداز
 گردل بریان و چشم اشکباری داشتی
 یار "محیی" گر گشودی رخ میان مردمان
 تزک یا رخویش کردی هر که یاری داشتی

اتطلب أن تكون كثير مال	و یسمع منك دوما فی کل حال
ومن كل النساء تری و داد ا	تسربه و من كل الرجال
و یأتیک الفنی و تری سعیدا	مها با مکرما من کل وال
و تکفی کل حادثه و ضریر	و تبقى آمنة فی کل وال
فقل یا حی و یا قیوم الفا	مکمله علی عدد اللالیال
بلیل اونهار فان فیما	ذکرته یرخص کل غال
و فی ذکراک یا وهاب سر	ینبیک ما ترید من السئوال
و تکبر عند کل الناس طرا	و تقبض بالیمین و الشمال
فلازم ما ذکرت و لاتدعه	فقیه تبلغ التبع العوالی

در منقبت و ستایش غوث گیلانی نویسنده گان و شاعران زیادی —
 قلمفرسائی کرده اند ، از جمله شیخ رضای طالبانی ، شاعر کرد ، ضمن
 غزلی چنین او را میستاید :

گلستانی که خوانند آستان غوث گیلانش

زد مفض مقدس خیمه د رصحن خیا باناش

مطاف شیر مردان طریقت کعبه‌ی کوییش

سرگردن فرازان حقیقت‌گوی میدان‌ش

غلام‌کمترینش را لقب شد "خواجه‌ی احرار"

نش
به قطب‌العارفین مشهور شد طفل‌دبستان

"بهانه‌نقشبندی" خوشه‌چین‌خرمن‌جودش

نش
"شهاب‌سهروردی" کاسه‌لیس‌خوان‌احسان

هزاران "شمس‌تبریزی" خراب‌باد‌هی‌عشقش

هزاران "پیرجامی" جرعه‌نوش‌بزم‌عرفانش

شهنشاهان طفیل‌وتاجداران طوق‌د‌رگردن

خداوندان‌اسیروشهریاران بند‌فرمانش

(رضا) راهمتی‌ای‌بازلا‌هوت‌آشیان‌بعنی

بیفکن‌استخوانی‌وسگ‌د‌رگا‌مخود‌خوانش

انتشار طریقت قادریه در کردستان

نخستین بار طریقه‌ی نوربخشی ، توسط "سید محمد نوربخش" ، برادر "شیخ عیسی" و "شیخ موسی" ببرزنجیمی ، در کردستان انتشار یافت . سید محمد و برادرانش بسال ۸۶۰ هجری قمری در زمان پدرشان بابا علی همدانی ببرزنجه آمده اند . (۱)

طریقت نوربخشی تا زمان بابا رسول (متوفی در سال ۱۰۵۶ هـ - ۱۶۴۶م) ، رایج بود . وی طریقه‌ی علویه را که شاخه‌ای از طریقه‌ی خلوتیه است بآن اضافه نمود . این طریقه هم بین سادات ببرزنجه رواج یافت و همی نواحی کردستان را در بر گرفت . این وضع تا زمان محمد نوده‌ی مشهور به "کبریت الاحمر" ادامه داشت . بعد از سید محمد فرزندش سید اسمعیل قازانقایی یا باصطلاح مشهور ترولیانی ، پس از آنکه دو طریقه‌ی یاد شده را از پدرش تحصیل نمود ، به بغداد رفت و در آنجا زیارت شیخ احمد احسائی نائل شده و باو بیعت کرد و توسط وی ، به سلك طریقه‌ی قادریه درآمد و پس از بازگشت از بغداد ، در قریه‌ی "قازانقایه" اقامت گزید .

مردم از اطراف و اکناف کردستان ، بروی گرد آمدند و اکثر علمای کردستان از وی تبعیت کردند . وی از جانب خود ، چهار خلیفه تعیین نمود ، که عبارت بودند از : فرزندش سید رضا دیلیزی ، برادرش سید علی دول په مو ، برادرزاده اش شیخ محمد قوله‌ی و ملا علی سوسی .

(۱) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ۲۱۹ .

سید محمد نور بخش به هرات مهاجرت نمود و در آنجا رحل اقامت افکند و اعقاب زیادی از وی باقی ماند . (۱)

شیخ موسی در برزنجه ساکن شد و خواهر حاج شیخ خالد را در آنجا به زنی گرفت . سپس به منظور ارشاد ، به ناحیه‌ی آغچلر رفت ، ولی در آنجا به قتل رسید و جنازه اش در برزنجه بخاک سپرده شد و فرزندی از وی باقی نماند . (۲)

بعد از کشته شدن شیخ موسی ، برادرش سید عیسی ، با زنش ازدواج کرد . ثمره‌ی این ازدواج دوازده پسر بود ، به این شرح :

عبدالکریم ، سید محمد ، سید صادق ، میرسور ، وصال الدین ، سلطان اسحاق ، کمال الدین ، جمال الدین ، عباس ، بایزید ، حسن و حسین . آنها در استان سلیمانیه کنونی پراکنده شدند . سید صادق بر سر فراز قله ای مدفون است که مرکز بخش " شاره زور " بنام او موسوم است . میرسور در دهی بهمان نام که بین کوههای هه ورامان (اورامان) و شاره زور قرار دارد به خاک سپرده شده . شیخ عباس در اطراف سلیمانیه نزدیک دهی بنام " ولوبه " دفن گردیده ، آرامگاه وصال الدین ، کمال الدین و جمال الدین در ده " آلیاوا " و مقبره‌ی سید محمد ، نزدیک کرانه‌ی شرقی رود سیروان قرار دارد . (۳)

سید عیسی دانشمندی فاضل و مرشدی دینی بود . بعد از وفات

(۱ - و ۲) الشیخ معروف النودهی البرزنجی ص ۷۲ ، محمد خال ، دار مطبعة التمدن ، بغداد ۱۳۸۱ هـ - ۱۹۶۱ م .

(۳) همان ص ۷۲ .

در جوار برادرش شیخ موسی، دفن گردید. پس از او ارشد فرزندانش، سید عبدالکریم و سپس بایزید بن عبدالکریم، حسین بن بایزید، عیسی الاحدب بن سیدحسین، عبدالسید بن عیسی الاحدب، سیدقلندر بن عبدالسید، سیدعبدالرسول بن عبدالسید، و بابا رسول بزرگ فرزند عبدالسید دوم، به جایش نشست. (۱)

سید بابا رسول حدود سال ۹۷۰ هـ - ۱۵۵۸ م، متولد شده و نزد دانشمند بزرگ کرد، ابی بکر مصنف فرزند سید هدایت الله حسینی شاهویی پیر خضری و ملا موسی توکلی (۲) تحصیل نموده و در سال ۱۰۵۶ هـ - ۱۶۴۶ م، وفات یافته است. از وی هفده پسر باقی مانده که در کردستان متفرق شده اند و اسامی آنها از این قرار است:

عبدالصمد، عبدالکریم، عبدالسید، علی، اسماعیل، اسحاق، حسن، حسین، یوسف، احمد، محمد، ابراهیم، حیدر، ذالنون، زین العابدین، بایزید و عبدالرسول، که بیشتر سادات برزنجه باو منسوب میباشند. سادات "سرگلو" هم از احفاد سید عبدالصمد هستند که از رجال مشهور آنها سید احمد سردار، خلیفه‌ی مولانا خالد نقشبندی، جد سید احمد خانقاه در کرکوک میباشد. (۳)

(۱) همان ص ۷۲.

(۲) ملا موسی توکلی، از اجداد مولف است که آرامگاهش در ده توکل یانه و به قولی در شادین کردستان عراق قرار دارد. یک نسخه قرآن به خطوی باقی مانده که در شادین نگهداری می‌شود. او از پیروان طریقه‌ی قادریه بوده است.

(۳) الشیخ معرف النودهی البرنجی، ص ۷۳.

سادات "میر ناصر" و "قلخانو" که دو آبادی در منطقه‌ی طوز خرما تو هستند و گروهی از سادات برزنجه که سید طه برزنجی . از احفاد ایشان بشمار میرود ، همگی از اولاد سید اسماعیل هستند . (۱)

سادات "کونه کوتر" از احفاد سید بایزید . سادات ابی عبیده . از احفاد سید حیدر ، سادات کاکه سوری و پیر حسن از اولاد سید حسن ، سادات "نوده" از جمله شیخ معروف نوده‌ی ، سادات قلاکاکا . مرکه ، قلعه شیروانده صلاحیه و منطقه‌ی دیاله . از نوادگان سید علی مشهور به "وند رینی" هستند و نیز شیخ اسمعیل ولیانی . شیخ حسن گله زرده ، شیخ احمد غزائی ، شیخ علی دول په موو سید محمد از فرزندان شیخ محمد نوده‌ی (کبریت الاحمر) ، منسوب به سید علی "ونده رینی" میباشد . (۲)

شیخ اسماعیل ولیانی جد سادات قازانقایه ، دیلیژه ، کس نزان ، خاو ، گوگ تپه ، قره جیوار . کانی خاکی ، هسه زینی و کانی کهوه میباشد . (۳)

سادات "لون" (دهی در بیلوار کامیاران سنندج) از اولاد شیخ اسماعیل گردله هستند که از "ولیان" به "کاشتر" مهاجرت نموده است . (۴)

شیخ علی دول په مو ، جد سادات دول په موو مریوان و نیز سادات (بیلو ، هنگه ژال و سورین) در بانه است . (۵)

شیخ حسن گله زرده ، جد سادات قره حسن ، کانی سپیکهدر قره داغ ، داراغا ، قوله ، تیمار ، عمره گده ، سر زهل ، شورججه ، کوی سنجق ،

(۳-۱) الشیخ معروف النوده‌ی البرزنجی ، ص ۷۳ .

(۴-۵) همان ، ص ۷۴ .

سند ولان وگله زرده است . (۱) وی فرزند شیخ محمد نوده (کبریت الاحمر) است . در سال ۱۰۸۸ هـ - ۱۶۷۷ م . متولد شده و در سال ۱۱۷۵ هـ ۱۷۶۲ م وفات یافته و در گله زرده مدفون است . میگویند وی عالمی فاضل و پرهیزکار بوده .

نادر شاه بهنگام تسخیر منطقه‌ی سلیمانیه در سال ۱۱۵۶ هـ - ۱۷۴۲ م . نامه‌ای به شیخ حسن نوشته و از وی خواسته بود تا به حضورش برود ، ولی شیخ از رفتن بحضور او معذرت خواسته و نیز وی را از حمله‌ی به موصل و جنگ با سلاطین عثمانی برحذر داشته بود . اینک متن نامه‌ی نادر و جواب شیخ :

" منی الی الحبر النبیل و الشریف الغطریف الاصلیل ، ذی المآثر و المناقب و المنن . السید حسن . نسما التسلیمات و نفاحات التحیات ، و بعد فان اجل مطالبی و اول ما یری . ترویج مذہب جدکم جعفر الصادق الامام الہمام منبع العلوم و الحقائق ، وان حبی لاجدادکم لمعلوم و ان مجئکم الینالزم اشد اللزوم . فبوصول امری الیکم ائتنا لتتبرک بکم و بمن لدیکم و الا فسننزل نار غضبی علیکم . والسلام علیکم . " (۲)

ترجمه - از من به عالم فاضل و شریف معنوی اصیل ، پرهیزکار و دارای حسن عمل ، سید حسن ، باسلام و درودهای خالصانه .

باری مهمترین آمال و آرزوهایم ، ترویج مذہب جدت جعفر صادق پیشوای بزرگ و سرچشمه‌ی دانشها و حقایق میباشد . ارادت من نسبت به

(۱) همان ، ص ۷۴ .

(۲) همان ، ص ۷۵ .

اجداد بزرگوار شما معلوم است . آمدنت بحضور ما ضروری است . باید به محض دریافت فرمان بحضور ما بیائی ، تا از برکات شما بهره مند شویم . در غیر این صورت به آتش خشم ما خواهی سوخت .

جواب شیخ حسن — ” بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله رب العالمين ، والعاقبة للمتقين ، ولا عدوان الا على الظالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه اجمعين . وبعد فقد اخذت كتابكم ، اما دعوى حب اجدادى ، فلا اعلم اهدا الحب مشوب ببيغض الاصحاب ام لا ؟ فان كان مشوب ببيغضهم ، فلا ينفك يوم الحساب ، بل يكون سببا للحساب والعذاب اما قولكم ، ان قصدى ترويح مذهب الصادق رضى الله عنه ، فهو وان كان من اجل التابعين واکمل المجتهدين ، لكن لا نقرأ اصحابه ما صار مذهب مدونا ، ولو علمنا تدوينه ، لا تتبعناه لكوننا من ذريته ، واما انافكاسف الحال ، عليل البال ، لا اقدر على المجيئ ، لكن اوصيك بوصايا ، ان عملت بها نجوت . منها : ان لا تحارب مع سلاطين العثمانيه ، ان اطلع اهل الكشف على بقاءهم الى قرب قيام الساعة . ممتازين بخصائص لا توجد فى غيرهم و منها ان ما اضمرت من تخريب الموصل والحرب مع اهله ، فلا تفعله ، لان ذلك يكون سبب هلاك جندك ، و منها : ان تعجل فى التوبة والاستغفار ، قبل ان يفجأك الحمام والبوار ، فان بعضا من اقاربك اراد قتلك . والسلام على من اتبع الهدى . ” (۱)

ترجمه — بنام خداوند بخشنده مهربان ، سپاس برای خداى عالمان . پرهیز کاران سرانجام خوبی دارند . تنها استمکاران بد فرجام

(۱) همان ص ۷۶.

هستند . بر سرور ما محمد و آل و اصحابش درود باد .

باری نامه تانرا دریافت نمودم . در مورد دعوی محبت اجدادم ،
نمیدانم آیا این محبت با کینه نسبت به اصحاب آلوده است یا خیر؟ ! اگر
چنین باشد برای شما در روز حساب سودی ندارد ، بلکه سبب بازخواست
و کیفر هم خواهد بود . و اما اینکه خواهان ترویج مذهب صادق رضی الله
عنه میباشید ، هرچند او از بزرگترین تابعین و کاملترین مجتهدان بوده
است ، به علت انقراض یا رانش ، مذهبش تدوین نشده ، اگر از تدوین آن
آگاه میبودیم ، بخاطر اینکه از نسل وی هستیم ، از آن پیروی میکردیم .
بعلت ناتوانی ورنجوری ، قادر بآمدن نیستیم . سفارشهایی برایت دارم ،
اگر آنها را بکار بندی سبب رستگاریت خواهد بود . اول اینکه از جنگ با
سلاطین عثمانی بپرهیز چون عرفا از ادامه ی حکومت آنان تا نزدیک روز
قیامت خبر داده اند . دوم اینکه : خیال تخریب موصل و درگیری با مردم
آنجا را از سر بردار کن زیرا این کار باعث نابودی لشکر یانت خواهد شد .
پس پیش از آنکه دچار بلا و مصیبت شوی ، توبه کن و بدان که پاره ای از
نزدیکانت ، قصد نابودی ترا دارند . درود بر کسی که از حق و راه راست
پیروی نماید .

گفته ی شیخ راجع با ادامه حکومت سلاطین عثمانی ، به حقیقت
نیپوست ، زیرا در نتیجه ی کودتای مصطفی کمال اتاترک در سال ۱۹۲۳ م ،
ترکیه به جمهوری تبدیل شد و بساط حکومت سلاطین از هم پاشید .
مادر مورد دوم پیش بینی وی درست بود ، چون در رمضان سال ۱۱۵۶ هـ -
۱۷۴۳ م ، لشکر نادرشاه دچار شکست شد و از موصل عقب نشست و
خودش در سال ۱۱۶۰ هـ - ۱۷۴۳ م ، هنگامیکه از مشهد برای سرکوبی
- ۱۳۹ -

کردها عازم قوچان بود . شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانی در فتح آباد توسط چند تن از سرداران ش کشته شد .

شیخ معروف نودهی^(۱) نام اصلی شیخ معروف ، سید محمد بوده ، علت تغییر نامش بدرستی روشن نشده ، ولی آنچه مسلم بنظر میرسد ، این است که در اصل اسمش محمد معروف بوده . که در نتیجهی کثرت استعمال کلمه‌ی محمد متروک شده باشد ، زیرا در دیباچه‌ی منظومه‌ی " الفرائض فی العقائد " چنین گفته است :

" قال فقیر من هو الرووف محمد بن مصطفی المعروف " (۲)

وی نوه‌ی شیخ محمد نودهی میباشد ، در سال ۱۶۶۱ هـ ق در ناحیه‌ی " شاربازیر " کردستان عراق متولد شده است . چنانکه از رساله‌ی مخمس " قصیده البردیة " برمیآید ، جد سیزدهمش ، سید عیسی برزنجی بن بابا علی همدانی میباشد ، که به شاربازیر آمده و در آنجا سکونت اختیار نموده است . شیخ معروف علاوه بر اینکه در مقام دینی مرتبه‌ی بلندی داشته ، متصف به بالاترین درجه‌ی فضل و عرفان هم بوده است .^(۳) وی تحصیلات مقدماتی را در مدرسه‌ی غزائی " قلاچووالان " آغاز کرد ، سپس به " هزار میرد " که قصبه‌ای در جنوب سلیمانیه است رفت و مدتی نزد عالم شهیر ملا محمد بن الحاج به شاگردی پرداخت . در این هنگام ملا عبد الله بیتوشی را ملاقات نمود و با پاره‌ای آثار ادبی وی آشنا شد و علاقه

(۱) نوده در ۶ کیلومتری سلیمانیه فرار دارد .

(۲) تاریخ السلیمانیه و احائها ، ص ۲۱۹ .

(۳) همان ص ۲۲۰ .

پیدا کرد که در شعر و ادب اطلاعاتی کسب نماید . بحدی در ادبیات پیشرفت کرد که بر بیتوشی تفوق یافت . شیخ معروف ذهنی وقاد داشت و نیز بسیار فصیح و بلیغ بود . بیشتر تالیفاتش بشعر است ، که همه آنها حاکی از ایمان محکم و نیروی دینی و آگاهی وسیعش در ادبیات میباشد و نیز قلبش آکنده از عشق و سرور بود . (۱) گویند طریقهی قادریه را از شیخ علی دول په مو و او هم از شیخ قازانی - (۲) ولیاتی کسب نموده است . تالیفات شیخ معروف که ضمن تخمیس کتاب " قصیده بردیه " ذکر شده و کتاب مزبور را شیخ محمود حفید یکی از نواده گانش که ذکرش — بعداً " خواهد آمد ، در بغداد بچاپ رسانیده بشرح زیر است :

۱- الفوائد فی العقائد ، چاپ موصل ، ۱۳۱۴ هـ .

۲- الفوائد فی العقیده .

۳- زاد المعاد فی مسائل الاعتقاد .

۴- القصر العارض ، فی علم الفرائض ، باشرح آن ، چاپ بغداد ،

۱۳۵۸ هـ - ۱۹۳۹ م .

۵- سلم الوصول ، فی علم الاصول .

۶- عقد الدرر ، فی مصلح اهل الاثر .

(۱) همان ص ۲۲۰

(۲) قازانی منسوب به قازانقایه می باشد ، که در سال ۱۲۰۳ هجری وفات یافته و در مرثیه اش گفته شده :

و بحر باسرار الطریقه قد طمی
لفقدک اسماعیل قد بلت السماء

امام با نوار الشریعت قدر فی
سمی ذبیح الله أرفق مادحا

- ٧- ترصيف المباني ، فى نظم ترصيف الزجائى .
- ٨- الشامل للعوامل .
- ٩- الاغراب ، فى قواعد الاعراب .
- ١٠- كفايت الطالب ، نظم كافية ابن حاجب .
- ١١- القطوف الدوانى ، فى حروف المعانى .
- ١٢- فتح الموفق ، فى علم المنطق .
- ١٣- تنقيح العبارات ، فى توضيح الاستعارات . تحت عنوان -
علم البيان . چاپ بغداد ١٣٥٥هـ - ١٩٣٦م .
- ١٤- نظم الرساله العضديه ، فى الوضع .
- ١٥- نظم آداب البحث .
- ١٦- عمل الصياغة ، فى علم البلاغه .
- ١٧- فتح الرحمن ، فى علمى المعان و البيان .
- ١٨- غيب الربيع ، فى علم البديع .
- ١٩- الجوهر النضيد ، فى علم قواعد التجويد .
- ٢٠- فتح المجيد ، فى علم التجويد .
- ٢١- تنوير البصائر ، فى التحذير عن الكبائر .
- ٢٢- روض الزهر ، فى مناقب آل سيد البشر .
- ٢٣- عقد الجوهري ، فى الصلات والسلام على الشفيح المشفع فى
يوم المحشر .
- ٢٤- نظم العروض .
- ٢٥- تنوير العقول ، فى احاديث مولد الرسول .
- ٢٦- تنوير القلوب ، فى مديح علام الغيوب .
- ١٤٢ -

٢٧- الاحمدية : فرهنگ منظوم عربى بكردى . چاپ بغداد —
١٣٥٤ هـ — ١٩٣٦ م .

٢٨- الهمزه (ناقص) .

٢٩- الجوهر الاسنى ، فى الصلوات المشتملة على اسماء الحسنى .

٣٠- تنوير الضمير ، فى الصلوات المشتملة على اسماء البشير النذير .

٣١- ازهار الخمائيل ، فى الصلوات المشتملة على الشمائل .

٣٢- راحت الارواح ، فى الصلوات المشتملة على خصائص جيب —

الملك الفتاح .

٣٣- كشف الاسف ، فى الصلوات والسلام على سيد اهل الشرف .

٣٤- كشف البأساء باذكار الصباح والمساء .

٣٥- فتح الرزاق ، فى اذكار رفع الاملاق و جلب الرزاق .

٣٦- شرح الصدر ، بذكر اسماء اهل البدر .

٣٧- الروضة الغناء ، فى الدعاء باسماء الحسنى .

٣٨- التعريف ، بابواب التعريف .

٣٩- شرح نظم الاستعارات .

٤٠- البرهان الجلى ، فى مناقب سيد على .

٤١- اوثق العرا ، فى الصلوات والسلام على خير الورى .

٤٢- ايضاح المحجه واقامة الحججه ، على الطاعن فى نسب —

(سادات برزنجه) .

٤٣- السراج الوهاج ، فى مديح صاحب المعراج .

٤٤- وسيلة الوصول ، الى علم الاصول .

و نيز داراى تخميس قسايد (بانى سعاد ، البرده ، لامية العجم ،

مضریه ، یا من یری وأنعم عیشاء و الهمزه) میباشد . پاره ای از تألیفاتش
از بین رفته است .

شیخ معروف که از مفاخر سادات برزنجه است ، در سال ۱۲۵۴ هـ ، در شهر سلیمانیه وفات نمود و در آرامگاهی که برایش ساخته شده —
بود مدفون گردید . (۱)

زندگی سودمند وی بیشتر صرف تدریس و تألیف و ارشاد مردم —
شد . اشعار زیادی بزبانهای عربی ، کردی و فارسی دارد . کتاب
” ای شده اش که غزلیاتی است بفارسی ، قدرت طبع روان او را در فارسی
میرساند . از اختصاصات اشعار مزبور اینکه حرف اول و آخر هر غزل یکی
است .

شیخ معروف بمناسبت احداث مسجد جامع سنندج (د ا الاحسان)
قطعه شعری را بحر بی سروده که در ایوان مسجد روی سنگی مرمرین حک
گردیده ، وی سعی نموده که در مصرع آخر اشعارش ، ماده تاریخ مسجد
را ذکر نماید .

لازم بیاد آوری است که مسجد یاد شده توسط امامان الله خان
والی کردستان بنا شده است . و اینک غزل شیخ معروف :

تعالوا وانظروا یا قوم هذا الجامع العالی

به للبال تفریح ، و تفریح للبال

مقام طیب ، ذو نزهة یزهو بتزیید

واحکام و ترصیص علی آلف امثال

(۱) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ص ۲۲۲ — ۲۲۱ .

فصلوافیه ، و اتلوا فیہ ، قرآنا و اذکارا
جماعات و أفذاذا ، بابکار و آصال
بناه الخان عالی جاہ قرم ضیغم الهیجا
أمان الله وهاب العطايا باذل المال
محب السادة فالاشراف والاحبار مولیهم
من الخیرات ما فیہ لهم اصلاح احوال
ألا فادعوا له طرا باقبال واجلال
وافلاح واصلاح وانجاح لآمال
ولما قیل أرخ عام تکمیل البنا ، قلنا :
سجد أفلح الوالی بهذا الجامع العالی

۱۲۲۸

اطلاعات مربوط باین اشعار را تاریخ شناس کرد ، ملا جمیل
بندی روز بیانی در اختیارم گذاشته که باعث سپاسگذاری است .

حاج كاك احمد شيخ - حاج كاك احمد فرزند شيخ معززف
 نودهی ، در سال ۱۲۰۷ و بقولی ۱۲۰۸ هـ در شهر سلیمانیه که در آن
 زمان مرکز حکمرانان با بان بود ، دیده بجهان گشود . تحصیلات را نزد
 پدرش آغاز نمود و در علم تفسیر و حدیث و فقه که مورد علاقه اش بودند ،
 تبحر یافت و در پارسائی و پرهیزکاری هم از بیشتر مردمان زمان خودش
 پیشی جست . آوازهی فضلش در انحاء کشورهای اسلامی حتی هند پیچید
 او مرشدی بود که قلوب را جلب مینمود و یار و مددکار ضعفا و فقرا بشمار
 میرفت . چون شهرتش عالمگیر شد ، سلطان عبدالحمید عثمانی خواستار
 ملاقات وی شد ، ولی ممکن نشد تا باستانه یعنی استانبول برود و از طرف
 خود " سید محمد مفتی " را بدیدار سلطان فرستاد . (۱)

در جنگ روسیه و عثمانی در سالهای ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ هجری ،
 نیروئی از مریدان و منسوبان خود را بفرماندهی نوه اش شیخ سعید ،
 بمنظور جهاد و کمک بعثمانیها بسیج نمود . (۲) میگویند که سلطان
 عثمانی پنج آبادی را برای هزینهی خانقاه و امرار معاش وی اختصاص
 داده بود . (۳)

حاج كاك احمد ، بالغ بر یکصد و بیست رساله در تفسیر ، حدیث
 و فقه بزبان فارسی نوشته که شش رساله از آنها در سال ۱۲۹۹ هـ در یک

(۱) همان ، ص ۲۲۴ - ۲۲۳ .

(۲) شیخ سعید همان کسی بود که بعدها توسط ترکان عثمانی به اتهام تجزیه طلبی به
 شهادت رسید .

(۳) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ص ۲۲۴ - ۲۲۳ .

مجلد در بغداد و دوازده رساله هم در مجلد دیگری بسال ۱۳۵۵ در
نجف بچاپ رسیده است . (۱)

در سال ۱۳۰۵ در سن ۹۸ سالگی دارفانی را وداع گفت .
جنازه اش در مسجد جامع سلیمانیه بخاک سپرده شد که زیارتگاه مردم
میباشد . باید گفت که روز وفاتش مصیبت بزرگی بشمار میرفت که تمام
سلیمانیه را در بر گرفته بود . (۲)

كاك احمد در طریقت بکیفیت بیشتر از کمیت توجه داشت و تا
مریدی را کاملاً وارسته و بیغش نمیافت او را در زمره مریدانش نمیپذیرفت .
این بود که مریدانش از لحاظ تقوی و پرهیزکاری در همه جا زبانزد مردم
بودند .

از تملق و چاپلوسی افرادی که در بالا بردن مقامش غلو میکردند
بیزار بوده و عکس العمل نشان داده است . چنانکه وقتی درویشی که خود
را منسوب باو دانسته يك جفت كفش را دزدیده ، حاج كاك احمد از او
خواهش میکند که كفشها را بصاحبش پس دهد ، ولی درویش انکار میکند و
برای اثبات براءت خود ، بآتش بازی میپردازد . كاك احمد که در دزدی
درویش یقین داشته او را ملزم بقسم مینماید . درویش بی پروا بخدا و پیغمبر
و سایر مقدسات قسم میخورد که دزدی نکرده است . كاك احمد ضمن اشاره
بسر خود ، درویش را مورد خطاب قرار میدهد و میگوید : بگو یا شیخ بسر
شما قسم كفشها را من ندزدیده ام . درویش از پیشنهاد كاك احمد سر
باز میزند و میگوید : قربان چنین سوگندی برایم انجام پذیر نیست . آنگاه

(۲ و ۱) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ص ۲۲۴ - ۲۲۳ .

كاك احمد ميگويد : مگر بعقیده ی توسرمن از تمام مقدمات گرامی تراست
که از قسم بدان خود داری میکنی؟ بیا جلو بسر م تف بینداز ! هر چند
درویش سعی میکند كاك احمد را از پیشنهادش باز دارد ممکن نمیشود ،
ناچار خواسته اش را عملی میکند و متعاقب آن کفشها را بصاحبش بر-
میگرداند .

دیگر اینکه در پاره ای مسائل وسواس بخود راه نمیداده مگر اینکه
علتی باعث میشده که یقین بشك مبدل شود . نقل است که بدعوت یونس-
خان حاکم بانه ، وعلاقه اهالی ، سفری بدانجا نموده و در مسجد جامع
شهر وسائل پذیرائی برایش آماده میشود . یونس خان بخاطر كاك احمد ،
دقت زیادی بعمل آورده تا هر چه را که برای پذیرائی آماده میشود-
حتی الامکان حلال و بظاهر بیغش باشد . اما با وجود آنهمه تلاش و
دقتی که بعمل آمده بود ، نکته ای باعث شد که شیخ از خوردن غذا خود-
داری نماید ، و آنهم باین صورت بوده که در حین آمادگی جمعیت برای
خوردن غذا ، ملا عبدالله جد حاج ملا علی ، امام جمعه کنونی بانه ، بوی
عرض مینماید :

قربان : چرا در خوردن غذا تأخیر میفرمائی؟ یونس خان سعی
کرده حتی المقدور وسائل حلال برای پذیرائی شما و سایر مهمانان فراهم
نماید .

شیخ میگوید : ملا عبدالله ! کاش راجع به اهیت غذا چیزی نمیگفتی؛
حالا برایم شبهه حاصل شد ، زیرا گفته ی شما را باید با دلائل متقن در
مورد حلال بودن غذا اثبات کرد و حالا این کار هم ممکن نیست . لطفاً
بفرست از خانه خودتان چند نان و مقداری دوغ برایم بیاورند .

یونس خان از گفته ملا عبدالله ناراحت میشود و کینه بدل میگیرد
ملا عبدالله هم از گفتهی خویش پشیمان میشود ولی سودی نمیبخشد، چون
شور و شوق مجلس بعلت خود داری کاک احمد از صرف غذا بسیردی و
خاموشی میگیرید .

کاک احمد شیخ بواسطه درستی و صداقت عشاق سینه چاکی
داشته ، یکی از آنها شیخ رضای طالبانی است که در رثایش بآوردی
چنین میگوید :

مه ربوطه حه یاتم به سوله یمانی و خاکسی
خوزگم به سه گی قایی یه کهیئه حمهدی کاکسی
ئه وقودوه یی ساداتهکه سوککانی سه ماوات
شهریانمله سهر سه جد ه ، ئه بهر مهر قهدی پاکسی
ئهمهر قهدی والایه کهوهک عه رشی موعه لالا
مه حفوظه به زهوواری مه لهک د هوری شه باکی
بود هستوعه صانازکه کهی داخی ده رونم
قوربانی عه صایدستی بم وصول و سیواکی
ده قبه حه فیدانی ئه ده ب لازمه زینهار
قوربانی حه فیدانی ده بمبایی و داکسی
دونیا له دووای حه ضرهتی شیخ ژیرو زه بهری
وهک تاجی که یو جامی جم وبه ختی ضه حاکی
بم حالی پهریشانهوه باز (اشهد باللله)
شیعرت طهرمب ئه نگیزه ره رضا شاعیری چاکی

ترجمه — زندگیم بسلیمانیه و خاکش پیوند دارد . بسگ درگاهك
غبطه میبرم .

او که پیشوای سادات میباشد ، ساکنان آسمانها بخاطرم —
پیشدستی در سجده بمرقد پاکش با هم در ستیز هستند .

مرقد والائی که چون عرشاعلا بوسیلهی زوار فرشته پاسداری
میشود . برای دست و عصای لطیفش متأسف هستم . قربان عصای دست
و دمپایی و مسواکش بروم .

زنهار در بارهی نوادگانش شرط ادب را بجای آری . قربان نواد —
گان و پدر و مادرش گردم . دنیا بعد از حضرت شیخ ، چون تاج کی و
جام جم و تخت ضحاک سرنگون باد .

باز هم با این حال پریشان ، خدا را شاهد میگیرم که " رضا "
شعرت طرب انگیزاست و شاعر خوبی هستی . شکل (۴)

* * *

شیخ محمد پسر كاك احمد ، هفت پسر داشت ، که یکی از آنها
شیخ سعید بود . وی برای جلوگیری از ورود ترکان عثمانی بمناطق کسزد
نشین ، در زمان سلطان عبدالحمید ، تبلیغات وسیعی را میان کردهای
ایرانی آغاز نمود ولی این کوششها مانع غلبه ی ترکان نشد و سرانجام در
سال ۱۹۱۶ م ، وسیلهی آنها کشته شد . (۱)

شیخ محمود — شیخ محمود حفید زاده فرزند شیخ سعید بن —

(۱) الاکراد ، بازیل نیکیتین ، ص ۲۰۱ . بیروت ۱۵/۵/۱۹۶۷ م .

شیخ محمد بن كاك احمد شيخ ، در سال ۱۲۹۸ هـ - ۱۸۸۱ م ، متولد شد . نخست در کودکی قرآن را آموخت . سپس نزد شاعر معروف کورد " زیور افندی " بتحصیل ادبیات فارسی و عربی و فقه پرداخت . در دوران جوانی به همراه پدرش که سلطان عبدالحمید دوم ، از وی دعوت بعمل آورده بود ، باستانبول رفت و مدتی مهمان سلطان بود .

شیخ محمود هر چند مقید بمسائل دینی بود ، با سیاست هم سروکار داشت و از نفوذ مذهبی در سیاست سود میبرد و برای آزادی - کردهای عراق ، با استعمار انگلیس دست و پنجه نرم میکرد و توانست در تاریخ ۱۱ / ۱۱ / ۱۹۱۸ م ، بعنوان " حکمدار " کردستان عراق تعیین شود (۱) در آن موقع بموجب قرار داد " سایکس - پیکو " کرکوک زیر نفوذ انگلیسیها بود و چون فرانسه بخاطر سهمی از نفت آن و نفوذ مطلق بر سوریه و لبنان ، طبق پیمان " سان ریمو " از آن چشم پوشید میدان برای رقابت انگلیسیها و کردها خالی شد ، که به برخوردهای مسلحانه بین آنها منجر گشت . (۲)

روز ۲۱ نisan ۱۹۱۹ ، شیخ محمود شهر سلیمانیه را مورد حمله قرار داد و اشغال کرد و بمدت یکسال در آنجا بصورت یك - فرمانروای سیاسی حکومت نمود . سپس نیروهای بریتانیا چند بار علیه وی بسختی جنگیدند که با واکنش شدید کردها مواجه گردیدند . شیخ محمود

(۱) الشيخ معروف النودهی البرزنجی . ص ۲۰۰ .

(۲) التاريخ الحديث للوطن العربي ، ص ۱۶۰ ، تالیف الدكتور جعفر حسین خصباد و الدكتور عبدالامير محمد امين ، مطبعة وزارة التربية ، بغداد ، ۱۳۹۲ هـ - ۱۹۷۳ م .

توانست آنها را تا " در بندی بازبان عقب براند . ولی چون انگلیسیها — نیروی هوائی را هم بکار گرفته بودند این جنگ بشکست شیخ محمود منتهی شد و در تاریخ ۱۹۱۹ / ۶ / ۹ زخمی و اسیر گردید . روز ۱۹۱۹ / ۷ / ۲۵ در بغداد دادگاه نظامی انگلیسیها او را باعدام محکوم کرد ، اما حکم مزبور بمرحله‌ی عمل در نیامد و بهندوستان تبعید شد . (۱) تا سال ۱۹۲۲ در آنجا ماند . چون شورش کردها ادامه یافت ، انگلیسیها برای دلجوئی شورشیان ، شیخ محمود را از هندوستان بازگردانیده و برای تشکیل دولتی کرد ، بسلیمانیه عودت دادند . بریتانیا و عراق ، ضمن يك بیانیه‌ی رسمی در تاریخ ۲۲ کانون اول ۱۹۲۲ ، کردها را بتشکیل حکومت دعوت کردند . شیخ در ۱۰ تشرین اول ۱۹۲۲ وزارت را تشکیل داد و — خود را ملك کردستان نامید و بر بیشتر مناطق کردستان عراق دست یافت . اما بزودی بین او و بریتانیا اختلافاتی بروز کرد و در نتیجه از اطاعت انگلیسیها سرباز زد و با مصطفی کمال رئیس جدید ترکیه و روسها ارتباط برقرار نمود . روسها وسیله‌ی آغا احمد سورینی اهل بانه ، نامه‌ای برایش فرستادند ، این جریان باعث شد که بریتانیا موافقت خود را در مورد حکم ذاتی کردها نقض کند و دوباره جنگ را علیه آنها از سر گیرد . در تاریخ ۴ مسارت ۱۹۲۳ هواپیماهای انگلیس ، بطرز وحشیانه ای شهر سلیمانیه را بمباران کرده و بسیاری از ساکنان بی گناه آنجا را کشتند و نیروهای بریتانیا — توانستند در نوزدهم تموز ۱۹۲۴ م ، بداخل سلیمانیه رخنه نمایند . در

(۱) — همان کتاب ص ۱۶۰

این جنگ شیخ محمود دستگیر شد و بعد از گرفتن ضمانتهائی از وی، به خارج از منطقه‌ی کرد نشین تبعیدش کردند . شکل (۵)

شیخ محمود در خلال سالهای ۱۹۳۰-۱۹۲۷ میلادی فعلاً - لیتهای دیگری انجام داد ، ولی بمرور زمان خواسته‌های او و هواداران‌ش تخفیف پیدا کرد و از درخواست بکار بردن زبان کردی در مدارس و ادارات دولتی ، تجاوز نمود و آنهم از حقوق کردها بشمار میرفت که جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۲۷ آنرا بدولت عراق توصیه کرده بود . ولی حکومت عراق گاهی احترام حق یاد شده را تأکید مینمود و زمانی‌ازاجرای آن طفره میرفت و کسی که خواستار تحقق آن میشد ، بتجزیه طلب متهم می گردید . (۲)

تظاهرات درویشها - هنگامی که در سال ۱۹۲۱ ، شیخ محمود در هندوستان بحال تبعید بسر میبرد ، درویشها همه جا از طریق نمایشهای مذهبی برفع او تظاهر نموده و علیه انگلیسیها عکس‌العمل نشان میدادند . دسته‌هایی از آنها بسلیمانیه رفت و آمد میکردند . همه جا صدای طبل و دف بگوش میرسید و آتش‌بازی و سنگ خوردن و تیغ بازی جریان داشت .

انگلیسیها از این جریان هراسناک بودند ، خصوصاً " وقتی که مارها را میدیدند که بگردن درویشها حلقه زده اند . مرکزتجمع درویشها

(۲ و ۱) همان ص ۱۶۱ .

بیشتر در محله‌ی " سرشه قام " بود که " خلیفه دومه " نامی در آنجا اقامت داشت . (۱)

میجرسون (فرماندار نظامی انگلیسیها) از خلیفه دومه " خلیسی حساب میبرد . بمدیر پلیس و " سارجن براوند " دستور داد تا خلیفه دومه را بازداشت نمودند . خلیفه خشمگین شد و در حضور " سارجن " و حاضران ، سنگ بزرگی را برداشت و بخوردن آن پرداخت . " سارجن " از مشاهده‌ی سنگ خوردن خلیفه ترسید و از محل رفت و مراتب را باطـلاع " میجرسون " رسانید . میجرسون دستور داد فوراً " او را آزاد نمایند . (۲)

در رویشها گاهی بخوردن فشنگ هم مبادرت میورزیدند ، " حمه کریم " فراش گمرگ ، درویشی بود هیجده ساله که او را نزد حاکم سیاسی بردند ، وی بمحض ورود بد فتر کار معاون ، چاقوی ریش تراشی بزرگی را که روی میز معاون قرار داشت خورد . کاپیتان فرار کرد و داد زد : این پسر دیوانه شده چاقو خورد حالا میمیرد . ولی " حمه کریم چیزهای دیگری هم خوردن سرانجام کاپیتان انگلیسی سلیمانیه را ترك گفت . (۳)

آوارگی خانوده‌ی شیخ محمود — در حینی که انگلیسیها علیه شیخ محمود بجنگی تمام عیار دست زده بودند ، خانواده اش باتفاق ۳۰۰ — خانوار از ساکنان سلیمانیه راهی " دزلی " درهه و رامان (اورامان) شدند . بسیاری از آنها از بین رفتند . خانوده‌ی شیخ محمود ومعدودی

(۱) جیم دی ، شورشه کانی شیخ محمودی مهزن ، ص ۷۴ ، به قلم احمد خواجه ، وزارت الثقافة و الاعلام . چاپخانه‌ی شفیق ، بغداد ۱۹۶۸ م .
(۲ و ۳) همان ، ص ۷۶ .



شکل (۵) شیخ محمود نه مر (جاوید) در اوج قدرت



شکل (۷) شیخ عبد الکریم کریچنه



شکل (۶) شیخ محمود نه مر (جاوید) د رساله‌های آخر عمر



شیخ محمد پسر شیخ عبدالکریم کریمچنه رهبرکنونی طریقت قادریه

بازمانده ، ناچار از راه مریوان به بانه آمدند . رستم خان ساوان از آنها خوب پذیرائی کرد . سپس وسیله ی او روانه ی سقز شدند . از آنجا هم بعد از مدتی توسط محمدخان ، نزد سردار بوکان فرستاده شدند . از بوکان مسافرت را ادامه داده تا بشهر "وان" در کردستان ترکیه رسیدند ولی ترکیه آنها را نپذیرفت . ناچار بایران نزد اسماعیل آغای سمکو باز گشتند و بعدها بآنها اجازه داده شد تا به عراق بازگردند . (۱)

روز ۹ / ۱۰ / ۱۹۵۶ شیخ محمود بهنگام تبعید در خارج از منطقه ی کرد نشین ، بدیار باقی شتافت . توسط مردم جنازه اش برای دفن بسلیمانیه عودت داده شد . (۲) در حین ورود جنازه بشهر ، تظاهراتی وسیله مردم صورت گرفت . پلیس برای پراکنده نمودن مردم دست بتیراندازی زد . در نتیجه زن "رشول" (۳) عبدالله " یکی از خوانندگان شهسـر سلیمانیه کشته شد و چند تیر هم بجنازه ی شیخ اصابت کرد . پس از خاموش شدن تظاهرات ، جنازه ی تیر خورده و مشبك شده ی شیخ محمود ، در مسجد جامع سلیمانیه ، در جوار مزار حاج كاك احمد بخاك سپیـزیده شد . و باین ترتیب طومار زندگی سراسر مبارزه ی مردی برای ملتش در هم پیچیده شد . مردی که بعد از مرگ هم از گلوله ی دشمنانش امان نماند . محبوبیت شیخ محمود ، میان کردهای عراق بحدی است که لقب نه مر (جاوید) بوی داده اند . شکل (۶)

(۱) همان ، ص ۵۱ .

(۲) الشیخ معروف النودهی البرونجی ، ص ۲۵۵ .

(۳) زن رشول عبدالله اسمش اختر بود که در آنوقت خود را بروی جنازه شیخ محمود انداخته بود .

شیخ عبدالکریم کریچنه — رهبر عصر حاضر طریقه‌ی قادریه در —
 کردستان ، سید عبدالکریم بود که در تاریخ ۲۸ صفر ۱۳۹۸ در کرکوک
 زندگانی را بدرود گفت و در کریچنه مدفون گردید . وی فرزند سیدعبد —
 القادر ، بن سید عبدالکریم کس نزانی بن حسین بون خوش بن حسین
 خاوی بن عبدالکریم خاوی بن اسماعیل ولیانی بن محمد نوده‌ی بن بابا —
 علی بن بابا رسول بن بابا صمد بن بابا رسول بن قلندر بن عبدالصمد
 بن عیسی احدب بن بایزید بن عبدالکریم قطب بن شیخ عیسی برزنجه بن
 بابا علی همدانی بن بابا یوسف بن شیخ محمد منصور زرنند بن عبدالعزیز
 (شاه عبدالعظیم ری) بن سلطان عبدالله بن اسماعیل محدث بن امام
 موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن زین العابدین بن حسین
 سیدالشهدا بن حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنهم میباشد .
 شیخ عبدالکریم نخست در ” کریچنه ” نزدیک سلیمانیه واقع در
 کردستان عراق بارشاد میپرداخت ولی در کودتای ۱۹۵۸ عراق و برقراری
 رژیم جمهوری در آن کشور بایران پناهنده شد و پس از چند ماه بعراق
 بازگشت و در کرکوک اقامت گزید . او سلسله‌ی طریقت خود را چنین بیان
 نموده است :

السید عبدالکریم که از حسین اجازه گرفته و او از سیدعبدالقادر
 و او از سید عبدالکریم (شاه کس نزان) و او از دائیش سیدعبدالقادر
 قازانقایه و او از سید حسین قازانقایه و او از سید عبدالصمد گله زرده و
 او از سید محی الدین کرکوک و او از شیخ محمد صادق و او از شیخ محمد

قاسم و او از شیخ عبدالفتاح سیاح و او از شیخ محمد غریب الله و او از شیخ داود الثانی و او از شیخ عبدالرزاق و او از قطب ربانی پدرش — (عبدالقادر گیلانی) و او از شیخ ابو سعید المخزومی و او از شیخ علی هکاری و او از شیخ ابوالفرج طرطوسی و او از شیخ عبدالواحد یمانی و او از ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی و او از داود الطائی و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از اسدالله الغالب علی بن ایطالب کرم الله وجهه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و او از محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم مجاز گشته .

شکل (۷) شکل (۸)

خاندانهای دیگر طریقت قادریه در کردستان

۱- خاندان شمزینان معروف به "سادات نهریه" در کردستان ترکیه، که سلسله‌ی آنها به "عبدالقادر گیلانی" میرسد. نهریه یا نهری جزو منطقه‌ی ناوجیا می‌باشد. آخرین بازماندگان این سلسله، طریقه‌ی قادریه^۱ ترک گفته و بطریقه‌ی نقشبندیه پیوسته اند. (۱)

مشهورترین شیخ شمزینان، شیخ عبیدالله است، که در سال ۱۸۸۰ میلادی، شورش را علیه ستمگریهای ترکان عثمانی و حکومت — قاجاریه در ایران شروع کرد. قبل از شورش، وی بانجام امور طریقه — مشغول بود، اما عوامل اقتصادی و فشار هیئت حاکمه‌ی آن زمان دولت‌های ترکیه‌ی عثمانی و ایران مخصوصاً "برطبقات پایین اجتماع، از جمله دهقانان و توسل آنها باو، شیخ را واداشت که برای نجات از چنان وضع ناگواری بمبارزه‌ی مسلحانه دست بزند.

یکی از کتابهایی که بزبان فارسی اطلاعات زیادی راجع بقیام شیخ عبیدالله در آن بچشم می‌خورد، "تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز" است که قسمتهایی از آن را که تا حد زیادی علت قیام شیخ را روشن میکند ذیلاً نقل مینماید:

"شاهزاده کشیکچی باشی، حاکم ساوجبلاغ (مهاباد)، فیض — الله بیگ را متهم کرده و زنجیر زده، قریب چهار هزارویانصد تومان جریمه

(۱) منظومه‌ی کردی شیخ صنعان، ص ۱۴، ترجمه و توضیح قادر قناتی قاضی، چاپخانه شفق تبریز، ۱۳۴۶ شمسی.

از او گرفت ” (۱)

” و بر حمزه آقا فشار آورده شد ، هزار تومان بپردازد ” (۲)
واضح است که فئودالهای یاد شده مالیات و جرائمی را که از ایشان گرفته میشد از افراد زیر نفوذ خود وصول میکردند . یکبار هم حکومت آذربایجان با نیرنگ حمزه آقا را ظاهراً بمنظور مذاکره بتبریز دعوت مینماید ضمن صحبت با وی از طرف حاکم فراسباشی زنجیری را روی سینی بحضور حمزه آقا میبرد تا آنرا بگردن انداخته و خود را بعنوان زندانی تسلیم نماید . چون حمزه آقا متوجه توطئه میشود با کشتن در حدود چهارده نفر از گماشتگان حاکم خود را از معرکه نجات میدهد و بکردستان باز میگردد .

از طرف حاکم آذربایجان ، محمد حسین خان بختیاری و محمد صادق خان آجودانباشی و رحیمخان چلبیانلو برای دستگیری حمزه آقا بساوجبلاغ یعنی مهاباد کنونی روانه میشوند ، اما موفق نمیشوند حمزه آقا را دستگیر نمایند . در این لشکرکشی سواران چلبیانلو بدزدی و غارت مردم میپردازند و حمزه آقا بشیخ عبیدالله که مردم او را اولوالا— میدانستند ، پناه می برد . (۳)

بسبب اینکه ” شجاع الدوله یوسفخان ” چند پارچه ده شیخ عبیدالله را بآتش کشیده و چهل و پنج تن از ساکنان دهات مزبور را اعم از زن و مرد بقتل رسانیده بود ، شیخ همواره بفکر انتقام بود . (۴)

(۱) تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۳۵۵ تألیف شاهزاده نادر میرزا ، با مقدمه و شرح و تعلیقات و تنظیم فهرستهای لازم از محمد مشیری ، تهران - ۱۳۵۱ شمسی .

(۲) همان ص ۳۰۶ .

(۳ و ۴) همان ص ۱۰ - ۳۰۸ .

همچنانکه گفته شد شورش شیخ عبیدالله بیشتر بعلت نابسامانی
 اوضاع اقتصادی مردم و فشار هیئت حاکمه‌ی زمان بوده که با استقبال
 دهقانان و حتی ملاکین روبرو شده ضمناً " بطوریکه از نوشته های شاهزاده
 نادر میرزا برمیآید شیخ و فرزندانش دارای دم و دستگاه و تجملات —
 نبوده اند " سرپرده‌ی شیخ زاده ، که عبارت بود از یک چادر سرسازی
 بدون تجمل که او را هم محمد آقای مامش باو داده بود . اثاثه‌ی سلطنت
 دو تا نمد پاره پاره و چهار طبل بار بود . ۰۰۰ بنه و آغروق او که عبارت از
 چند پارچه ژنده کهنه بود ، حمل یابوهای بی پالان نموده " (۱)
 " این اردوی شیخ زاده وقتی که در خاک خود بودند ،
 دستی پیش و دستی پس . نه دیناری سیم و نه دانه ای عدس هم — راه
 نداشتند . البته نباید که هوا را بخورند بلکه باید مال آن کسانی که
 دارند قسمت کنند . عالم هم عالم کمونی است یعنی مال مال اللهاست . " (۲)
 سپس نادر میرزا در باره‌ی ستمگریها و اشتباهات ماموران دولتی
 چنین مینویسد :

" قلوب عساکر اعتماد السلطنه ، از شراره های انتقام ناحق
 گرفته ، بدون ملاحظه نیک و بد ، بدون اینکه خیال منافع دولت بکنند ، ،
 به سهو و اشتباه میخواهند که تمام کرد را از صفحه روزگار محو کرده وهمه
 دهاش را آتش زنند و لشکر هم از علم پولتیک هیچ آگاهی ندارند . بهترین
 چیزها نزد او جنگ است و انتقام و قتل و غارت . این است که همه اهالی

(۱) همان کتاب ص ۳۱۷ .

(۲) همان ص ۳۱۸ .

مکری چه آقا و چه رعیت ، دهات را خالی کرده و بر سر کوهها پناه
برده (۱)

۰۰۰ حتی وقتیکه اهالی مکری ، آقایان و بیگزادگان ، علماء و
عوام دیدند که سرکردگان لشکرایران ، بدون ملاحظه و اشتباه و فرقی
گنه کاری از بیگناه ، همه را بمعرض تاخت و تاز و اسیری و نهب و غارت
میآورند . میسوزانند ، آتش میزنند . لاعلاج بجهت استخلاصی خودشان
چاره اندیشیده و خودشان را بمشایخ که در سرحدات ایران و عثمانی
نشین دارند میکشند (۲)

غیر از فشار عمال سلسلهی قاجاریه ، مردم کردستان از تجار و زارت
و تعدیات پادشاهای حکومت عثمانی هم رنج میبردند و عمال قاجاریه در
دفع مظالم آنها بشکایات مردم ترتیب اثر نمیدادند . باید اضافه نمود که
عثمانیها ببهانهی دفع غائلهی شیخ عبیدالله بایران لشکر کشی کرده بودند
نادر میرزا میگوید :

" . . . مردم ارومیه (رضائیه) ، از تیمور پاشا باقبال الدوله
شکایت بردند . در جواب آنها گفت : حالا تکلیف من نیست ، کاه و مهمان
است و به امداد آمده ، داخل این مسئله شوم . " (۳)

" وقتی که شکایت و فریاد تظلم اهالی ارومیه از حد بدر شد
و طاقت ایشان طاق گردید ، نزدیک بانکه بشورش و غوغا برآیند ، تیمور -
پاشا خان دور شدن از ارومیه را مصلحت دید " (۴)

(۱ و ۲) همان ص ۳۳۷ .

(۳) همان ص ۳۵۱ .

(۴) همان ، ص ۳۵۲ .

ملاحظه میفرمائید که اقبال الدوله بعد از اینکه طبق ادعای خودش عثمانیها مهمان هستند و به امداد آمده اند ظلم و ستم ایشانرا موجه قلمداد نمود و با اصطلاح خودش داخل مسئله نمیشود .

شیخ عبیدالله برای همدست نمودن کردهای ایران با خودش ، در تابستان همان سال (۱۸۸۰ م) نمایندگانی بمیان آنها فرستاد . از طرفی توجه نسطوریهای شمرینان را هم نسبت بخود جلب نمود . پس از اینکه شورشوی دامنه پیدا کرد ، در ماه " آب " در ده نهری کنگرهای مرکب از ۲۲۰ نفر از سران عشایر و رهبران دینی مناطقی که اکثریت آنها کرد بود ، تشکیل داد ، تا آنها را علیه ترکیه عثمانی و ایران بشورانند و با دعای خودش حکومت بوجود آورد و همچنین میکوشید تا دو قدرت بزرگ اروپایی یعنی بریتانیا و روسیهی تزاری را هم با خودش موافق نماید ، زیرا شرایط بین المللی برایش مساعد بنظر میرسید . بریتانیا در ابتدا با وی موافق بود ، زیرا نیروی سومی را میان ایران و عثمانی لازم میدانست ، اما روسیه در حالت تردیدی قرار داشت . دولت عثمانی نیز بمنظور تضعیف پادشاه قاجار در ادارهی مناطق کرد نشین ، در برابر شورش شیخ دره ابتدا اغماض میکرد . (۱)

شیخ عبیدالله پس از اینکه منطقهی " وان " در کردستان ترکیه را - اشغال نمود ، کردها بفرماندهی بزرگترین پسرانش ، " رواندز " را تصرف کرد متوجه بغداد شدند . پسر دیگرش هم مامور بود که موصل و عمادیه را تسخیر نماید . در این میان رئیس عشائر عرب بشیخ قول داده بود که

(۱) التاریخ الحدیث ، للوطن العربی ، ص ۱۵۱ .

در تصرف موصل کردها را یاری دهد . از سوی دیگر اتباع شیخ عبیدالله
 مناطقی از شمزینان ، بادینان ، ساوجبلاغ (مهاباد) ، ارومیه (رضائیه)
 را گرفته و تا چهار فرسخی تبریز پیش رفتند . در این هنگام ایـران و
 عثمانی برای دفع شورش شیخ عبیدالله ، با هم متحد شده و دولتین
 روسیه و بریتانیا نیز بمخالفت با شورشیان پرداختند در نتیجه پیشروی
 شورشیان متوقف شد ، تا جائیکه شیخ ناگزیر شد دعوت ترکان عثمانی را
 پذیرفته و برای مذاکره با آنها باستانبول برود ، اما ترکها بجای مذاکره
 با شیخ ، او را دستگیر و زندانی کردند و سپس بطایف در حجاز تبعید
 نمودند و شورش مزبور در سال ۱۸۸۱ میلادی با ناکامی بی پایان رسید (۱)
 " وفائی " شاعر کرد ، در رثای شیخ عبیدالله قصیده‌ی سوزناکی
 سروده که قسمتی از آنرا ذیلا " نقل مینماید :

دریغا بای خه زان دایه ، به هاری شوخ وره عنا که م
 له اظهاری عه مه ل کموت آفتابی عالم آراکه م
 وه ره قریزان خه زان کموته ره زان ، وه ضعی چه من گور
 به سه رچو فه صلی گولگه شتو ، ته ماشای باخوصه حراکه م
 خه زان ها توجه من چول بو ، له نه غمه‌ی بولبولو قومسری
 دریغا چه سره تا بو گولعوداری سه رو بالا که م
 له گریان آسمان دامانی سور بو شینی گی—راوه
 مه گهر گیرا وه یا مائیل به شه بو روزی رونا که م

(۱) همان ماخذ ، ص ۱۵۱ .

له من دوربوتوه خورشیدی ئه وجی مه عریفمت شایه
 به تیغی غمسه ری خوم هه لگرم هه مرهنگی جهوزاکم
 له من وه حشی بوه ئاهو خه را می لاله روخسارم
 مهکن مه نعم که ههروه کشیت وهاران روله صحراکم
 بهمه حرومی له گهله ختی سیادا ماوه فرمیسکم
 له سایه هیجره تی خورشیدی عالم وهک ئوردیاکم
 ئهوا به ختی ئه من رهش بو ته را زوی وا تــــرا زاوه
 ده بی مهیلی به "طایف" کرد بی ته ئیتری شه عراقکم
 (وه فایی) پیت بلیم دنیا و دینم بوچی واتیکی چو
 ده لین رویی له ئهم دنیا یه قبیله ی دین و دنیاکم
 ترجمه - دریغا باد پاییزی بهار شوخ و رعنائیم را مورد حمله قرار
 داد و آفتاب جهان تانیم از کار باز ماند .
 پاییز برگ ریزان بتا کستانها راه یافت و رنگ چمن دگرگون شد .
 فصل گلگشت و تماشای باغ و صحرایم گذشت .
 خزان آمد و چمن از نغمه ی بلبل و قمری خالی ماند . دریغا و
 حسرتا برای گل عذار سرو قدم .
 آسمان شیون کرده و دامنش از اشک گلگون شده ، مگر خورشید
 روشنم گرفته یا روزم بشب تبدیل یافته است ؟
 خورشید اوج معرفت از من دور شده ، سزاوار است که سر خود
 را با تیغ غم از تن جدا کرده و خویشتن را به رنگ ستاره ی جوزا در آورم .
 مرا ملامت مکنید اگر دیوانه وار و یا مثل هاران بصحرا رو نمایم ،
 زیرا آهو خرام لاله رخسارم از من رمیده است .

در نتیجه‌ی هجرت خورشید عالمتاب چون ثریایم ، تنها با محرومیت اشک و بخت سیاهم با هم بر جای مانده اند .

بین چگونه بخت سیاه شد ترازویش تعادل را از دست داده ، ممکن است تأثیر " شعرا " یم متوجه " طائف " باشد .

(وفایی) برایت بگویم که دنیا و دینم چرا بهم خورد ؟ علت این است که قبله‌ی دین و دنیا از دنیا رفت .

۲- در کرکوک شیخ محمد علی فرزند شیخ علی طالبانی ، طریقه‌ی قادریه را رهبری میکرد و همچنین خاندان سید عبدالرحمن ، که حدود چهل پنجاه سال از قرن نوزدهم ، یکی از شخصیت‌های نیرومند دینی در کردستان بود و قریب پنجاه هزار مرید داشت ، دارای طریقت قادری - بودند . (۱)

۳- در آمدی در استان موصل عراق ، خاندان شیخ نورالدین برفکی . (۲)

۴- در منطقه‌ی بتلیس و وان در کردستان ترکیه ، شیخ بهاء - الدین پسر شیخ محمد کفراوی . (۳)

۵- در منطقه‌ی هکاری واقع در کردستان ترکیه ، خاندان شیخ فهیم اوراسی ، که مشهورترین آنها ، شیخ عبدالکریم پسر شیخ طه بود که قبل از جنگ جهانی اول ، در باسقلا میزیست . (۴)

۶- خاندان زنبیل : زنبیل دهی است نزدیک بوکان و سقز ، بزرگ این خاندان اخیرا حاج شیخ محمد نورانی بود ، که دو طریقه‌ی قادریه و نقشبندیه را رهبری میکرد .

۷- خاندان سندولان : سندولان دهی است در خاک پشدر،
بزرگ و سرپرست این خاندان شیخ عبدالعزیز بوده ، ولی گویا اخیراً شیخ
حسین سمت سرپرستی را دارد .

۸- خاندان شیخ بابا : مرکز این خاندان ، ده غوثآباد است ،
که مابین بوکان و مهاباد واقع است . اکنون سرپرست این خاندان شیخ
حسن است . (۱)

۹- خاندان حاج شیخ مصطفی کوهکی : مرکز این خاندان ده
"قزقلا" است که میان مهاباد و میاندوآب واقع است ، بزرگ و سرپرست
این خاندان شیخ محمود است . " خاله مین " شاعر خوش قریحه‌ی معاصر
پسر حاج شیخ مصطفی میباشد . (۲)

۱۰- خاندان شیخ علی درگاشیخانی : درگاشیخان دهی است
در جنوب شهر بانه . بزرگ این خاندان سید کاک احمد پسر بابا به شیخ
ساتاوا (سادات آباد) میباشد که در سقر سکونت دارد .
۱۱- که وانه دول ، در کردستان عراق ، که شیخ احمد بارشاد
مشغول است .

۱۲- برزنجه در کردستان عراق .

۱۳- خاندان چویسه - چویسه دهی است در کردستان عراق .
سرپرست این خاندان اکنون حاج شیخ عبدالقادر است .

۱۴- در سنندج خاندان شیخ سلامه سوره ، که شیخ شهاب
خلافت شیخ عبدالکریم را دارد .

(۱- و ۲) منظومه کردی شیخ صنعان ، ص ۱۴ .

- ۱۵- در "چولاخ" نزدیک دیواندره، سید جمال از سادات -
 پارسانیان ارشاد مینماید .
- ۱۶- در "هه مروله" اطراف سنندج . ارشاد را سیدعلاء به
 عهده دارد .
- ۱۷- در قصر شیرین ، شیخ طاهر .
- ۱۸- در "دولاو" ، حاج سید هادی .
- ۱۹- در "هانه سوره" حلبجه واقع در کردستان عراق ، شیخ
 نجیم .

- ۲۰- قره چپوار ، نزدیک چمچال در کردستان عراق ، حاج شیخ
 ابراهیم ، بارشاد مشغول است .
- ۲۱- در "گاپیلوین" واقع در کردستان عراق ، شیخ احمد .
- ۲۲- در "پینجویین" واقع در کردستان عراق ، شیخ کاکه حمه .
- ۲۳- در "پاوه" خاندان خالصی ، که بزرگ آنها شیخ نصرالدین
 بود که روز شنبه ۲۶ / ۹ / ۱۳۵۶ هجری شمسی وفات کرد . و اکنون فرزندش
 حاج شیخ طه بارشاد مشغول است . افراد دیگری هم در منطقه‌ی پاوه
 بترویج طریقه‌ی قادریه اشتغال دارند ، از جمله : شیخ حسین هاشمی
 حسینی از سادات برزنجه ، در ده شاه ولد بخش "ازگله" ، حاج شیخ
 نجم الدین هاشمی در بخش "ازگله" و شیخ محی الدین هاشمی در دینااز
 زنکنه‌ی ازگله ، دو نفر اخیر هم از سادات برزنجه هستند . در قریسه ی
 نجار نیز ملا شیخ محمد فرزند شیخ قادر از خاندان طالبانی ، بارشاد
 مشغول است .
- از مشاهیر پیروان طریقه‌ی قادریه که جزء سادات برزنجه میباشد ،

سیدظاهر هاشمی است که سالبان دراز به تدریس علوم دینی مشغول بوده و اکنون در شهر کرمانشاه سکونت دارد. وی در ادبیات عربی، فارسی و کردی ید طولانی دارد و در سرودن اشعار نغز نیز توانا است و از تاریخ شناسان و محققان به نام کرد محسوب است.



لہذا بحضرت آقا محمد باقر میرزا محمد رفیع توحیدی - طابریانگی
۱۳۵۲/۴۲

شکل (۹) سید طاہر ہاشمی

درویش شدن

کسی که میخواهد در سلك درویشان (پیروان طریقه‌ی قادریه) قرار گیرد ، دو زانو در مقابل شیخ یا خلیفه (نماینده‌ی شیخ) مینشیند . سپس باید دست راست خود را در دست راست مرشد گذاشته ، توبه کند و از تمام گناهان صغیره و کبیره ای که مرتکب شده اظهار ندامت نموده ، متعهد شود که دیگر مرتکب گناه نشود . مرشد هم پس از بر زبان راندن نام خدا و پیغمبر (ص) و سلسله‌ی مشایخ طریقت ، بدرویش توصیه میکند که همه‌ی آنها را شاهد گرفته تا دیگر از راه راست خدا پرستی و انجام وظیفه‌ی مذهبی و طریقت عدول ننماید . پس از ارشاد و راهنمایی ، —
وظایفی بشرح زیر بعهده مرید گذاشته میشود که باید آنها را انجام دهد :
۱— رد مظالم (جلب رضایت کسانی که نسبت بآنها ستم روا داشته) .
۲— رعایت انصاف با مردم و خدمت پیران و سکوت در برابر —
نادانان .

۳— قضا‌ی نماز و روزه‌ی فوت شده و پرداخت زکات معوقه .

۴— بمحض بیعت ، گفتن هشتاد هزار " لا اِلهَ اِلَّا اللهُ " ، در سه روز

با گرفتن روزه .

۵— بعد از هر نماز ، گفتن صد بار " استغفرالله " .

۶— روز جمعه صد هزار و سایر روزها در صورت امکان ۳۰۰ بار

صلوات بفرستد .

۷— در مسجد ، تکیه ، خانه و یا فضای آزاد هر شهر و ده —

چنانکه عده‌ی درویشان بده نفر برسد ، شبهای سه شنبه و جمعه بعد از

نماز عشاء بذكر قیام بپردازد .

۸- هرگاه نماز و روزه بد هکار نباشد ، نماز و روزهی مستحب هم

باو توصیه میشود .

بعد از بیعت اگر مرید بخواهد مجاز است بکارهای خارن
عادت از قبیل آتش خواری و تیغ بازی و غیره بپردازد . چنانکه بیعلاقگی و
لاقیدی در رویش به مورد نیوی کم شد. باو لقب " دیوانه " اعطا میشود .

در طریقت هر مریدی که کوشا بوده و برای تبلیغ و ارشاد، لیاقتی
از خود نشان دهد ، توسط شیخ (مراد) بمقام خلافت نائل میشود و
میتواند در محل خود نیابت شیخ را برای بسط طریقت داشته باشد و
احیاناً " مسافرتهاى هم برای پیشرفت طریقت بنماید .

تیغ بازی و آتش و شیشه خواری و کارهای خارق عادت دیگر ،
مخصوصاً رویشان است و صوفی (پیرو طریقهی نقشبندی) ندرتاً بچنان
کارهایی دست میزند . زنان هم میتوانند در رویش یا صوفی بشوند .

پیروان واقعی طریقت مردمانی وارسته و بی آرایش هستند ، که
صفای باطن و زندگی ساده را بر کینه توزی و جاه طلبی و ثروت اندوزی
ترجیح میدهند و معاش خود را از طریق کار و کوشش تأمین مینمایند . —
عده ای هم هستند که بلباس اهل طریقت درآمده ، از صداقت و سادگی
عوام سوء استفاده نموده و جامعه تصوف را بخاطر خلافتکاری هایشان آلوده
مینمایند و همین افراد باعث میشوند که طبقه علمای دینی و روشن فکران
بجنگ تصوف برخیزند و آنرا کاری عبث و خرافی بنامند .

آنچه مسلم است اشخاص سود جو و جاه طلب که برای اعمال نظر
سوء خود در سلك اهل طریقت در میآیند چون هدف و مقصد آنها با



خليفة سليم بك بانه نمونه يك د. رویش ده نشین

حقیقت طریقت جور در نمی آید زود رسوا شده و بازارشان بکسادی میگرداند
 ذکر درویشهای قادییه — پیروان طریقهی قادییه میگویند چون
 علی بن ابی طالب رضی الله عنه همیشه ذکر خدا را با صدای جلی و رسا
 بر زبان میرانده ، این است که درویشها هم هنگام ذکر ، صدای خود را
 بلند میکنند و نیز بهنگام ذکر بجلو و طرفین متمایل شده برقص و سماع
 میپردازند و مجوز خود را برای تحرك و جنب و جوش ، قرآن کریم میدانند
 که میفرماید :

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا لِلَّهِ قِيَامًا " و قعوداً " وَعَلَى جُنُوبِكُمْ .
 یعنی چون گذاردید نماز را ، یاد کنید خدا را ایستاده و نشسته و افتاد
 بر پهلوهایتان .

کسی که درویش است موی سر را بلند نگاه میدارد ، ولی دور سر
 را بصورت حلقه ای میتراشد . نظافت موی سر را بدرویش توصیه میکنند .
 ذکر درویشان قادییه برد و نوع است : یکی در حال نشسته ، که
 بآن " تهلیل " میگویند و دیگری ایستاده ، که بآن ذکر هرّه (قیام) گفته
 میشود . شکل (۱۰)

تهلیل — ذکر تهلیل چنین است : نخست درویشها در مسجد ،
 خانقاه ، منزل یا فضای آزاد ، حلقه وار مینشینند . شیخ یا خلیفه و اگر آن
 دو حضور نداشتند ، شخص دیگری که او را " سر ذاکر " مینامند و تقریباً
 اجازهی رهبری ذکر را دارد ، بعد از ادای فریضه نماز صبح و عشاء ،
 ذکر را شروع مینماید . رهبر ذکر در وسط یا داخل حلقهی ذکر قرار
 میگیرد و در حالیکه تسبیحی در دست دارد ، یکبار " استغفرالله " میگوید
 بعد فاتحه میخواند و درویشان او را همراهی میکنند . سپس باین شرح

ادامه میدهد :

الهم اعنا على دوام ذكرك و شكرك و حسن عبادتك و توفيق طاعتك و اجتناب معصيتك و امتثال اوامرك بتوفيق الله تعالى و باجازه انبياء الله و اولياء الله و شهادة خير خلق الله ، حبيب الله و رسول الله صلى الله عليه و سلم .

آنگاه صد بار "لا اله الا الله" را دستجمعی میخوانند و سر ذاکر در آخر "محمد رسول الله" میگوید و چنین ادامه میدهد : مدد یا الله ، یا رسول الله ، یا حبيب الله ، یا خاتم الانبياء و رسل الله صلى الله عليه و سلم ، یا انبياء الله یا اولياء الله ، یا استاذنا و یا پير دستگیر ، یا غوث الاعظم ، مدد هو . . . بعد کلمه "الله" با صدای کشیده چهار ضربی (الله ، الله ، الله ، الله) صد بار و با آهنگ متوسط دو ضربی (الله ، الله) هم یکصد بار و در آخر با صدای کوتاه يك ضربی حدادی (آهنگری) صد بار بر زبان رانده میشود و سر ذاکر یا خلیفه بتنهائی چنین ادامه میدهد : "الله اکبر من کل شیء" . افضل الذکر لاله الا الله وحده لا شریک له ، له الملك و له الحمد ، یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر" و سه بار هم میگوید ، الف صلاة و سلام علیک و علی آلك و اصحابک یا رسول الله صلى الله عليه و سلم ، و آیهی شریفه "رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً و فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و قِنَا عَذَابَ النَّارِ" را تلاوت میکند و آمین میگوید و مقداری دعا و استغفار میکنند و پس از آن دستجمعی سه بار این اشعار را با صدای رسا میخوانند :

اللهم یا دائم الفضل علی البریه
یا صاحب المواهب السنیّه
یا باسط الیدین بالعطیه
یا دافع البلیا و البلیه

یا غافر الذنوب والخطیہ صلی علی محمد خیرالوری سبیه
واغفر لیلنا ربنا فی الصبح والعشیہ

بعد سه بارهم " سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظيم "
را بر زبان بیاورد و سه مرتبه هم میگوید : جزی الله عنا سیدنا محمد
صلی الله علیه و سلم بما هو اهله بطریق اول یک بار نیز استغفرالله
میگوید . پس از قرائت فاتحه دستجمعی سه بار آیهی " اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ
يُصَلُّونَ عَلٰى النَّبِيِّ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيْمًا " و این
صلوات : اللهم صلّ علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد . بعد دکل
دائ و دوائ و بارک و سلم علیه و علیهم نیز ، سه بار خوانده میشود و تهلیل
پایان مینماید .

در حالت ذکر درویش حتما " باید از حدیث پاک بوده و حتی —
الامکان دارای وضو باشد .

ذکر هرّه یا قیام — برای ذکر قیام (ایستاده) حلقه ای را تشکیل
میدهند و خلیفه یا سر ذاکر ، در وسط ایستاده ، رهبری ذکر را بعهده
میگیرد . این ذکر با آهنگ طبل و دف و شمشال (نوعی نی فلزی) همراه
است . در حین ذکر همه سرها را برهنه نموده و موهای بلند را پریشان
میکنند . البته دف با دایره که مورد استفاده ی نوازنده ها میباشد ، فیرق
دارد . زیرا در دف حلقه های فلزی تعبیه شده که برخلاف دایره —
بهنگام نواختن تولید خلسه و حزن در شنونده مینماید . طبل هم با ضرب
تفاوتش در این است که با دو عدد چوب نواخته میشود و قطر پشت و
رویش با هم برابر است و تقریبا " بصورت استوانه ای است با ارتفاع کم . در
صورتی که پشت ضرب دارای دهانه ی تنگ بازی است و از لحاظ صدا با

طبل تفاوت کلی دارد . غیر از آلاتی که نام برده شد، هرگونه آلات موسیقی دیگر را همراه با ذکر حرام میدانند .

آنچه مسلم بنظر میرسد ، ذکر بصورت کنونی که همراه با طبل و دف و نی باشد ، در صدر اسلام وجود نداشته و رواج آن بصورت فعلی از زمان عبدالقادر گیلانی و سید احمد رفاعی میباشد .

ذکر قیام در شبهای جمعه و سه شنبه انجام میگیرد . در مواقع فوق العاده در روز یا شبهای دیگر غیر از شبهای یاد شده نیز ذکر انجام میشود . رهبر ذکر پس از ستایش خدا و استمداد از او و پیغمبر و خلفای راشدین و پیران طریقت مخصوصاً "عبدالقادر گیلانی" از خلیفه استمداد نمیشود) با عبارت حی الله (زنده است خدا)، نکردستجمعی را آغاز مینماید . حی الله عدد معینی ندارد . تکرار آن بسته بطاقت درویشان و امکانات زمانی میباشد . ممکن است از نیمساعت تا دو ساعت ادامه یابد . در مرحلهی دوم کلمه "حی" در حلق بصورت گنگ ادا میشود و تنها "الله" بطور صریح و واضح بر زبان جاری میگردد . این ذکر را "غوثی" نامند . در مرحلهی سوم میگویند "حی حی حی الله" یا اینکه "حی و قیوم حی الله" ، و نیز ممکن است "حی و موجود حی الله" گفته شود ، که ادامهی آن هم از حد توانائی درویشان نمیگذرد .

در مرحلهی چهارم "دائم دائم . . ." گفته میشود که آن نیز عدد معینی ندارد . البته در این حالت ذکر بآخرین درجهی شور و جذب میرسد و صدای طبل و دف کاملاً باید با آن همراه باشد . مراحل ذکر بسته بنظر خلیفه یا سر ذاکر است که در آن تغییر دهد .

پس از پایان ذکر خلیفه یا سر ذاکر درویشها را بجلوس دعوت



شکل (۱۲) درویش در حال لیسیدن آهن گداخته

مینماید . سپس دعا و فاتحه خوانده میشود و باین ترتیب ذکر پایان —
 مییابد . گاهی اشعار و نیایشهای مذهبی بزبان کردی همراه با نواختن
 دف پیش از فاتحه یا بعد از آن ، با لحن سوزناکی توسط یک نفر خوش
 صدا خوانده میشود و نیز ممکن است شخص مزبور با لحن اندوهگینسی
 بمناجات و مدح شیخ بپردازد . اینگونه مدح و مناجات را "سوزه" میگویند
 که خواننده همراه با آن از چشم اشک فرو میبارد .

در حالتی که شور و جذبه بمرحله‌ی کمال میرسد ، درویشها
 بخوردن شیشه و سنگ و آتش و میخ و تیغ ریش تراشی و لیسیدن آهن
 گذاخته و دردست گرفتن سیمهای مثبت و منفی برق میپردازند و آهنگ
 ذکر آن نظم و ترتیب اولیه را از دست میدهد و صف بحالت پراکنده در—
 میآید . یکی از خدا ، یکی از غوث (عبدالقادر گیلانی) و دیگری از شیخ
 خود با صدای بلند استمداد میکند . جالب این است که بعد از درآوردن
 سیخ از بدن و بریده شدن گردن ، آثار زخم و بریدگی با مالیدن دست
 بر روی آن التیام مییابد . گاهی تا چند روز جای زخم التیام یافته بدون
 عفونت و یا ضرورت تزریق آمپول ضد کزاز و غیره باقی میماند .

شکل (۱۱)

چون مدتی از ذکر پراکنده گذشت ، رهبر ذکر با گفتن "اللَّهُ
 اکْبَرُ" و یا گفتن "إِلاَّ اللهُ" درویشهای مجذوب را بآرامش و سکوت دعوت
 مینماید ، ولی هستند درویشانی که پس از دعوت مزبور ، باز هم بذکر
 ادامه داده و نعره سر میدهند و ناچار آنها را گرفته و مینشانند .
 پس از پایان ذکر ، مینشینند و دعا و فاتحه میخوانند . در این

موقع همه دارای موهای آشفته و نگاههای غیرعادی هستند و دیگر از صدای طبل و دف خبری نیست. گاهی یکی از حاضران با خواندن مناجات و نثار صلوات در قالب رباعی یا دو بیتی بزبان کردی سکوت را درهم میشکند. اینک یکی از نیایشهای درویشان را بزبان کردی محض نمونه میخوانید :

گولم ده وی گول گولا و بی گه نم ره نگو به له ك چا و بی
 خه لقی مهكه احمد ناو بی سیدی عالم صلوات

یعنی گلی میخواهم گل گلاب باشد. گند مگون و چشم شهلا باشد
 اهل مکه و احمد نام باشد. برسید عالم درود باد.
 درویش بهنگام تیغ بازی و آتش خوردن، احساس درد نمیکند. بنا
 بگفته‌ی یکی از رهبران آنها، در حالت جذبه رنگ آتش بنظر درویش سبز
 مینماید و این نشانه‌ی آنست که میتواند آنرا بخورد یا به بدن بمالد.

شکل (۱۲)

اریاب طریقت کارهای خارق العاده‌ی خود را از سه مقوله بشمار
 می‌آورند : اگر بواسطه‌ی تقوای مرید باشد، "کرامت" و اگر با معاونت استا
 باشد، "معونه"، در صورتیکه هیچ کدام نباشد، یعنی درویش مقتدی
 نباشد و از استاد هم استمداد نکرده باشد "استدراج" نامیده میشود،
 یعنی با کمک شیطان ممکن میگردد.

گروهی کارهای عجیب درویشها را شعبده و جادو میدانند و
 برای اثبات ادعای خود عملیات عجیب مرتاضان هندی را مثال می‌آورند.
 درویشها در جواب میگویند : ذکر ما با نام خدا همراه است و شیطان



شکل (۱۱) درویشانی در حال تیغ بازی

نمی‌تواند در قلب کسی که نور ایمان وجود داشته باشد رسوخ نماید، و از او بهره برداری کند و نیز می‌گویند عملیات مرتاضان هندی و شعبده‌بازان محتاج تمرین و ممارست بسیاری است، که مستلزم گذشت زمان هم می‌باشد، در حالی که درویش بلافاصله بعد از بیعت و توبه بدون تمرین و تحصیل قبلی قادر با انجام کارهای عجیب می‌باشد .

نگارنده در سال ۱۳۳۱ خورشیدی ، خلیفه ابراهیم را در ده "سماقان" با نه که او هم مانند اکثر درویشان عامی و بیسواد بود ، دیدم: وی مردی بود متواضع و وارسته . خود بزراعت می‌پرداخت . با وجود اینکه از کسی توقع نداشت ، درویشها گاهی هدایائی برایش می‌آوردند . بسیاری از مارگزیده ها و زخمیان را با دعا و مالیدن آب دهان و خاک مداوا — مینمود . با چند نفری که بدیدنش زفته بودیم ، از او خواهش کردیم که تسیحش را بفشارد تا آب از آن جاری شود . وی با اکراه تسیحی را که در دست داشت فشرد و بیش از نصف استکان آب از آن جاری شد ، که حاضران آنرا بعنوان تبرک ، بسر و صورت خود مالیدند . قبلاً "هم راجع بآب جاری کردن او از تسیح ، مطالبی شنیده بودم ولی با مشاهده‌ی شخصی دریافتم که موضوع فوق واقعیت دارد . شکل (۱۳)

* * *

غیر از کردستان پیروان طریقه‌ی قادری ، در پاکستان ، هندو — ستان ، عراق و پاره ای کشورهای دیگر از جمله افریقا پراکنده اند . برادران امیدوار در سفر خود با فریقای جنوبی ، تحت تأثیر عملیات درویشهای قادریه قرار گرفته اند و در سفر نامه‌ی خویش چنین

مینویسند :

ایمان و نزدیکی بخداوند - سرانجام بشهر "کیپ تان" رسیدیم .
در اینجا نیز مانند دیگر مناطق آفریقای جنوبی ، ورود ما با سرو صدای
بسیار همراه بود و از بد و امر مورد محبت دوستان مالایایی و هندوستانی
قرار گرفتیم .

هنگامی که بدیداریکی از "خلیفه"ها رفتیم ما را با چنان گرمی
پذیرفتند که مهلت نداد از وی خواهش کنیم ، بلکه پیشنهاد کرد یک
سلسله نمایشهای اعجاب انگیز را با شرکت افراد ورزیده‌ی خود ، ترتیب
دهد . ما از فرط مسرت در پوست نمیگنجیدیم و از شدت شادمانی
میخواستیم پر در آوریم . زیرا اینها که هرگز اجازه‌ی عکسبرداری از عملیات
خود بکسی نمیدهند ، معهدا با پیشنهاد ما برای فیلمبرداری از عملیات
خود موافقت کردند . اما چون فیلمبرداری از عملیات درون اطاق با
دشواریهای بسیار روبرو میگشت ، از او خواهش کردیم نمایشهای خود را
در خارج از شهر ، در فضای باز تشکیل دهد .

روزی را که مصادف با یکی از جشنهای مذهبی بود ، انتخاب
کردیم و با دو کامیون و چند اتومبیل دیگر عازم نقطه‌ای در شصت کیلو
متری شهر "کیپ تان" شدیم . باری ما یک راست بمقابل آرامگاه یکی از
شیوخ مالایایی رفتیم که گویا دو بیست سال پیش چشم از جهان فرو بسته
است و برای تکریمش مقبره‌ی با شکوهی بنا کرده بودند که امروز زیارتگاه
مسلمانان آفریقای جنوبی است . در برابر این آرامگاه که در نقطه‌ی نسبتاً
بلند و مسلط بر دریاچه‌ی کوچکی ساخته شده بود ، اطراق کردیم .
آنها وسایل خود را مهیا کردند . جایگاهی که خلیفه در موقع



شکل (۱۳) خلیفه ابراهیم سماقان

انجام مراسم قرار میگیرد ، بصورت محرابی درآمد . روی این محراب آیات قرآن مجید حکاکی شده بود و روی میز کوتاهی که در قسمت جلو ایسن محراب قرار داشت سیخهای چنگک دار ، درفشهای لب دوز ، خنجرهای نوك تیز ، شمشیرهای درخشان و چکشهای سنگین و تعداد زیادی آهن آلات دیده میشد . خلیفه که با ریش و پشم بسیار درون محراب نشسته بود ، کاملاً "قیافه‌ی يك آهنگر را داشت و هیچ شباهتی بیک عالم روحانی در او دیده نمیشد . اما باطنا "قلب او دریای ایمان بود . ایمانی که او و پیروانش را در حالت جذب و شور از هرگزندی دور میداشت . چهل و پنج تن از مریدان ورزیده‌ی او بصورت نیمدایره روی زمین نشسته بودند و چند تن از آنها آلتی را که شبیه بدایره‌های آذریاجانی بود در دست داشتند .

پس از برگزاری نماز جماعت ، هرکسی در سر جای خود قرار گرفت . بوی سوزاندن چوب صندل فضا را پر کرده بود . این بوی عطرس آگین حس رخوت مست کننده‌ی ای بانسان میبخشید و در این هنگام تلاوت هماهنگ و دستجمعی آیات قرآن و اذکار و اوراد دیگر آغاز شد . پس از بیست دقیقه دعا خواندن ، یکی از طبالهای ورزیده ، دست نیرومندی را بر روی پوسته‌ی ضخیم طبل‌های عظیم کوبید و صداها‌ی پر شور و جذب انگیز ، از زیر پنجه‌های گرم او بیرون آمد و انعکاس آن چنان بود که مغز ما برای چند ثانیه تیر کشید .

ناگهان مشاهده کردیم که مردان در صف مقدم نیز بتبعیست از این طبال ، دایره‌ها را بدست گرفته و طبال را همراهی میکنند .^ی صحنه شور انگیزی بود . زمین و زمان بوجد آمده بود . همه چیز در حال رقص

و هیجان بود . صحنه‌یی بود که خاطره اش هرگز از برابر چشمهای ما محو نخواهد شد . چیزی نگذشت که دیدیم ضربه های وجد انگیز و جذبه آمیز طببل ها و صدای هماهنگی که از خواندن او را و اذکار آهسی سرچشمه میگرفت و همچنین استشمام اجتناب ناپذیر عطر نیرومند و مردافکن ضنندل همه را منقلب و حالی بحالی کرد .

همه مانند يك خزهی ناچیز که در مسیر آب متلاطم باین سو و آن سو کشیده میشود ، دستخوش نیروهایی بودند که فهم آن از حد وهم و تصویر بیرون است . نباید فراموش کرد که ما در عرض یکسال و نیم گردش در قاره ی عریض و طویل افریقا ، گوشه‌ایمان بانواع و اقسام ریتمهای مختلف طببل آشنا شده بود ، اما این بار در این ریتم ولوله انگیز چیز دیگری نهفته بود . صدای ارتعاش طببل آنها ، برخلاف صدای طببل سیاهان دیگر که بی هدف و خشونت بار با دستهای خود مرتب بر پوسته‌ی طببل میکوبند ، حالتی داشت که گویی با عمق روان انسان سخن میگفت و راز و نیاز میکرد . نشئه‌ی زائدالوصفی بود و در عین حال تکرار آیات آهسی ، آن چنان حالتی بر ما مستولی ساخته بود که وضع عادی نیرومندترین قهرمانان^ن خشن را نیز بر هم میزد .

این حالت را تنها مردان بزرگی چون "مولوی" درك کرده اند . او نیز در حالت "سماع" سراز پا نمیشناخت . شعر میخواند و شعیر میسرود . شعری که بهذیانهای يك آدم تبار شبیه بود ، شعری که از قلب او سرچشمه میگرفت . بر لبانش جوش میزد و زندگی را در نظر پیروانش ، بصورتی در میآورد که هنوز هم نمیتوان آنرا وصف کرد .

این حالت جذبه‌ی صوفیان ، ما را در عالمی بی‌پرواز در میآورد ،

که گفتنی نیست، بیان کردنش نیست، وصف ناپذیر است، تنها صاحبده
لانند که این جذبه و شوق را درك میکنند و لذت میبرند . . . پس از يك
ساعت که همه جا از شور و سرور پر بود، دو پسر بچه‌ی هم‌قد و قامت که
جامه‌ی سپیدی بر تن داشتند، قدم بمیدان نهادند، هر کدام از آنها
دو دشته‌ی تیز و وحشت‌انگیز در دست داشتند.

آنها باین طرف و آن طرف میرفتند و همه حرکات و سکناتشان با
آهنگ هوشربا و پر شور طبل برابری میکرد، طرز حرکات دست‌طوری بود
که حالت خوابزدگی و هیپنوتیزم بتماشاگر دست میداد، دو پسر بچه
دشته‌های تیز را بشدت و شتاب در سینه‌ی خویش فرو میکردند، امانه
خون بیرون میزد و نه‌آه از نهادشان بیرون می‌آمد، گویا با این کار—
میخواستند دیگران را در اجرای کامل نقشهای خطرناک تشجیع کنند، در
این هنگام خلیفه برخاست و چند سیخ را از گلو و صورت دو کودک عبور
داد و این وقت صحنه‌ی نمایش بمرحله‌ی مهیج خود وارد شد . . .

کاملاً مانند زورخانه‌های ایران که هر کس بنوبه‌ی خود وارد گود میشود
و بفراخور حالش عرض اندام میکند، یکی دو نفر از بزرگترهای ایشان با
تبعیت از این دو کودک، بصحنه قدم گذاشتند و بحضور خلیفه رفتند و
زانو زدند، خلیفه هم شمشیری را بوسید و بدستشان داد، در این وقت
تلاوت آیات قدری بلند تر شد و ما را بیاد آواز خواندن در اویش اینرآن
انداخت، این دو نفر شمشیرها را طوری دور سرشان میچرخاندند که
چشمهای انسان بخواب میرفت و یک مرتبه شمشیر را بشدت و حدت کامل
روی بازوی برهنه‌ی خودشان میزدند، زنانی که این سو و آن سوا ایستاد
بودند، از ترس و وحشت روی خود را برگرداندند، آن وقت دیدیم که

دو شمشیر باز ، نوک تیز شمشیر را درون حدقه‌ی چشم گذاشتند و با کمال قدرت بداخل فشار آوردند .

ما هر لحظه انتظار داشتیم که تخم چشمهایشان از حدقه بیرون آید ، لیکن بی‌نا تر شدند . در این حال یکی از فاصله پنج متری برادرم را مخاطب قرار داد و یکایک اشیاء داخل جیب او را نام برد و اظهار داشت که نور چشمش آن چنان نیرومند تر شده است که قادر بر رؤیت ما و اُجسام است . با ورد نفر بعدی بداخل معرکه ، صحنه را مهیج تریاقتم . همنه‌ی آنها از عالم مادیات که ارزش واقعی انسانیت را از بین برده است ، خارج شده بودند و در سیر و سلوک عوالم دیگری بودند ، که جز با اتکاء بیک ایمان قوی دست یافتن بآنها امکان ناپذیر است .

این نمایشگر صحنه را بیک قصا بخانه تبدیل کرد . شخص دیگری درفش قطورش را از پوست و گوشت ، یک طرف صورتش وارد کرد و یکمک چکش سنگین ، آن قدر بدرفش کوبید تا نوک درفش از گونه‌ی دیگر بیرون آمد و در داخل تخته‌یی که در سمت دیگر او نگاهداشته بودند فرو رفت . عمل دیگر این بود که درفش را داخل دهان او عبور داده و سپس بزمین میخکوبش کردند ، سپس خنجر بران را روی گردنش قرار دادند و با فشارهای تحمل ناپذیری باین طریق که سرگوسپندی را میبرند او را باین طرف و آن طرف کشیدند ، اما پس از لحظاتی چند از زمین برخاست . بدون اینکه — کوچکترین اثری بر گردنش دیده شود .

در ضمن این نمایشها من و عیسی که سخت مد هوش شده بودیم ، ناچار بودیم که بفکر کار خود نیز باشیم .

هر ضربه‌ی طبل اثر عجیبی در من میگذاشت بنحوی که در خودم

احساس شجاعت و تهور زیاد می‌کردم و لحظه‌ای بعد ایمان آوردم که اگر اینها قادر بانجام چنین کارهای محیر العقولی هستند از کجا معلوم که از من ساخته نباشد؟ با یک تصمیم آنی دوربینها را از گردن خارج کردم و بمیان این معرکه راه یافتم .

حالت خاصی بمن دست داده بود . یک احساس توصیف ناپذیر بند بند وجودم را تسخیر کرده بود . در درون خویش چیزی بین گیجی و شجاعت احساس می‌کردم . لحظه‌ای بتماشای گران اعجاب زده نگریستم و دیدم که دهانها همه تا بناگوش باز مانده است و چشمها بمیان میدان — دوخته شده است . سایه‌ی تهور و عظمت هراس آمیزی بر همه گسترده شده بود . با یک تکان پیراهن و زیر جامه را از تن در آوردم و بخلیفه گفتم اگر مسأله‌ی ایمان مطرح است . منم بحد کفایت آنرا در خود پدید آوردم . از او درخواست کردم که عین همان کارهای حیرت انگیز را روی گوشنت بدن من نیز انجام دهد .

من بی‌پروای از دیگران ، بطرف پیشخوان رفتم و دو درفش را بر — داشتم . خلیفه بر طبق معمول وردی خواند و درفش را بوسید و بمن رد کرد . من سخت بر سر غیرت افتاده بودم . هماهنگ با ضربات شورانگیز طبل درفشها را دور سر چرخاندم و با یک ضرب بشکم خود کوفتسم ، بطوریکه اثر شکافتگی باقی ماند . دوباره درفشها را در آوردم و این بار چنان سخت و محکم زدم که چند سانتیمتر در پوست و گوشت بدنم فرو رفت و نتوانستم آنرا بیرون بکشم . اما وحشت نکردم زیرا آنرا بدتر از ناراحتیهای یک عمل جراحی نمیدانستم . سرانجام برای بیرون کشیدن آن از خلیفه کمک خواستم . وقتی خلیفه را در کنار خود یافتم ، از او خواهش کردم

سیخها را در لبانم فرو برد . ناگهان خلیفه بوسیلهی تعداد زیادی از سیخها که همراه داشت ، کار خود را آغاز کرد .

در این هنگام زنان هندوستانی که از دوستان و مهمانداران – بودند ، جیغ زنان پا بفرار گذاشتند . اما خلیفه باین جنگ و گریزها اعتنا نداشت . او غرق در ایمان و احساس عظمت وجود خویش بود .

خلیفه که سیخها را که هر کدام از آنها سی و پنج سانتیمتر طول و باندازهی یک جوالدوز قطر داشتند در سرو روی من فرو کرد . قسمت تحتانی این سیخك ، علامت ماه و ستاره داشت . دو تا از این سیخها را از پوست و گوشت چهره‌ام عبور داد . هیچگونه احساس دردی نکردم . ایما تهور و هراس‌انگیزی که وجودم را بتلاطم در آورده بود ، مانند دیوار فولادین در برابر احساس درد و رنج مقاومت میکرد . هیچگونه احساس بدی نداشتم . سراسر شور و سرور و شجاعت بودم . بخلیفه گفتم :

خلیفه چرا معطلی ؟ سیخها را از حساسترین قسمتهای بدنم عبور بده اما وقتی او مرا متوجه ساخت احساس شرمندگی کردم ، زیرا تا آن لحظه متوجه نشده بودم که او سیخها را از حساسترین قسمتهای بدنم گذرانده است . وقتی بخود آمدم ، دیدم صورتم مشبك شده است . چنان مینمود که دارم از پشت پنجره‌ی سیمی دنیای خارج را مینگرم . خلیفه چند سیخ دیگر از میان پوست گردنم و لاله‌ی گوشها و میان ابروهایم گذراند و من بار دیگر درفشها را برداشتم و بآهنگ منظم و لذت افروز طبل طبالها به پایکوبی و دست افشانی و سرمستی پرداختم . اما جایز نبود که این سیخها مدتی طولانی در درون گوشت و پوست من باقی بمانند از خلیفه درخواست کردم که هر چه زودتر آنها را از آویزه ای گوشم بیرون

کشد . خون بسرعت جهش کرد و چون فواره ای روی دوشهایم سرازیر گردید ، بطوریکه شلوارم غرق در خون شد . در این لحظه خلیفه مرا مخاطب قرار داد و گفت :

دیدی گفتم ایمان تو نسبت بخداوند بحد کافی نیست . اما من که قدری نگران خونریزی شده بودم گفتم . حالا دیگر صحبت در باره ای این چیزها جایز نیست ، بهتر است هر چه زود تر از این خونریزی جلوگیری کنی . خلیفه پاسخ داد نگران نباش فرزندم ! این کار بسیار آسان است . آنوقت انگشت سبابه ای خویش را بآب دهان آلود و با متانت و تانی خاصی بمحل خونریزی نزدیک ساخت و یک آیه از کلام الله مجید خواند . بیدرتنگ خونریزی قطع شد . همه تماشاگران صحنه هاج و واج و غرق در تعجب شده بودند .

تبحر خلیفه برای جلوگیری از خونریزی ، باندازه ای است که چه بسا اتفاق افتاده مثلا سفید پوستانیکه در بیمارستان در حال احتضار هستند سرانجام دست بدامان خلیفه ها میزنند و با وجودی که سپید پوستان از دریچه ی قوانین تبعیض نژادی ، خلفا را مردم پست و فرومایه . می فرض میکنند ، معهدا خلیفه ها با یکبار لمس ، جلو خونریزی آنها را میگیرند و از خطر مرگ میرهانند .

نمایشهای محیرالعقول آنان ، همچنان ادامه داشت . رفته رفته گرمتر میشدند . خلیفه برای اینکه ما باعمالشان هر چه بیشتر اعتقاد پیدا کنیم ، مرا دعوت کرد تا با تفاق دوست دیگری دو سر شمشیر بسیار تیز و بران را نگاه داریم . این شمشیر ویژه ای اینگونه نمایشها ساخته شده بود و در دو سرش دسته های مخصوصی کار گذاشته بودند . لبه ی شمشیر

بدون اغراق تیز بود ، که بمحض کوچکترین اشارمی ممکن بود دست انسان عادی را قطع کند . در ابتدا خلیفه قسمتی از موهای دست خود را بوسیله همین شمشیر تراشید و آنگاه برای آزمایش بیشتری و اینکه امکان کوچکترین شك و تردیدی در تماشاگران باقی نگذارد ، کلم بزرگی را بایک ضربت بدونیم کرد . آنگاه خلیفه با پای عریان بر روی لبه شمشیر ایستاد و پایکوبی کرد و چنان بنظر میرسید که باقدام اول پا های او چون ساقه های نیشکر روی لبه شمشیر بدونیم میشود . سپس در حالیکه ما دو نفر شمشیر را افقی در دست نگاه داشته بودیم خلیفه با ضربت هر چه تمامتر ، بدن برهنه اش را بر لبه تیز شمشیر آویزان میکرد ، در حالیکه کوچکترین اثری روی بدن او باقی نمیگذاشت .

ما که هر لحظه انتظار قطع شدن گردن وی را داشتیم ، حتی کمترین خویریزی هم ندیدیم و آنگاه متوجه شدیم که راستی بحد کفایت ایمان نداریم ، زیرا اگر ایمان داشتیم انتظار قطره های خون را نمیکشیدیم . از آنجائیکه ناگزیر بودیم برای تماشای دومین قسمت نمایشهای اعجاب انگیز آنها ، در انتظار تاریکی شب دقیقه شماری کنیم . پس از صرف ناهار ، چندی بجزو بحث در باره علت العلل کارهای خلیفه و پیروانش پرداختیم و سرانجام پس از بررسی همی جوانب امر و محاسبی همسه ی ریزه کارها ، همچنان باین نتیجه رسیدیم که عامل مؤثر این نمایشها چیزی جز ایمان شدید و اعتقاد خلل ناپذیر نیست .

تاریکی شب فرارسیده بود چند نفر گرزهای مخصوصی که از آنها شعله های آتش باسما ن میرفت در دست گرفتند و با حرارت مسحورکننده ی دور سر بگردش در آوردند . آنها گاهی مدت دو دقیقه تمام گرزهای

مشتعل را در زیر بازوان خود نگاه میداشتند و هیچ گونه عکس‌العملی نشان نمی‌دادند، در حالیکه اگر همین شعله آتش را در زیر یک ماهی‌تابه میگرفتند روغن آنرا داغ و نیمروی خوشمزه‌یی بدست می‌آید. در نظر آنان چنین مینمود که شعله های آتش چون هوای خنکی که از دستگاه کولر بیرون میتراود فرحبختر است.

پس از چند لحظه خلیفه صورتش را داخل شعله های آتش گرفته و در حالیکه دهانرا باز کرده بود، شعله ها را فرو میبرد. سپس تعداد زیادی گرزها را روی زمین قرار دادند و خلیفه با خونسردی کامل روی شعله آتش با آرامی قدم میزد. وقتیکه از خلیفه سؤال کردیم: آیا احساس هیچگونه سوزشی میکنی یا خیر؟ وی در پاسخ گفت: آهای جوان ایرانی ایمانت بسنگر نهایی الهام نرسیده است. پدران تو در ایران دریایی از ایمان داشتند. من سرگذشت آنها را خوانده و مفتون شخصیت مولوی هستم.

در اینجا بد نیست چند سطر از سرگذشت خلیفه ها و پیروا— نشان و بنیاد و پیدایش آنان و نیز اصل و مبداء نمایشهای ایشانرا بنگاریم.

هوا داران خلیفه ها در جرگه پانصد هزار مالایایی مقیم آفریقای جنوبی هستند که سیصد سال پیش آنانرا بعنوان برده و برای انجام کارهای سنگین از مالایا بافریقای جنوبی آوردند، اما آنها آیین اسلام را همراه خویش بافریقای جنوبی بردند و وجود تبعیضهای نژادی، از ابتدا آنانرا بهم نزدیک ساخت و سرسختی آنان را در ایمان باسلام که مخالف جدی تبعیض نژادی است، دوچندان کرد و زندگی ایشان را متشکلاتر و بیوسته

— تر ساخت .

سالها قبل چند گروه چهل تا پنجاه نفری از آنها دور هم گرد آمدند و هر گروه خلیفه ای برای خود برگزیدند و برای اثبات ایمان خویش بدرگاه خدا ، دست بکارهایی زدند که امروز در سراسر افریقا بینمایشهای خلیفه مشهور است . کارهای آنها تا حدودی باعمال عجیب دراویزش سابق کردستان شباهت دارد . با این تفاوت که نمایشهای اینها ممکن است مایه‌ی شگفتی دراویش‌ایرانرا نیز فراهم سازد .

ما با چشمبندی و شعبده بازی و هیپنوتیزم سروکار نداشتیم ، آنچه آنها انجام میدادند از چشمه‌ی ایمان منشاء داشت . روانشناسان نیز ثابت کرده اند که بشر با اتکاء بقدرت ایمان در انجام هرکار دشواری توانا است .

ما در سفرهای خود بگرد جهان بارها قدرت ایمانرا برهنه و عریان بچشم دیدیم .

مبتکر اصلی نمایشهای خلیفه مردی بوده بنام "عبدالقادر" که زمانی در عربستان سعودی زندگی میکرد و عده ای نسبت بسوی حسادت کردند و چنین شایع کردند که عبدالقادر با جن و پری رابطه دارد . (۱)

(۱) سفرنامه برادران امیدوار (عیسی و عبدالله) . ص ۴۱۵ - ۴۰۶ ، چاپ دوم ، دیماه ۱۳۴۹ ، چاپخانه سپهر - تهران .

مشاهدات ابن بطوطه - ابن بطوطه جهانگرد مشهور عرب
(۱۳۰۴ - ۱۳۲۸م) هم مواردی از کارهای درویشانرا در سفرنامه خود
یادداشت نموده که عینا آنها را نقل مینماید :

قافله بمنظور خرید و فروش و تجارت ، سه روز در خارج واسط
توقف کرد و این فرصت را مغتنم شمرده بزیارت " ابوالعباس رفاعی " رفته که
در قریه ای معروف به " ام عبیده " در مسافت يك روزه از واسط قرار دارد .
من از شیخ عبدالمحسن تقاضا کردم که يك بلدچی همراه من
کند و او سه تن از اعراب " بنی اسد " را با تفاق من فرستاد و اسیبی بمن
داد . نیمروز از واسط حرکت کرده شب را در محل قبیله " بنی اسد " بسر
بردیم و روز دوم هنگام ظهر ، به " رواق " رسیدیم . " رواق " ریاط بزرگی
است که هزاران تن از دراویش در آنجا گرد آمده اند .

وصول ما به رواق مصادف بود با ورود شیخ احمد قوچک نوه ی
ابوالعباس رفاعی که از محل اقامت خود در بلاد روم ، برای زیارت گور جد
خود ، باینجا آمده و سمت شیخی رواق هم با او است . چون نماز عصر
خوانده شد ، طبلمها و دفنها را بنوا در آوردند و دراویش برقصص بتر
خواستند و پس از نماز مغرب ، بسماط بنشستند . غذا عبارت بود از نان
برنجی ، ماهی ، شیر و خرما ، و پس از غذا نماز عشا را بجای آورده -
بذکر پرداختند . شیخ احمد بر سجاده جد خود نشسته بود . سپس
سماع آغاز شد و از پیشبازهای هیزم آماده کرده بودند که در گرما گیرم
سماع ، آنرا آتش زدند و دراویش در وسط آن رفتند و برقص پرداختند .
عده ای در آتش غلط میزدند و برخی آنرا در دهان گذاشته میخوردند .
تا آتش کم کم بخاموشی گرائید و این مراسم مخصوص است بهمین دسته

از درویش که "حمدیه" نامیده میشوند و برخی از آنان مارهای بسبزرگ را گرفته ، سر آنرا بدندان از تن جدا میسازند .

در اثناء مسافرت خود در نواحی " هزارامروها " بمحلی موسوم به " افغان پور " رسیدیم که تا " دهلی " پایتخت ، هندوستان ، پنج روز راه فاصله داشت و در آنجا برکنار آبی بنام " نهرا لستور " منزل کردیم و این وقت مصادف با موسم " شکال " بود ، " شکال " باصطلاح هندیان بارانی است که در وسط تابستان میبارد و سیل از کوههای قراجیل (هیمالیا) سرازیر گشته ، در این رودخانه میریزد . هر انسان یا حیوان که از این آب بخورد مسموم میگردد . زیرا باران بر علفهای مسمومی که در کوهستان وجود دارد فرو میآید و آب رودخانه را مسموم میگرداند . چهار روز در کنار این رودخانه بودیم و کسی جرأت نمیکرد نزدیک آن برود . در این اثناء گروهی از درویش که طوقهای آهنی بر دست و گردن خود افکنند بودند آنجا آمدند . شیخ آنان مردی بود سیاه و قیرگون و آنان پیرو طریقهی " حیدریه " بودند . این گروه شب را پیش ما بسر بردند . شیخ آنان از من تقاضا کرد که قدری هیزم در اختیار آنان گذاشته شود ، تا هنگام رقص آتش برافروزند . من این کار را برای آنان انجام دادم و به والی آن نقطه که " عزیز خمار " نام داشت و داستانش را بعد ها خواهیم آورد ، تکلیف کردم که هیزم مورد درخواست آنانرا بفرستد و او در حدود ده بار هیزم فرستاد .

درویش پس از نماز خفتن (عشا) آتش افروختند و همی آن هیزمها را بتوده آتش مبدل کردند و آنگاه بسماع و رقص پرداختند و در حین سماع در آتش رفته رقص میکردند و در میان آن غلط میزدند .

شیخ در اویش پیراهنی از من خواست و من پیراهن بسیار نازک
باو دادم که وی پوشید و در میان آتش غلت خورد و آنگاه با آستینهای
خود آتش را برهم میزد که خاموش گردید و آن پیراهن را صحیح و سالم
بخود من پس داد و مرا در شگفتی فرو گذاشت. (۱)

۲۱۰ . طریقه نقشبندیه - پایه گزار طریقهی نقشبندیه ، شیخ محمد
نقشبندی بن محمد بهاء الدین بخارایی میباشد . چنین استنباط میشود
که در علوم آلهی ، مقامی شامخ و پایگاه بلندی داشته و نیز رئیس دینی و
پیشوای روحانی بشمار میرفته است . (۲)

مؤلف "نسب اویس - نسب الویس" میگوید: روش و مراسم او در تصوف
شبه مراسم و آداب "اویس قرنی" میباشد . آثار گرانبهای شیخ محمد،
بعد از خودش بقلم یکی از خلفایش موسوم به "شیخ صلاح بن مبارک" تحت
عنوان "مقامات سیدنا" در سال ۸۹۳ هجری گرد آوری شد و این کتاب
مجموعی اساس کتاب "رشحات عین الحیات" در همان سال قرار گرفت .
در این کتاب بحث مفصلی از کلمه نقشبند وجود دارد . کتاب مزبور پس
از آنکه خلاصه شد ، توسط شخصی بنام "عبدالمجید الخانی" از فارسی
بعربی ترجمه شد نام "حدائق الوردیه فی حقائق الادلة النقشبندیه"
را بر آن نهاد که در سال ۱۳۰۶ هجری در قاهره بچاپ رسید . (۳)

شیخ محمد رحمه الله ، در محرم سال ۷۱۷ در قریه ای واقع در

(۱) سفرنامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه) جلد اول، صفحه ۱۹۴ - ۱۹۲، ترجمه محمد
علی موحد چاپ دوم، انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸.

(۲-۳) تاریخ السلیمانیه و انحاءها، ص ۲۱۵.

يك فرسخی بخارا متولد شد . قبلا " نام قریه " كوشك هندوان - قصر -
العارفین " بود که بعدا به " كوشك عارفین " موسوم گردید . (۱)

سه روز از ولادت بهاء الدین محمد گذشته بود که خواجه سماسی
با جمعی از مریدان بقصر هندوان میآید ، جدش او را بنزد خواجه میبرد
تا او را برکت دهد و خواجه سماسی بهاء الدین را بفرزندی میپذیرد و
میگوید : " او فرزند ماست ، ما او را قبول کرده ایم . " و بیاران بشارت
میدهد که این فرزند مقتدای روزگار گردد . (۲)

شاه نقشبند در سن هیجده سالگی ، برای آشنائی با طریقت و
تحقیق در اصول و قواعد آن ، نزد " محمد بابا سماسی " در قریه‌ی ساماس
که در سه فرسخی بخارا واقع است روانه شد . (۳)
روش محمد بابا در تهلیل (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) گفتن و ذکر این بود
که آنها را با صدای رسا ادا نماید ولی نقشبندی طریق " علاء الدوله -
گوجدوانی " را برگزید و ادای تهلیل و اذکار را بطور آرام پسندید . ملایم
ادا کردن تهلیل و ذکر ، رأی امام شافعی رضی الله عنه در کتاب " الام " -
میباشد که بگفته خدایتعالی استناد نموده که میفرماید : " وَلَا تَجْهَرْ -
بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَأَبْتَعْ بَيْنَ ذَلِكَ سُبُلًا " (۴) صدق الله العظيم .

(۱) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ص ۲۱۵ .

(۲) قدسیه ص ۴۱ ، (کلمات بهاء الدین نقشبند) ، تالیف محمد بن محمد پارسای بخارائی
مقدمه و تصحیح از احمد طاهری عراقی ، ناشر کتابخانه طهوری ، طهران آذر ۱۳۵۴ .

(۳) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ص ۲۱۵ .

(۴) قرآن مجید ، سوره کهف ، آیه ۱۱۰ .

یعنی و بلند مکن نمازت و آهسته مکن آنرا و بجوی میانه آن طریقسی.
چنانکه بسیاری روش مزبور را انتخاب کرده و حدیث صحیحین را هم حجت
قرار داده اند که میگوید: کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم، فکنا اذا -
اشرفنا علی واد هللنا وکبرنا، وارتفعت اصواتنا، فقال النبی صلی الله
علیه و سلم: "یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لاتدعون اصما ولاغا -
ثبا . انه حکیم سمیع قریب" (۱) یعنی با پیغمبر (ص) بودیم چون
بر فراز دره ای قرار گرفتیم، تهلیل و تکبیر را آغاز نمودیم و صدایمان بلند
شد . پیغمبر فرمود: ای مردم بر نفس خویش مسلط باشید زیرا شما ناشنوا
یا غائبی را فرا نمیخوانید . بدرستی خدا دانا، شنوا و نزدیک است .

منسوبین بساماسی در مورد بلند ادا نمودن ذکر معترض بودند
و این اعتراض ناشی از سوء نیت نبود، زیرا بعدها ساماسی اعتراض آنها
را وارد دانست و دوباره روش دیگری که عبارت از آرام گفتن او را دواذکار
بود پیش گرفت. (۲)

شیخ محمد بخارایی بعد از وفات ساماسی به "سمرقند" رفت و از آنجا
روانهای بخارا شد و همانجا ازدواج کرد و بعد بآبادی زادگاهش برگشت
ولی بعد از مدت زمانی تصمیم گرفت دوباره بتحصول بپردازد . برای انجام
این منظور نزد "امیر کولال" رفت و مدت هفت سال بتحصول کمال پرداخت
دوازده سال هم در ملازمت "سلطان خلیل" بسر برد . از گفتهی ابن
بطوطه چنین بر میآید که سلطان خلیل پادشاه مقتدری بود که در سمرقند
فرمانروایی میکرد . بعد از خلع وی از سلطنت، در سال ۷۴۷ هـ شیخ

(۱ - ۲) تاریخ السلمانیه و انحاءها ص ۱۶ - ۲۱۵ .

بقریه "زوارتون" نزدیک بخارا رفت و مدت هفت سال در آنجا اقامت گزید. در خلال این مدت بخدمت انسانیت و نفع عمومی و حتی دامسداوی — پرداخت و هفت سال دیگر را نیز در ایجاد و اصلاح راهها صرف نمود^(۱) شاه نقشبند در سال ۷۹۱ هجری قمری وفات کرد آرامگاهش در "باوه دین" که دو منزل از بخارا دور است، زیارتگاه مردمان تمام نواحی حتی چین میباشد. گفته های وی بکوشش "محمد بن محمد الحافظ بخارائی" گرد آوری شده که نسخه ای از آن در موزهی بریتانیا موجود است. (۲)

"الوفسن" مستشرق دانمارکی که در خلال سالهای ۱۸۹۶ — ۱۸۹۹م در بخارا بوده است، وضعیت مزار بهاء الدین را چنین توصیف میکند: قبر بهاء الدین در گوشهی باغی است پراز درختان توت کهن و زرد آلو و در دو سوی آن مسجدی است. از کسان دیگری که در قرن نوزدهم به بخارا سفر کرده و مزار بهاء الدین را دیده اند و وصفی در بارهی آن نوشته اند یکی "آرمینیوس، وامبری A. WAMBERY" — (۱۸۳۲ — ۱۹۱۳) مستشرق و سیاح مجارستانی است و دیگر محمد معصوم نایب الصدر شیرازی (۱۲۷۰ — ۱۳۴۴) از عرفای نعمت اللهی. توصیف این دو تن کما بیش مانند الوفسن است. افزوده اند که خلقی بسیار از همه بلاد حتی از اقصی نقاط چین، زیارت بهاء الدین میآیند. رسم بخاراییان آنست که عصر هر روز چهارشنبه زیارت خواجه نقشبندی میروند و جمعی در جوار مزار مشب تا صبح بذكر و عبادت میپردازند. قبر

(۲ و ۱) همان ص ۲۱۷.

خواجه گنبد و پوششی ندارد . در جوار آن جز مسجد ، مدرسه و خانقاه
و مسافرخانه هم هست . (۱)

انتشار طریقت نقشبندیه در کردستان

مرح و عامل انتشار طریقت نقشبندی در کردستان ، "مولانا خا -
لد شماره زوری" میباشد . که طریقت مزبور را در عراق ، ایران ، ترکیه و سوریه
نیز گسترش داد .

پدر مولانا حسین (۱) نام دارد که بیکی از تیره های عشیره ی
" جاف " بنام میکائیلی در کردستان عراق منسوب است . وی در سال
۱۱۹۳ هجری قمری (۲) و بقول امین زکی در " خلاصه الکرد و کردستان "
جلد ۱ ص ۳۶۹ ، در سال ۱۱۹۲ در " قره داغ " متولد شده است .
وی مقدمات علم را از پدرش فرا گرفت . سپس نزد بعضی از مشاهیر
علمای کرد زمان خود شامل سید عبدالکریم و سید عبدالرحیم بزرنجی و
ملا صالح ترماری و شیخ عبدالله خریانی و ملا ابراهیم بیاره یی و ملا
محمود غزائی و ملا عبدالرحیم زیاری بتحصیل پرداخت . سپس بسنندج
رفت و نزد رئیس العلمای آنجا " شیخ محمد قسیم مردوخی " بتحصیل ادامه
داد تا اینکه از وی اجازه ی تدریس را دریافت نمود . بعد بسلیمانیه
بازگشت و بتدریس اشتغال ورزید .

ورود مولانا بدایره طریقت - گویند روزی " شیخ عبدالله دهلوی
" ملقب به " غلام علی " متوفی ۱۲۴۰ را در سلك یکنفر صوفی ساده بخواب
دید . شیخ عبدالله باو گفت : " ای خالد برخیز و بیزارت حج بسرو . در

(۱) به قول مجله (گلاویز) شماره ۶ - ۳ چاپ بغداد ۱۹۴۲ ، فرزند احمد بن حسین
میباشد .

(۲) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ، ص ۲۲۵ .

کعبه صوفی چون خود را خواهی دید ، گوشه عبایش را چنگ بزن و او ترا در تحقق آرزوهایت یاری خواهد کرد .^(۱) خالد باین روایا اهمیت نداد و بعد از سالها آنرا بکلی از یاد برد . روزی که بحج رفت و بکعبه رسید ، درویشی را دید و باو نزدیک شد . درویش دقیقاً " دروی نگریست و با صدای ملایم و عمیقی گفت : " ای خالد آیا خواب قدیمت را از یاد بردی؟ اگر بد هلی نروی راه رستگاریت طولانی خواهد شد . خالد از گفته وی یکه خورد و بعد از زیارت حج ، رهسپار دهلی شد ، هر چند اشکالاتی هم برای رفتنش بدانجا وجود داشت .^(۱)

بعد از زیارت حج ، در سال ۱۲۲۰ هـ به سلیمانیه مراجعت کرد . در آنجا با میرزا رحیم مشهور بدرویش محمد عظیم آبادی ، یکی از خلفای شاه عبدالله دهلوی که بسلیمانیه آمده بود ، ملاقات نمود و با هم بسفر پرناختند و در سال ۱۲۲۲ بهند رسیدند .^(۲)

در مقاله‌ی ملا محسن در شماره ۳-۶ مجله "گلاویژ" در سال ۱۹۴۲ چنین آمده :

مولانا در مسافرتش بهند ، از سنندج بهمدان و از آنجا بتهران رفت . در تهران " شیخ اسماعیل کاشی مجتهد " را ملاقات کرد و مناقشات طولانی در مسائل مذهبی و علمی با حضور طلاب شیخ بین آنها درگرفت و در نتیجه شیخ اسماعیل محکوم شد . مولانا در دهلی ضمن قصیده‌ی غزائی که سروده بجریان مناقشاتش با شیخ اسماعیل اشاره نموده است .^(۳)

(۱) الاکراد ص ۱۹۹ .

(۲) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ص ۲۲۵ .

(۳) همان ص ۲۲۶ و الشیخ معروف النودهی البرزنجی ص ۳۹۰ .

قصیده می یاد شده هفتاد و یک شعراست که ابیاتی از آن در اینجا ذکر

میشود :

حمد ا لمن قد من بالاکمال	کلمت مسافه کعبه الآمال
و من اعتوار الخط والترحال	و اراح مرکبی الطلیح من السری
و علاقه الاحباب و الاموال	نجان من قید الاقارب و الوطن
و غموم عم او خیال الخال	و هموم امهتی و حسره اخوانی
و ملامه الحساد و العذال	و مواعظ السادات و العلماء

اعنی وصال المرشد المفضال	و انالنی علی المآرب و الامانی
و هدی الخلائق بعد طول ضلال	و من نور الآفاق بعد ظلامها
من لحظه حیی الرمیم البال	اعنی غلام علی العرام الذی

نجم الهدی بدالدجی شمس التقی کنز الفیوض و خزانه الاحوال
.....

عین الشریعة معدن العرفان و الاحسان و الایقان و الافضال
.....

یا اهل مکة حوله در طائفنا و اهجر احجاز ان سمعت مقال
.....

فنسیت اصحابی علی میثاقهم و مواعدی من فرط شوق جمال
.....

قد حان حین تشرفی بوصاله من لی بشکر عطیة الایصال
یارب لا احصی ثنائک انّه سفه علی من شم ریح زوال

... ..
واجعلنی مسعودا بحسن قبوله و امتحن ما یرضیه من اعمال

... ..
فالحمد لرب الرحیم المنعم القادر المتقدس الفعال
ثم للصلاة علی الرسول المجتبی خیر الوری والصحب بعد الال

مولانا پس از ترک تهران ، از راه خرقان ، بسطام و سمنان به مشهد وارد شد و در زیارت مرقد بایزید بسطامی ، ضمن قصیده ای به فارسی وی را ستود . در مشهد هم قصیده ای در مدح حضرت رضا رضی الله عنه سروده که مطلع آن چنین است :

این بارگاه کیست که از عرش بر تراست

وز نور گنبدش همه عالم منور است .

مولانا خالد در مشهد از زخم زبان مردم آنجا بستوه میآید و از راه شهرهای هرات ، قندهار ، غزنین و کابل ، رهسپار دهلی میشود چنانکه میگوید :

خالد بیا وعزم سفر زین مقام کن برروضه رضا به دل و جان سلام کن
از گفتگوی خام روافض دلم گرفت بر بند بار و قطع سفرهای خام کن
بدعتسرای طوس نه جای اقامت است بر خیز و روی را به در پیر جام کن
از خاک قندهار و هری نیز در گذر مقصود دل چو خاص بود ترک عام کن
وز شام و مکات گره از کار وانشد من بعد صبح راه ره هند شام کن
خود را به خاکپای غلام علی " فکن محوهوای روضه دار السلام کن
در کارخواجگی همه عمرت به باد رفت خود را می به خدمت آن شه غلام کن
خالد چو هیچکس به سخن مرد ره نشد بگذر زهرچه هست سخن را تمام کن

مولانا خالد در حین اقامتش در دهلی ، بخدمت " شاه عبدالله دهلوی " میرسد و پس از ورود بدایره‌ی طریقت نقشبندیان ، بانجام مناسک نقشبندیه میپردازد ، تا جائیکه از شاه عبدالله اجازه ارشاد را دریافت میدارد . وی هر چند در خلال این مدت بطور کلی از مادیات بریده و به معنویات میپردازد ، بحدیث " حب الوطن من الایمان " هم توجه دارد و — همواره بوطن خود کردستان عشق میورزد ، که دو غزل زیر نمونه‌ای از سوز و گداز وی را در دوری از وطن نشان میدهد :

موسم عید است و ما نوید از دیدار یار
عالمی در عیش و نوش و ما دو چشم انتظار
هر کسی با یار در گشت گلستان است و من
زاشک سرخم شد کنار از داغ هجران لاله‌زار
جان نثار مقدم جانان نکرده دمبدم
چیست بهره از تفرجگاه بخت جان نثار
بی‌نوا و دل پراز خار و غریب و درد مند
دست بر دل ، سر بزانو ، چشم در ره ، دلفگار
سینه‌سوزان ، دل‌فروزان ، کوچه کوچه ، در بدر
کس می‌دادا همچو من ، آواره‌ی یار و دیار
" بکره‌جوئی شد زهرچشم روان از خون دل ^(۱)
عاقبت کردم دوا داغ فراق " سرچنار ^(۲)

(۱) به کره جو ، رودی در کردستان عراق است .

(۲) " سرچنار " بیلاقی نزدیک سلیمانیه است که کارخانه شیمانی هم در آنجا هست .

خالد اگریستی دیوانه و صحرا نورد

توکجا و کابل و غزنین و خاک قندهار

* * *

خون شد دلم نسیم صبا غمگسار شو
بردشت شهره روز^(۱) دمی رهگذار شو
رفت آنکه تا به عیش در آن بوم بگذریم
زنهار تووکیل من دلفگار شو
می بوس خاک آن چمن و بعد از آن روا
نزدیک بارگاه بت پرده دار شو
واکن به صد هزار ادب بند برقعش
حیران نقش خامه‌ی پروردگار شو
بگشا چو غنچه‌گوی گریبان سینه اش
محو صفای سینه آن گل‌عذار شو
تاری‌زچین طرهاش از لطف باز کن
گو سرجنار را که تورشک تتار شو
غم بردلم نشست چو گردون ز داغ هجر
ای چشمه‌سار چشم توهم سرجنار شو
بیکار نیست کار جهان و جهانیان
بگریز (خالد) از همه و مرد کار شو
مولانا خالد بعد از یکسال و اندی اقامت در دهلی، بسنه
(سنندج) بازگشت و بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. گروهی از جمله
شیخ محمد قسیم (استادش) گردوی جمع و در طرفتش وارد شدند. در
سال ۱۲۲۶ هـ - ۱۸۱۱ م، بسلیمانیه بازگشت. (۲) و از آنجا راهی
بغداد شد و مدت پنج ماه در تکیه قادریه بسیرو سلوک پرداخت. سپس
بار دیگر بسلیمانیه عودت نمود و بتبلیغ طریقت اشتغال ورزید. (۳)

(۱) شماره زور (شهرزور) جلگه حاصلخیزی است در غرب کوه‌های هورامان، جزو شهرستان حلبچه در کردستان عراق.

(۲) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ص ۲۲۶.

(۳) الشیخ معروف النودهی البرزنجی ص ۴۱

انتشار طریقت نقشبندیه در سلیمانیه با مخالفت " شیخ معروف نودهی " و " ملا محمد بالك " روبرو شد . آنها در مخالفت خود با مولانا چنین استدلال میکردند :

کردها جماعتی مؤمن و ساده هستند . بهمین سبب عظایائی به نقشبندیها تقدیم میدارند . آنها از این راه ثروتمند میشوند و قضایای روحانی در تنگنا و موقعیت بحرانی قرار میگیرد . فرزندان نقشبندیها بواسطه ثروت پدران در ناز و نعمت قرار گرفته و در نتیجه از خود راضی شده بخوشگذرانی و بلند پروازی میپردازند و از مبادی زندگی ساده‌آباء واجدادی خود روگردان شده و بشئون دینی باز نمیگردند و اتباع خود را بصورت برده در میآوردند . (۱)

مولانا در برابر مخالفان تاب مقاومت نیاورده ، در سال ۱۲۲۸ هـ - ۱۸۱۳ م متوجه بغداد شد و در مدرسه ای " الاحسائیه " که امروزه به تکیه‌ی خالدیه موسوم است و داود پاشا والی بغداد آنرا برایش تعمیر نموده بود بتدریس و ارشاد مریدان پرداخت . پس از چندی برجسته - ترین علما و رجال بغداد در صف مریدانش قرار گرفتند . و نیز از اطراف و اکناف برای زیارت و بیعت بوی به بغداد شتافتند و دامنه طریقتش - بهمه شهرهای عراق کشیده شد و گروه زیادی از عربها و ترکها و کردها را در برگرفت . این موضوع مصادف بود با ورود محمود پاشا پسر عبدالر - حمان پاشا امیر بابان به بغداد . امیر یاد شده چون استقبال مردم را از مولانا مشاهده نمود از وی خواهش کرد تا بسلیمانیه باز گردد . مولانا

پیشنهاد وی را پذیرفت و بسلیمانیه مراجعت کرد . در سلیمانیه خانقاه جالی برایش ساخته شد و املاک زیادی از جمله ده "کمالان" وقف آن گردید . (۱)

توجه علما و رجال سلیمانیه و مناطق مجاور بارشادات مولانا سبب حسادت گروهی از طرفداران طریقه "قادریه گردید و در نتیجه مردم بدو دسته موافق و مخالف تقسیم شدند . نظر محمود پاشا هم از وی برگشت و کم کم شایعه "نابودیش قوت گرفت . مولانا مجبور شد که صبح روز ۲۵-۱۰-۱۸۲۰ میلادی برابر سال ۱۲۳۶ هجری سلیمانیه را ترک نماید و به بغداد برود و در تکیه "خالدیه اقامت گزیند . ضمناً "شیخ عبدالله هروی را بجانیشینی خود در سلیمانیه گماشت و شیخ احمد هه ولیری (اردبیلی) - خلیفه خود را هم بشام فرستاد . شیخ احمد طریقه "نقشبندیه راد رشام رواج داد و طولی نکشید که اهالی شام درخواست نمودند که مولانا بمیان آنها برود ، همچنانکه محمود پاشا مراجعتش را بسلیمانیه درخواست نموده بود . قبل از آنهم وقتی که مولانا در بیلاقش واقع در اورامان سکونت داشت محمود پاشا از وی خواسته بود تا بسلیمانیه باز گردد . سرانجام مولانا تصمیم گرفت بشام برود و در سال ۱۲۳۸ هـ - ۱۸۲۲ م ، از طریق "دیرالزور" بدمشق رفت و مورد استقبال مردم آنجا قرار گرفت . (۲)

در شام عده ای از شعرا ، از جمله شیخ محمد بن عبداللہ الخانی شیخ شاهین العطار ، شیخ موسی السباعی ، شیخ محمد الجملة الحنفی الخلوتی و غیره او را ستودند . عده ای هم بفراگیری کتاب "شرح المنهاج"

(۱) الشیخ معروف النودهی البرزنجی صفحه ۴۱ .

(۲) همان ص ۲۲ . - ۲۰۳ -

شمس‌رملی نزد وی پرداختند . وی توانست کتاب یاد شده را ببهترین وجهی بیان نموده و ارتباطی بین گفته های دانشمندان سه گانه ، یعنی خطیب و رملی و ابن حجر برقرار نماید . (۱)

مولانا خالد سفری هم به "قدس" نمود و در سال ۱۲۴۱ — ۱۸۲۵ م برای دومین بار بحج رفت و در بازگشتش بشام ، شب جمعه ۱۴ ذی قعدة ۱۲۴۲ — ۱۸۲۶ م و بقول امین زکی در مشاهیر الکرد و کردستان ج ۱ ص ۱۹۲ بیست و هشتم شوال ۱۲۴۶ در شهر دمشق بمرض طاعون درگذشت .

تذکره نویسان ماده تاریخش را "مغرب" ثبت کرده اند . (۲)
در رثای مولانا خالد دهها نفر ادیب چون شیخ محمد امین — بن عابدین ، شیخ داود بغدادی ، سید جواد سیاه پوش ، سید محمود آلوسی ، عبداللطیف مشهور باین چادرچی و شیخ اسمعیل هه نارانی قصائدی سروده اند . (۳)

در اواخر تیرماه ۱۳۵۶ هجری شمسی در دمشق بزیارت مقبره مولانا خالد رفتم . مقبره اش در محله صالحیه یا حی الاکراد (محله کرد - ها) در جنوب شهر قرار دارد . حی الاکراد مشرف بتمام شهر دمشق است . گوئی خانه ها بکوه چنگ انداخته اند . میگفتند تمام ساکنان حی الاکراد کرد هستند . زبان آنها کردی سورانی میباشد .
اطراف مزار مولانا گورستان است که گنبد سبز آن در وسط

(۱) همان ص ۴۲ .

(۲ و ۳) همان ص ۳ — ۴۲ .



شکل (۱۴) آرامگاه مولانا خالد در (حی الاکراد) دمشق



گورستان خود نمائی میکند . آرامگاه و تکیهء مجاور آن که روبشمال است بدستور سلطان عبدالمجید خان عثمانی بنا شده و سپس نجیب پاشا والی شام آنرا مرمت نموده است . شکل (۱۴)

* * *

خواستم مراسم ختمه‌ی صوفیان نقشبندی دمشق را از نزدیک ببینم . زکریا نام خادم تکیه و آرامگاه مولانا که بقول خودش اجدادش از کرده‌های ترکیه بوده اند ، گفت روزهای دوشنبه بعد از نماز صبح صوفیان نقشبندی که رهبرشان "شیخ احمد کفتارو" مفتی شام میباشد ، در اینجا جمع میشوند و بذکر میپردازند .

روز دوشنبه ۲۷ / ۴ / ۵۶ ، بار دیگر بتکیه‌ی مولانا رفتم . شیخ احمد کفتارو که او هم از کرده‌های سوریه میباشد ، نتوانسته بود بیاید و بجایش یکنفر روحانی دیگر که سنش حدود هشتاد را نشان میداد ، آمد و با حاضران که عده شان در حدود بیست نفر بود ، مراسم ختمه را که شبیه ختمه‌ی صوفیان نقشبندی در کردستان بود ، انجام دادند با این تفاوت که یادی هم از ولادت حضرت رسول (ص) نمودند و مناجاتی نیز توسط دوسه نفر خوش الحان خوانده شد . پس از پایان مراسم مقداری نان سوخاری و نقل و شوکولات روی سفره چیدند که با چای صرف شد .

از تعداد مریدان شیخ احمد کفتارو در شام پرسیدم ، گفتند در حدود چهل هزار مرید دارد . این آمار کمی برایم اغراق آمیز می نمود زیرا چگونه ممکن است کسی چهل هزار مرید داشته باشد ولی در مجلس ختمه فقط بیست نفر حضور یابند .

باید اضافه نمایم که مزار و تکیه‌ی مولانا خالد مفروش بود و افرادی را میدیدم که برای خواندن فاتحه و نذر و نیاز بداخل آرامگاه میرفتند . آثار مولانا - مولانا خالد آثاری از خود باقی گذاشته که ذیلاً بمعرفی آنها میپردازد :

- ۱- تعلیقاتی بر "خیالی" و "عبدالحکیم خیالی" در علم کلام . چاپ استانبول ۱۳۰۷ هـ - ۱۸۸۹ م .
- ۲- العقد الجوهری ، درباره فرق ما تریدی و اشعری ، که عبدالحمید خریوطی آنرا شرح داده و نام "السمط العبقری فی العقد - الجوهری" بر آن نهاده ، همچنین ابراهیم فصیح الحیدری البغدادی ، بر آن شرحی نوشته است .
- ۳- شرحی بر "اطباق الذهب" جارا لله زمخشری ، بفارسی .
- ۴- شرحی بر "مقامات حریری" ، بفارسی .
- ۵- شرحی بر کتاب "جمع الفوائد" ، من جامع الاصول و مجمع - الفوائد" ، تألیف محمد بن سلیمان المغربی .
- ۶- حاشیه بر کتاب "نهایه الرملی فی فقه الشافعی" راجع بجمعه در دو جلد .
- ۷- شرحی بر "عقائد العضدیه" .
- ۸- رساله ای در عبادات .
- ۹- دو حاشیه در علم نحو بر "تتمه سیالکوتی" بر حاشیه های عبدالغفور لاری که او هم بر شرح جامی روی کافیه ابن حاجب نوشته
- ۱۰- دیوان شعر بکردی ، فارسی و عربی . چاپ استانبول ۱۲۶۰-۱۸۴۴ م .

- ۱۱- جالبه الاكدار، فی تقلبات الامصار .
- ۱۲- شرحی بر حدیث ایمان ، بنام "فرائد الفوائد" بفارسی .
- ۱۳- جلاء الاكدار، والسيف البتار، بالصلاة على النبي المختار
که در آن از شهدای بدر یاد نموده است .
- ۱۴- رساله ای در آداب ذکر نقشبندیه .
- ۱۵- رساله ای در آداب مرید با شیخ خویش چاپ قازان روسیه
- ۱۶- رساله ای در اثبات رابطه ، که با رساله‌ی شماره ۱۴
در کتاب "بغیة الواحد" چاپ شده .
- ۱۷- مکاتباتش بعربی ، که در یک مجلد توسط شیخ احمد صاحب
جمع آوری شده .
- ۱۸- مکاتباتش بفارسی ، که نزد صاحب کتابخانه "انوار القدر" —
سیه" و شیخ اسعد صاحب موجود است .
- در باره فضائل و مناقب مولانا خالد کتابهایی نوشته شده ، که
اهم آنها از این قرار است :
- ۱- اصفی الموارد ، فی سلسال احوال الامام خالد ، از شیخ
عثمان ابن سند الوائلی النجدی .
- ۲- الفیض الوارد ، علی روضة مرثیه مولانا خالد ، از مفسر بزرگ
ابی الثناء محمود الآلوسی . چاپ کستلیه ، ۱۲۷۸ هـ .
- ۳- المجد النالد ، فی مناقب مولانا خالد . به قلم ابراهیم —
الفصیح الحیدری بغدادی . چاپ استانبول ۱۲۹۲ هـ .
- ۴- سل الحسام الهندی ، لنصرت المولانا خالد النقشبندی . از
محمد امین مشهور بابن عابدین ، چاپ دمشق ۱۳۰۱ هـ .

- ۵- الاساور العسجدیه ، فی المآثر الخالديه . از شیخ حسین بن احمد البصرى الد سورى .
- ۶- الحدیقة النديه والبهجة . الخالديه . از محمد بن سلیمان الحنفی البغدادی .
- ۷- النشراوردی ، باخبار المولانا خالد النقشبندی الکردی . - بقلم ابی بکر بن محمد الحنفی الاحسائی . موجود در مدیریت اوقات بغداد . بشمار ۴۸۲۶ .
- ۸- القول الصواب ، برد ما سمی بتحریر الخطاب . نوشته نهی محمد امین مفتی حله .
- ۹- السهم الصائب ، لمن سمی الصالح بالمبتدع الکنازین : از محمد امین سویدی بغدادی .
- ۱۰- البهجة السنيه ، فی آداب طریقه الخالديه . از شیخ عبدالله الخانی . که در سال ۱۳۰۳ هـ بچاپ رسیده .
- ۱۱- حصول الانس ، فی انتقال حضرت مولانا خالد ، الی حضرت القدس . نوشته سید اسماعیل الغزى العامری ، مفتی شام در دمشق .
- ۱۲- ریاض المشتاقین ، فی مناقب مولانا خالد ضیاء الدین . بقلم ملا حامد بیاره یی موجود در کتابخانه بیاره .
- ۱۳- مسلئ الواجد ، ومثیرالنواجد ، فی تشطیر مرثیه مولانا خالد . از شیخ داود بن سلیمان بن جرجیس . نسخه آن در اوقات بغداد بشماره ۵۷۶۵ موجود است .
- ۱۴- بغیة الواجد ، فی مکتوبات حضرت مولانا خالد . از شیخ اسعد صاحب . دمشق ۱۳۳۴ هـ .

- ١٥- الفيوضات الخالديه . از شيخ محمد اسعد صاحب زاده .
- ١٦- جمع القلائد و مجمع الشوارد ، فى فرائد حضرت مولانا خالد . از محمد اسعد صاحب زاده .
- ١٧- الرحمت الهابطه ، فى ذكر اسم الذات و الرباطه . از حسين بن احمد الدسورى .
- ١٨- الحدائق الوردية . از عبدالمجيد بن محمد الخانى .
- الخالدى النقشبندى .
- ١٩- الانوار القدسيه ، فى مناقب السادة النقشبنديه . از محمد بن الرخاوى . چاپ مصر ، ١٣٤٤هـ - ١٩٢٥م .
- ٢٠- نورالهدايت و العرفان ، فى رابطة و التوجه و ختم الخواجهگان . محمد اسعد صاحب زاده ، چاپ مصر ١٣٤٤هـ - ١٩٢٥م .
- در کتابهاى تاريخ و شرح حال و دايرة المعارفها هم از مولانا خالد نام برده شده كه اهم آنها از اين قرار است :
- كتاب جامع كرامات اولياء از شيخ يوسف بن اسماعيل نبهانى ،
- الاعلام : خيرالدين زرکلى ، نشوة المدام و غرائب الاغتراب : ابى الثناء الآلوسى ، عنوان المجد : ابراهيم فصيح حيدرى ، قاموس الاعلام :
- شمس الدين سامى ، المسك الازفر فى علماء القرن الثالث عشر : محمود شكرى الآلوسى ، سعادته الابديه فى ما جاء به النقشبنديه و الحدائق - الوردية فى حقائق اجلاء النقشبنديه : عبدالحميد بن محمد الخانى ،
- معجم المؤلفين : عمر رضا كحاله ، منتخبات التواريخ لدمشقى : تقى - الحصنى ، مقامات السعديه : شيخ محمد مظهر المعصومى ، قافله : استاد محمود العبطه ، مشاهير الشرق فى القرن التاسع عشر : جرجى زيدان ،

هدیه العارفین فی اسماء المؤلفین : اسماعیل پاشا بغدادی بابانی ،
 معجم المطبوعات العربیه : یوسف الیاس سرکیس ، حدیقه الاولیاء :
 خواجه زاداه احمد حلمی ، الکشاف فی مخطوطات خزائن الاوقاف : دکتبر
 محمد اسعد طلّس ، مطالع السعود : شیخ عثمان بن سند ، تنویر القلوب :
 شیخ محمد امین کردی اربلی (هه ولیری) ، حسبحال السالك : احمد
 شوکت ، التراث الروحی : شیخ محمد عبدالمنعم الخفاجی ، مجمع الادبایه
 خانم مستوره کردستانی ، التعریف : شیخ محمد قزلجی ، خلاصه تاریخ
 الكرد و کردستان و تاریخ السلیمانیه و انحاءها : محمد امین زکی ،
 الاکراد فی بهدینان : انور مائی ، مفتی زهاوی از شیخ محمد خال وده -
 ها کتاب دیگر . (۱)

خلفای مولانا خالد - افراد برجسته‌ی زیادی توسط مولانا
 خالد بعنوان خلیفه ممالک اسلامی برای ترویج طریقه‌ی نقشبندیه برگزیده
 شده اند ، از این قبیل :

شیخ عبدالقادر شمزینی که در سال ۱۲۲۹هـ - ۱۸۱۴م ، در -
 بغداد بحضور مولانا رسیده است . سید طه نهری ، ملا عبدالله بن ملا
 عبدالرحمن جلی که در سال ۱۲۳۳هـ - ۱۸۱۷م مولانا را ملاقات نموده ،
 شیخ عبدالله ارزنجانی مکی خلیفه در مکه ، شیخ خالد کردی در مدینه ،
 ملا مصطفی بن علامه جلال الدین گلعنبری ، شیخ عبدالفتاح عقراوی -
 متوفی (۱۲۸۶هـ - ۱۸۶۹م) ، سید احمد سردار بزرنجی سرگلوسی ،
 ملا احمد کردی هکاری ، شیخ عبدالرحمن کردی مقیم دمشق ، شیخ محمود

(۱) همان کتاب ص ۶ - ۴۳ .

بن عمر سوسی در عمادیه ، شیخ عبدالله فردی در بیت المقدس ، شیخ عبدالقادر برزنجی سرگلیوی در مدینه منوره ، شیخ احمد قسطنونی ، شیخ اسماعیل هه نارانی در شام ، شیخ عبدالله هروی که در سلیمانیه بحضور مولانا رسیده ، شیخ محمد ناصح ، شیخ محمد صالح امام شافعیه در حرم مکه شریف ، شیخ محمود افندی گیلانی نقیب بغداد ، ملا رسول سا - بلاخی ، حاجی حسین افندی خلیفه در ملاطیه ترکیه ، شیخ احمد بن سلیمان طرابلسی الاروادی که در دمشق بحضور مولانا رسیده ، شیخ اسماعیل برزنجی کونه کوتری ، شیخ محمد حافظ اورقلی رهاوی ، شیخ اسماعیل شیروانی در شیروانه نزدیک بادکوبه که در سلیمانیه با مولانا آشنا شده (شیروانه اکنون به کیروف آباد موسوم است) وی در سنال ۱۲۷۷هـ - ۱۸۶۰م وفات کرده ، شیخ محمد فراقی کردی متوفی ۱۲۸۲هـ - ۱۸۶۹م در دیار بکر کردستان ترکیه ، شیخ اغریبوزی در ازمیر ، شیخ عبیدالله حیدری مفتی حنفیه و شافعیه در بغداد ، شیخ عبدالغفور مشاهدی بغدادی ، شیخ محمد مجذوب عمادی ، شیخ خالد جزیری در - دیار بکر ، شیخ اسماعیل بصری ، شیخ عثمان سراج الدین تویله یسی . متوفی ۱۲۸۳هـ - ۱۸۶۶م ، ملا غفور کرکوکلی ، شیخ محمد بن سلیمان صاحب کتاب الحدیقه الندیبه ، شیخ محمود مصاحب ، ملا موسی جبوری ، ملا ابوبکر بغدادی ، ملا هدایت الله هه ولیری ، شیخ معروف تکریتی عراقی ، شیخ طاهر عقراوی ، شیخ ملا ابوبکر کرد گلالی صاحب صفوۃ التفاسیر که بدمشق رفت ، شیخ مسعود آمدی ، شیخ احمد هه ولیری ، شیخ محمد جدید خلیفه در بغداد ، شیخ عبدالقادر دیملانی ، شیخ محمد عاشق ، شیخ محمد قرمشلی بزرگ شافعیها در دیار بکر ، شیخ ملا

خالد کردی در مسجد سوئیه ، شیخ حسن قوزانی ،
شیخ احمد سمین مدرس اعظمیه ، شیخ علی بالولی ، ملا-
محمد قزلری ، شیخ عباس کرکوکلی ، شیخ محمد هراتی
و خواجه عمر راسم افندی .

مریدان نامدار مولانا خالد - مریدان مولانا خالد همه در فضل

و تقوی زبانزد خاص و عام بوده اند که مشهورترین آنها عبارتند از :
علامه شیخ محمد قسیم سنندجی ، عمر افندی غزی ، مفتی شافعیه رد مشق ،
محدث نامی عبدالرحمن کزبری ، شیخ عبدالرحمن طیبی ، علامه محمد
اسعد صدراالدین حیدری مفتی حنیفه بغداد ، عبدالله پاشا حاکم عکا
در فلسطین ، مکی زاده مصطفی عاصم افندی شیخ الاسلام ، علامه سید
عبدالقادر حیدری قاضی بصره ، شیخ شامل داغستانی ، شیخ خوزی ،
داود پاشا والی بغداد ، سید راغب افندی ، نجیب پاشا والی شام ،
عینی افندی ، سید عبدالعزیز افندی گیلانی نقیب بغداد ، حاج ولی -
الدین پاشا والی سوریه ، علامه سید عبدالسلام حیدری مفتی شافعیه
بغداد ، سید عبدالرزاق حیدری ، سید عیسی بن سید عبدالسلام
حیدری ، سید فضل الله و سید صبغة الله حیدری ، سید عبدالحلیم
حیدری ، سید ابراهیم بن سید محمد حیدری ، سید عبدالقادر صدقی
حیدری ، شیخ عبدالرحمن روزبهانی ، سید محمد طاهر افندی حسینی
مفتی قدس ، شیخ ابوالخیر دیار بکری ، سید محمد اسعد افندی مشهور
به ابن نائب ، شیخ صالح عجلونی مشهور به ابی الفتح ، سید محمد
افندی جندی مفتی مرآة النعمان در حلب ، شیخ عمر مجتهد دمشقی ،
سید خلیل افندی سمین نقیب اشراف طرابلس شام ، حسن افندی تقی -

الدین حسینی مفتی دمشق و حاجی بگ یکی از افراد سرشناس سلیمانیه^(۱) آشتی شیخ معروف نودهی و مولانا — همچنانکه در صفحات پیش اشاره شد ، مولانا خالد بهنگام بازگشت از هندوستان و ترویج طریقت نقشبندیه ، با مخالفت‌هایی روبرو شد . از جمله شیخ معروف نودهی که مردی فاضل و منزوی بود ، تحت تأثیر مخالفان مولانا قرار گرفته ، علیه وی بمخالفت برخاست . تا جائیکه مولانا را کافر و دروغگو نامید و در منظومه ای چنین نوشت :

وضعته هدیة الطلاب تکفرة لخالد الکذاب

بعد از مهاجرت دوم مولانا به بغداد ، شیخ معروف نامه ای تحت عنوان "تحریر الخطاب" در تکفیر وی ، بوالی بغداد نوشت . بدستور والی کتبا "بنامه" شیخ معروف جواب رد داده شد . افراد دیگری هم نامه هائی در رد "تحریر الخطاب" نوشتند .

سرانجام شیخ معروف حقیقت را درک نمود و متوجه شد که دشمنان مولانا حقیقت را وارونه جلوه داده اند . این بود که برای رفع سوء تفاهم و آشتی با مولانا ، ملا حسین قاضی مشهور به ابن ملا جامی و سید اسماعیل برزنجی را نزد او فرستاد . مولانا خالد از پیشنهاد مزبور استقبال نمود و در نامه ای بشیخ معروف چنین نوشت :

"بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله حق حمده ، والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وعلى آله وصحبه . من العبد المسكين ، — والفقير المستكين إلى سیدی الجامع لشرفی الفضل والادب ، الحائز —

(۱) همان ص ۵۱ — ۴۹ .

لكرامتى الحسب والنسب، سيدنا و مولانا السيد معروف، سامحه بفضله
الكريم الرؤوف.

و بعد فقد بلغنى ما اوصيتم به الاخ الملا حسين القاضى وامر—
تموه بتبليغه الينا من حسن العبارات و لطائف الاشارات، ثم ما القيتموه
مع قرّة عينى العالم الفاضل السيد اسماعيل من مكارم الاخلاق و الاشتياق
الى التلاق و اظهار الاسف على ما صدر منكم فى حق الفقير على سبيل—
الاتفاق، بسعاية ارباب الاغراض و اهل الشقاق، و الاعتذار عن جميع
ما جرى به البراع، فى رسالتكم المعهودة الناشئة عن تقليد الوشاة و عن
عدم الاطلاع المهيجة عند بعض عوام المريدين لفرط الوحشة النزاع الحا—
كمة على هذا المسكين بامور تنبوعن استماعها الاسماع، من استحلال
المحرم و الكلمات الدالة على الكفر و داعية الاستيلاء على البقاع و غير ذلك
مما يليق بشان الاغاد و الرعا، و تفصيله لا يخفى على ذهنكم الوقاد و—
طبعكم النقاد، و انى لبرئى مما نسبتم من فنون المثالب و الفساد و الافساد
وامرتم السيد المذكوران يستكتبنى ألوكّة تطبق ببراءة ذمتكم عن جميع ما
صدر و غير، و جرى به القلم بمقتضى القضاء و القدر، لتصير مفتاحا لا بواب
الائتلاف و مصباحا لديا جبر المرء و الخلاف و بلغنى من السفيري—
المذكورين تصميمكم على الامساك فيما بعد عن امثال ما مضى من النزاع و
المنافرة بالمفاكهة و المساومة، فسرتنى هذه الحكاية غاية المسره، و حمدت
الله تعالى على هذه النعمة المرة بعد المره، شكرا لمن بدل الشقاق—
بالاتفاق، و هيا اسباب الوصال بعد طول الفراق، أدامنا الله تعالى على
هذه النيه، و أتم لنا بمنه هاتيك الامنيه.

ثم الامر بارسال المكتوب، امثلناه و هو احسن مطلوب، و نريد

جوابه علی ابلغ اسلوب ، و أما الابرء فهو یصدر منی لیلا و نهارا ، و —
افصحت به فی المحافل جهارا ، كما قرع سمعکم مرارا ، و اما حب الالتمامو
ترك الخلاف فأمر یشتاق الیه اهل الانصاف ، فكیف بمن یدعی له قدم فی
طریق التصوف و لو بالجفاف .

ولا یخفی علیکم ان السبب الاصلی لهذه الوحشة انما هو ترك —
التردد و تقلید أقا و یل الناس، فان صح ما بلغنی عنکم فعلیکم بالاعراض
عن الكلمات المؤدیة الی الشك و الوسواس، فان احوال اهل الفقر و راء
العقل و العلم لا یدرك بالقیاس، و بعد اللتیا و التي یضمن لك هذا
المسکین — ان ثبت قدمك ، و ما طغی قلمك بعد الیوم — ان ترى نتایج
لا یحمل اكثرها السفیر ، و تزید علی حوصله التقرير و التحریر .

و من بعد هذا ما تدق صفاته و ما کتمه احظی لدی و اجعل
و السلام علیکم و رحمت الله و بركاته . (۱)

ترجمه — بنام خداوند بخشنده مهربان . ستایش خدای را به که
سزاوار آنست . و درود و سلام بر بهترین مردمان ، محمد و آل و اصحا —
بش . نامه ای است از بنده ای مسکین و فقیر نیازمند بدارنده فضل و ادب
و صاحب حسب و نسب سرور ما جناب سید معروف ، با طلب بخشایش او
از خداوند مهربان .

باری پیام دلنشین شما را توسط برادری ملا حسین قاضی و نور
چشمی سید اسماعیل دریافت نمودم . این پیام از علاقه شما بدوستی و
اظهار تأسف از رفتار گذشته ات حکایت میکند که به تحریک افراد مغرض

(۱) الشیخ معروف النودهی البرزنجی ص ۵۳ .

و تفرقه انداز انجام گردیده و نیز شامل معذرتخواهی است از نامه ای که قبلاً "با سعایت اشخاص پست و سبکسر علیه من نوشته و در آن مرا بحلال شمردن محرمات و کفر و دست اندازی با ماکن متبرکه و بسیار کارهای دیگری که در خور هیچ انسان ابله و بی ارزشی نمی باشد ، متهم نموده بودی ، که شرح آن از دیده ی تیز بین و طبع مو شکافت پوشیده نیست . ولی من از همه ی آن فساد و عیب و توطئه چینی بری هستم و بسید مذکور فرموده ای که بمنظور براءت ذمه شما ، از آنچه بوقوع پیوسته است و به مقتضای قضا و قدر به رشتهء تحریر در آمده ، نامه ای بمن بنویسد تا کلیدی باشد برای گشودن در اتحاد و چراغی برای روشن کردن — تاریکیهای جدال و ستیز . همچنین از تصمیم شما دایر بر خود داری از ادامه ی کارهاییکه منجر بنزاع و کینه توزی میشد آگاهی یافتم و اطلاع حاصل نمودم که مایل هستی دشمنی و جدایی جای خود را بدوستی و اتحاد بدهد . از این موهبت هر چه بیشتر شاد شدم و خدا را شکر نمودم و سپاسگزارم از کسی که پراکندگی را بیگانگی تبدیل نمود و وسیله ی وصال را بعد از جدایی طولانی فراهم کرد . خداوند ما را در ادامه ی چنین نیت و روشی موفق بدارد و بمقصود برساند .

راجع بنوشتن نامه فرموده ای ، این بهترین پیشنهاد است ، سعی مینمایم که آنرا بنیکوترین وجهی بنویسم . و اینکه از من خواسته ای که حلالت کنم ، شاید شنیده باشی که در هر زمان و مکانی صراحتاً "ترا بخشیده و حلال مینمایم .

در مورد سازش و برقراری دوستی ، این کاری است که هر با انصافی بآن علاقه دارد ، چه اینکه کسی خود را هر چند بدروغ هم باشد

اهل تصوف بدانند ، و میدانی که علت اصلی این جدایی میان ما ، توجه
بگفته های اشخاص نفاق افکن است .

خواهشمندم اگر بیانات تردید آمیز و پرسوسه ای را که نسبت
بمن ایراد نموده ای صحت دارد ، از ادامه آن خود داری کن چون
رفتار اهل فقر ماورای عقل و علم است و با قیاس درک نمیشود .

با این تفصیل اگر ثابت قدم باشی و بعد از این جلو قلم خود را
بگیری نتیجه ای از آن میگیری که حمل آن از عهده ی قاصد خارج است و
زبان از گفتن و قلم از نوشتنش عاجز . و چیزهای دیگری هم هست ، که
بیان آنها محتاج بدقت است و چیزهایی هم که نا گفتنش بهتر . سلام و
رحمت و برکت های خدا بر شما باد .

شیخ عثمان توپله یی - لقب شیخ عثمان "سراج الدین" است . وی
از خلفای مولانا خالد می باشد . در سال ۱۱۸۹ هجری قمری (بقول
نویسنده کتاب مواهب السرمديه ص ۲۸۱ در سال ۱۱۹۵) در قریه ^(۱) توپله
از توابع شهرستان حلبجه کردستان عراق تولد یافته . در زمان او طریقت
نقشبندیه در انحاء سلیمانیه و کردستان ایران توسعه یافت . اکثر
زندگانی شیخ سراج الدین صرف موعظه و ارشاد دینی گردید . در سال ۱۲۸۴
(و بگفته تاریخ مردوخ جلد اول ص ۱۹۹ سیزدهم شوال ۱۲۸۳) وفات
یافت . (۲)

شیخ محمد توپله یی - لقب شیخ محمد بهاء الدین و ارشد فرزندان شیخ

(۱) توپله در لغت کردی یعنی پهبانی .

(۲ -) تاریخ السلیمانیه و انحاءها ص ۲۳۰ .

سراج الدین است . در سال ۱۲۳۵ در "تویله" بدنیا آمد و در همانجا
بتحصیل پرداخت . سپس از طرف پدر اجازه ی ارشاد یافت . بعد از فوت
پدرش خلیفه و جانشین وی گردید و بوعظ و ارشاد مردم پرداخت . مدت
ارشادش چهارده سال طول کشید . او دارای علاقه ی زیادی بعلم و ادب
بود . اشعاری بکردی و فارسی و عربی دارد . در شب جمعه چهارم ربیع
الاول ۱۲۸۹ ، در زادگاهش بدرود حیات گفت . (۱)

شیخ عمر تویلمی (۲) _ شیخ عمر ملقب به "ضیاءالدین" است .
او برادر کوچک شیخ محمد بهاءالدین و فرزند شیخ سراج الدین میباشد
در سال ۱۲۵۵ بدنیا آمد . اجازه ارشاد را از برادر بزرگش دریافت
نمود . در قره یی "بیارة نزدیک" تویله" خانقاهی ساخت و بارشهاد
مشغول شد . او علاوه بر زهد و تقوی ، ادیبی برجسته و سخنرانی آگاه
بود ، بدین سبب عشق و علاقه ی زیادی بعلم و علما داشت و خانقاهش
کانون وعظ و ارشاد بشمار میرفت ، از طرفی مدرسه ی علمیه هم بود و بیشتر
اوقات در حدود یکصد نفر طلبه در آنجا تحصیل مینمودند .

شیخ عمر در سال ۱۳۱۸ دارفانی را وداع گفت . میگویند که از
نوشتن مطالب طولانی و خسته کننده اکراه داشت . نامه هایش در ارباب
خرد اثر میگذاشت و این نامه ی جالبی است که در جواب " شیخ حسن قه
ره چیواری" (۳) نوشته که از وی خواسته بود از طریقت نقشبندیه دست

(۱) - تاریخ السلیمانیه و انحاءها ص ۲۳۰ .

(۲) همان ص ۲۳۱ .

(۳) شیخ حسن قهره چیواری از اجله ی مشایخ طریقه ی قادریه در کردستان عراق پیش از
جنگ جهانی اول بوده است . گویند هر روز در رکعت آخر نماز صبح ، تمام سوره بقره را
خوانده است .

برداشته و بطریقه‌ی قادریه برهبری او بییوندد . اینک متن نامه : "روی — الحسن عن ابی الحسن عن جد الحسن ، ان من احسن الحسن ، الخلق — الحسن " عمر " .

بعد از شیخ محمد (بهاء الدین) ، شیخ حسام الدین بارشاد پرداخت . شیخ نجم الدین و شیخ علاء الدین پسران شیخ عمر (ضیاء — الدین) بودند . شیخ علاء الدین هم ارشاد مینموده است .
مرشد کنونی طریقه‌ی نقشبندیه — مرشد کنونی طریقه‌ی نقشبندیه در کردستان شیخ عثمان (سراج الدین دوم) فرزند شیخ علاء الدین میباشد . وی در " صفی آباد " جوانرو ، متولد شده . نامبرده تا سال ۱۹۵۸ م که عراق بجمهوری تبدیل شد ، در " تیاره " ارشاد مینمود ولی از آن سال به بعد بایران پناهنده شد و در آبادی " دوروه " مریوان ارشاد را از سرگرفت .

شیخ عثمان بکردی و فارسی و عربی سخن میگوید و مینویسند . طبع شعر هم دارد و در امور پزشکی و کشاورزی صاحب نظر است . غیر از کردستان ، مریدانی در ایران و عراق و لبنان و سوریه و بسیاری از بلاد اسلامی دارد .

خاندانهای دیگر طریقه نقشبندیه :

۱- خاندانهای نه‌ریه — نه‌ریه یا شمزینان ، جزء کردستان ترکیه میباشد . اکنون مرکز این خاندان " دزه ترگه ور " است . بزرگ و سرپرست آن اخویرا " حاج سید عبدالله افندی گیلانی زاده بود (۱) ، که در سال

(۱) منظومه کردی شیخ صنمان ، ص ۱۵ .

۱۳۴۶ هجری شمسی در رضائیه وفات کرد . وی در مدینه منوره تولد یافته بود . سید عبدالله افندی از وطن دوستان بنام کرد بشمار میرفست . فرزندش سید عزیز هم مورد احترام مردم است .

۲- خاندان شیخ برهان- محل ارشاد آنها در سالهای اخیر به ده "خانقاه" نزدیک بوکان انتقال یافته بود . بزرگ این خاندان شیخ محمد بود که چند سال پیش وفات نمود . گویا وصیت کرده که بعد از خودش جانشینی ندارد .

۳- خاندان تویله- مرکز این خاندان "تویله" میباشد که در سیر حد ایران و عراق در خاک هورامان (اورامان) واقع است . بزرگ و سرپرست خاندان مزبور ، اخیراً "شیخ بهاء الدین بود . (۱)

۴- خاندان شیخ عبیدالله- مرکز این خاندان "زینوی شیخی" مهاباد میباشد . بزرگ این خاندان شیخ محمد صدیق است . (۲)

۵- در آگری و زیبار واقع در کردستان عراق دو خاندان از شیوخ نقشبندی وجود دارد ، یکی از آنها خاندان شیخ عبدالسلام بارزانی است که در خلال جنگ جهانی اول ، فرزندانش توسط ترکهای عثمانی کشته شدند و دیگری خاندان مقیم در ده "بوجلی" است که شیخ بدیع پسر شیخ محمد ریاست آنرا داشته است . (۳)

۶- خاندان شیخ ملا قادر چمپاراو- چمپاراو دهی است در غرب شهرستان بانه در نوار مرزی . بزرگ و سرپرست این خاندان اخیراً

(۲ و ۱) منظومه دردی شیخ صنعان ، ص ۱۵ .

(۳) الاکراد ، ص ۲۰۲ .



شکل (۱۵) شیخ عثمان

شیخ عزالدین بود .

۷- خاندان دوزخ دره- دوزخ دره روستائی در شمالشرقی

شهر سقز میباشد . بزرگ و سرپرست این خاندان در سالهای اخیر شیخ عبدالقادر و پس از وی حاج شیخ بهاء الدین بود .

۸- خاندان سیری- "سیری" دهی است در دهستان "سیویل"

کردستان عراق . بزرگ این خاندان شیخ عثمان است .

سلسله های طریقه نقشبندیه- نویسندگی کتاب "المواهب-

السرمده" که شافعی مذهب و دارای مشرب نقشبندیه بوده است ، طریقت نقشبندیه را به سه سلسله بشرح ذیل تقسیم مینماید :

اول - سلسله ای است از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم ، به

امام علی بن ابیطالب علیه السلام ، به سید الشهداء ابی عبدالله امام

حسین ، به امام زین العابدین علی اصغر ، به امام محمد باقر ، به امام

جعفر صادق ، به امام موسی کاظم ، به امام علی رضا ، به معروف کرخی ،

به سری سقطی ، به ابی القاسم جنید بغدادی ، به شیخ ابی علی رودباری

به ابی علی الکاتب ، به ابی عثمان مغربی ، به ابی القاسم گرگانی ، به ابی

علی فارمدی شیخ سلسله ای سوم که آنرا سلسله الذهب مینامند چون باهل

البيت اطهار رضوان الله عليهم اجمعین میرسد .

دوم - و آن هم سلسله ای از حضرت رسول است به حضرت

علی (ع) ، به حسن بصری ، به حبیب عجمی ، به داود طائی ، به معروف

کرخی شیخ سلسله ای اول و از وی دو سلسله با هم جمع میشوند .

سوم - از شیخ عمر ضیاء الدین ، که بمراتب آنرا به رسول خدا (ص)

مهرسانند باین شرح :

شیخ عمر ضیاء الدین از شیخ عثمان سراج الدین ، او از مولانا
 خالد ، او از شیخ عبداللہ دهلوی ، او از شیخ شمس الدین حبیب اللہ
 جان جانان مظہر ، او از شیخ محمد البدوانی ، او از شیخ محمد سیف -
 الدین ، او از شیخ محمد معصوم ، او از پدرش امام ربانی مجدد الالف -
 الثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی ، او از شیخ مؤید الدین محمد -
 الباقی باللہ ، او از شیخ محمد خواجگی امکنکی ، او از پدرش درویش
 محمد ، او از دائیش محمد زاہد ، او از ناصر الدین عبید اللہ احرار ، او
 از یعقوب کرخی ، او از محمد علاء الدین عطار ، او از محمد بہاء الدین
 نقشبند ، او از امیر کللال ، او از محمد بابا سامانی ، او از خواجہ علی -
 رامتینی ، او از شیخ محمود انجیر فغنوی ، او از عارف ریوگری ، او از شیخ
 عبدالخالق گوجدوانی ، او از ابی یعقوب یوسف ہمدانی ، او از ابی علی
 فارمدی ، او از ابی الحسن خرقانی ، او از بایزید بسطامی ، او از امام
 جعفر صادق (رضی اللہ عنہ) ، او از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق
 (رض) ، او از سلمان فارسی (رض) ، او از ابی بکر صدیق (رض) ، او از
 پیغمبر (ص) .

لازم بتذکر است کہ القاب سلسلہ با اختلاف زمان فرق میکند . از
 حضرت ابو بکر (رض) تا طیفور بن عیسیٰ ابی یزید بسطامی را " صدیقیہ " ،
 و از وی تا خواجگان عبدالخالق گوجدوانی " طیفوریہ " نامیدہ میشود و از
 او بہ بہاء الدین محمد اویسی بخاری موسوم است بہ " خواجگانیہ " و از او
 بہ عبید اللہ احرار مشہور است بہ " نقشبندیہ " یعنی منسوب بہ نقشبند ، و
 از او بہ امام ربانی مجدد الالف الثانی شیخ احمد فاروقی کہ بہ " احرارِیہ "
 موسوم است ، و از او بہ مولانا خالد کہ " مجددیہ : نامیدہ میشود و از -

مولانا خالد تا عصر حاضر که مشهور به "خالدیه" است. (۱)

آداب طریقه^۲ نقشبندیه در عصر حاضر - نتراشیدن ریش برای صوفی ، یکی از مظاهر وابستگی او بطریقت نقشبندیه میباشد . ولی موی روی گونه‌ها و چانه را تراشیده و باصطلاح قلم مینماید . اما از تراشیدن موی سراپا ندارد . صوفی خود را مقید مینماید که در مقابل مرشد بمنظور ادای احترام هر چه بیشتر ، دست بسینه بایستد مگر اینکه بوی اجازه^۳ نشستن داده شود . دیگر اینکه بطوریکه قبلاً^۴ گفته شد ، ذکر صوفیان نقشبندیه خفی است ، یعنی با های و هوی همراه نیست . هدیه بردن برای شیخ از قبیل اشیاء ، اموال و پول ، جزء کارهای معمولی است . مخارج خانقاه و تغذیه^۵ مریدان و مهمانان در آنجا از همان هدایای تقدیمی تأمین میشود .

صوفی در موقع گرفتاری از قبیل بیماری و غیره ، از روح پیران طریقت یا مرشد عصر خود استمداد میکند و در امور دنیوی و کارهای شخصی با شیخ مشورت مینماید و از وی نظر میخواهد و طلب میکند که برایش دعا بنویسد . همچنین چیزی را که از جانب شیخ یا یکی از گذشتگان^۶ طریقت باو رسیده باشد از قبیل تسبیح ، پارچه ، خوردنی یا هر چیز دیگر را تبرک میداند . صوفی سعی میکند اقل^۷ سالی یکبار بدیدار شیخ رفته و او را زیارت نماید . در نامگذاری فرزندان بیشتر از شیخ نظر خواهی میکند .

(۱) المواهب السمردیة به عربی : محمد امین کردی صفحه ۱۰۵ - ۶ ، الطبعة الاولى .
مطبعة السعادة مصر ، ۱۳۲۹ هجری قمری .

صوفی همواره نام شیخ را با احترام و تکریم یاد میکند و اغلب جمله‌ی "حضرت شیخ قدس سره" را بکار میبرد. بمحض رسیدن بحضرت شیخ، جذب و حزن و گریه بوی دست می‌دهد. دست راست شیخ را گرفته بر آن بوسه می‌زند و از اینکه توانسته شیخ را زیارت کند، در خود احساس غرور و موفقیت مینماید. صوفی زن برای اینکه تماسی با پوست دست شیخ حاصل ننماید، بازویش را میبوسد.

هر مریدی برای خود داستان‌هایی از شیخ دارد و خوارقی را از وی بازگو میکند.

ذکر صوفیان نقشبندیه

صوفیان نقشبندیه بذکر مخصوص خود "ختمه" میگویند و آنها هم چنین است :

بعد از نماز صبح و عشاء و در رمضان بین عصر و مغرب، حلقه وار مینشینند و ذکر خفی را انجام میدهند . نخست یکصد عدد سنگریزه میان حاضران تقسیم میشود . اگر تقسیم بطور مساوی هم نباشد و حتی بکسی سنگریزه ای برای شمارش اذکار نرسد ایرادی نیست . غرض اینست تمام سنگریزه ها در اختیار آنان قرار گیرد . این "ختمه" یا ختم که امروزه مورد عمل نقشبندیها است، مشهور بختم "خواجگان نقشبند" میباشد . بعد از اینکه شرکت کنندگان در "ختمه" ، چشمها را برهم نهاده اند، توسط شیخ یا خلیفه و کس دیگری که اجازهی رهبری "ختمه" را دارد، چنین آغاز میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين . اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم (سه بار) . متعاقب آن ، استغفرالله — العظیم من كل ذنب و اتوب اليه انه كان للذنوب غفارا و للعيوب ستارا ، گفته میشود ، بعد فاتحه میخوانند . سپس رهبر "ختمه" باین صورت ادامه میدهد :

قال الله تعالى : أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ، وقال الله تعالى : إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ . بعد از آن

این حدیث را بر زبان میرانند : اکثرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ مَا مِنْ قَلِيلٍ إِلَّا وَكَثْرُهُ وَمَا مِنْ كَثِيرٍ إِلَّا وَقَلَّةٌ . پس از پنج شش دقیقه رابطه قبر و مرگ (تفکر در باره ی آنها) برقرار میشود . سپس سر ختم میگوید : قال الله تعالى ، كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ . بعد بمدت پنج تا شش دقیقه رابطه ی مرشد بعمل میآید .

ختمه در دو مرحله انجام میگیرد . در ختمه ی اول یکصد بار صلوات (صلی الله علی النبی محمد وآله) و پانصد بار (لاحول ولا قوه الا بالله) توسط همه ی اهل حلقه بانضمام پانصد بار صلوات یاد شده خوانده میشود و بدنبال آن فاتحه میخوانند .

در مرحله ی دوم صلوات قبلی با همان صیغه و عدد ، و عبارت " یا باقی انت الباقی " توسط تمام اهل ختمه پانصد بار و سپس صلوات پیشین (صلی الله علی النبی محمد وآله) را هم پانصد بار میگویند . دوباره - فاتحه میخوانند و پس از آن سلسله ی طریقه توسط رهبر " ختمه " خوانده میشود و تلاوت آیاتی از کلام الله مجید انجام میگیرد . این ترتیب فقط برای شبهای غیر جمعه و سه شنبه است . در این دو شب (جمعه و سه شنبه) سلسله ی خواجگانرا میخوانند . بدین صورت که ضمن آن از بایزید بسطامی ، شاه نقشبند (محمد بخارایی) ، عبدالقادر گیلانی ، امام ربانی ، شاه عبدالله دهلوی ، مولانا خالد ، شیخ سراج الدین ، بهاء الدین ، ضیاء الدین ، علاء الدین و شیخ عثمان دوم ملقب بسراج الدین یاد میشود .

برای شبهای جمعه و سه شنبه ، " ختمه " بدین ترتیب است . شب جمعه در ختمه ی اول بعد از صلوات و استغفار ، فاتحه خوانده میشود و

رابطه قبر و مرشد برقرار میگردد . صلواتش چنین است : **اللهم صلّ علی سیدنا وعلی آله و صحبه و سلم** ، که تعداد آن باید یکصد بار باشد . سپس بجای " **لا حول ولا قوه الا باللّه** " آیه " **رَبِّ اِنِّیْ مُسْتَنْیِ الضُّرِّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ** " پانصد بار تلاوت میشود . پس از آن فاتحه را میخوانند .

در ختمه دوم صلوات مذکور یکصد بار ، **لا حول ولا قوه الا باللّه** ، پانصد بار و صلوات که همان اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آله و صحبه وسلم باشد یکصد بار میخوانند و پس از آن بخوانند فاتحه میپردازند ، بعد از فاتحه سلسلهی " **خواجگان** " از اول تا آخر بدون ترك اسم هیچکدام از مشایخ طریقه خوانده میشود و آیاتی از قرآن تلاوت میگردد . پس از تلاوت قرآن تهلیل را بشرحی که در طریقهی قادریه گذشت انجام میدهند .

در شب سه شنبه در ختمه اول صلوات " **اللهم صلّ علی سیدنا محمد و آله و صحبه افضل صلواتك عدد معلوما تك و بارك و سلم كذلک** " را یکصد بار میگویند و پانصد بار هم آیهی " **رَبِّ اغْفِرْ وَاَرْحَمْ وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ** " میخوانند . سپس صلوات یاد شده را یکصد بار تکرار نموده و متعاقب آن بخوانند فاتحه میپردازند .

ختمه دوم را مانند شبهای دیگر بدون تفاوت انجام میدهند و سر ختم سلسلهی **خواجگان** را از اول تا آخر میخوانند . بدنیال آن آیاتی از قرآن کریم تلاوت میشود و سپس به تهلیل میپردازند .

بعد از انجام دو ختمه ، کارگردان ختمه مثل ثواب آنها را بشرح زیر بروان حضرت رسول (ص) ، تا مرشد کنونی هدیه مینماید :

بسم الله الرحمن الرحيم . قال صلی الله علیه و سلم : **تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین** . الحمد لله رب العالمین حمدا یوافی نعمه و یکافی

مزيده . يا ربنا لك الحمد كما ينبغى لجلال وجهك وعظم سلطانك و
الصلات والسلام على خير خلقه فاتح ابواب الخير والبركت واليقين ،
سيدنا محمد الذى كان نبيا وآدم بين الماء والطين ، وعلى آله
اصحابه الطيبين الطاهرين اجمعين الى يوم الدين .

اللهم بَلِّغْ وَاوَصِلْ مِثْلَ ثَوَابِهَا تَيْنِ الْخَتْمَتَيْنِ الشَّرِيفَتَيْنِ بَعْدَ
الْقَبُولِ مِنَّا فَضْلًا وَرَحْمَةً هَدِيَّةً وَاصِلَةً وَتَحْفَةً كَامِلَةً إِلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْ-
سَلِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامِهِ أَجْمَعِينَ . خصوصاً الى روح حضرت معدن —
الصدق والصفاء سيدنا و مولانا حضرت محمد المصطفى صلى الله عليه و
سلم والى ارواح جميع آله واصحابه الاتقياء الحنفاء رضوان الله تعالى
علينا وعليهم ببركاتهم اجمعين خصوصاً منهم الى روح رفيقه فى الغار
الطريق سيدنا حضرت ابى بكر الصديق رضى الله عنه ، والى روح اميرال-
واب سيدنا حضرت عمر بن الخطاب رضى الله عنه ، والى روح اميرالزمان
منبع الحياء والعرفان سيدنا حضرت عثمان بن عفان رضى الله عنه ، والى
روح امير المؤمنين اسد الله الغالب على الكفار سيدنا حضرت على بن
ابيطالب الحيدر الكرار رضى الله عنه ، والى روح المعدود من آل الرسول
سيدنا حضرت سلمان الفارسي المكرم المقبول رضى الله عنه ، والى روح —
الخادم للدين القويم الهادى للرشدنا قاسم بن محمد رضى الله عنه ،
والى روح مجمع الطرائق ومعدن الحقائق العاشق الفائق سيدنا الامام
جعفر الصادق رضى الله عنه ، والى الغواص فى البحر التوحيد والصفات
والاسامى رئيس العاشقين سيدنا حضرت ابى يزيد البسطامى قدس الله
سره العزيز ، والى روح سائر مشايخ الطرائق العلية النقشبنديه والقادره
والكبرويه والسهرورديه والنجشثيه وغيرها من سائر الطرائق العلية ، والى

روح مظهر التجلى السبحانى سيدنا حضرت الشيخ ابى الحسن الخرقانى
 قدس الله سره العزيز ، و الى روح الفريد الدهر الا وحدى سيدنا حضرت
 يوسف الهمدانى قدس الله سره العزيز ، و الى روح رئيس الطريقه وغوث —
 الخليفه محرم السر السبحانى حضرت خواجه عبد الخالق گوچد وانى قدس
 الله سره العزيز ، و الى روح المتقدس عن الكدر البشرى سيدنا حضرت
 خواجه عارف الريبوگرى قدس الله سره العزيز ، و الى روح السرال معمنوى
 سيدنا حضرت خواجه محمود انجيرالفغوى قدس الله سره العزيز ، و الى
 روح مظهر الطاف الملك المنان سيدنا حضرت خواجه على الرامتينى —
 المشهور بحضرت عزيزان قدس الله سره العزيز ، و الى روح المزكى للقلب
 القاسى سيدنا حضرت خواجه بابا محمد السماسى قدس الله سره العزيز ،
 و الى روح محبوب الملك المتعال سيدنا حضرت السيد امير كلال قدس
 الله سره العزيز ، و الى روح صاحب الطريقه بالاستقلال المتحقق باقصى
 مقام القرب و الكمال محمدى المشرب بحسب الوراثه و النسب مشرق انوار —
 الهداية واليقين قطب العارفين ذى الفيض الجارى و النور السارى سيدنا
 حضرت شيخ محمد الاويسى البخارى المشهور بشاه النقشبند الملقب —
 ببهاء الدين قدس الله سره العزيز ، و الى روح القطب الربانى والغوث
 الصمدانى والهيكلى النورانى شيخ الجن و الانس ابى محمد محى الدين
 باز الله الاشهب سيدنا حضرت عبدالقادر الجيلانى قدس الله سره العزيز،
 و الى روح قره عيون الاولياء الكبار عين النسبة النقشبنديه سيدنا حضرت
 خواجه علاء الدين العطار قدس الله سره العزيز ، و الى روح المنسور
 للقلوب سيدنا حضرت خواجه يعقوب قدس الله سره العزيز ، و الى روح —
 الملجاء للاخيار و الابرار سيدنا حضرت عبدالله المشهور بخواجه احرار

قدس الله سره العزيز ، والى روح مشاهد جمال حبيب الله الواحد سيد –
 نا و مولانا محمد زاهد قدس الله سره العزيز ، والى روح محبوب ملك –
 الاحد سيدنا و مولانا درويش محمد قدس الله سره العزيز ، والى روح مورد
 النور الاحدى سيدنا حضرت محمد خواجگى الامكنكى السمرقندى قدس
 الله سره العزيز ، والى روح الساقى الكأس حب الله سيدنا حضرت محمد
 الباقي بالله قدس الله سره العزيز ، والى روح مخزن آيات القرآن والسور
 خليفة السيد البشر صلى الله عليه وسلم المجدد الالف الثانى سيدنا
 حضرت احمد الفاروقى السرهندى المشهور بالامام الربانى قدس الله سره
 العزيز ، والى روح المتحقق بحقائق الكمال الاحدى عروة الوثقى سيدنا
 خواجه محمد معصوم المجددى قدس الله سره العزيز ، والى روح فلك –
 الهدايت واليقين سيدنا حضرت خواجه سيف الدين قدس الله سره العزيز،
 والى روح الغوث النورانى سيدنا حضرت السيد نور محمد البدوانسى
 قدس الله سره العزيز ، والى روح المحب لله فى قلوب العباد الهادى
 لسبيل الرشاد محبوب ملك الاكبر جان جانان حبيب الله المظهر قدس
 الله سره العزيز ، والى روح صاحب سر الخفى والنور الجلى سيدنا حضرت
 شاه عبد الله دهلوى المدعو بغلام على قدس الله سره العزيز ، والى روح
 نورالمشرقين و ضياء الخافقين الماجد والقطب الواجد ضياء الملت والدين
 سيدنا حضرت الشيخ مولانا خالد ذى الجناحين قدس الله سره العزيز ،
 والى روح المعرض عن مناصب الاولياء لكمال الاقبال والارتقاء الى اقصى
 مقام القرب والرضا قمرالعرفان و شمس اليقين سيدنا حضرت الشيخ عثمان
 الملقب بسراج الدين قدس الله سره العزيز ، والى روح الغوث الامجد و
 القطب الارشد محبوب الملك الصمدانى البهاء سناء الملت والدين حضرت

الشيخ محمد الملقب ببيهاء الدين قدس الله سره العزيز ، والى روح —
 المتواضع للفقراء مروج الشريعة الشريف الغراء مجد الطريقت المنيفة
 البيضاء نائب سيد البشر صلى الله عليه وسلم ابي عبد الله الملقب بضياء
 الدين سيدنا حضرت الشيخ عمر قدس الله سره العزيز ، والسسى زوج
 المتخلق باخلاق السلف الصالحين المروج لسنن سيد المرسلين صلى الله
 عليه وسلم قطب العارفين نجم سماء الهدايت واليقين سيدنا حضرت
 الشيخ محمد الملقب بنجم الدين قدس الله سره العزيز ، والى روح خادم
 العلماء والفقراء والمساكين مروج احكام شرع المتين محي سنن سيد المر-
 سلين صلى الله عليه وسلم و امام الواصلين وغوث المستمدين سلطان —
 الاولياء الكاملين صاحب الضمنية الكبرى الا تم سيدنا حضرت الشيخ محمد
 الملقب بعلاء الدين قدس الله سره العزيز ، والى روح صاحب الحياء
 والتعكين ملاذ العلماء والفقراء والمساكين المتخلق باخلاق سلفه الصا —
 لحين نائب سيد المرسلين صلى الله تعالى عليه وسلم صاحب ضمنية
 الكبرى شيخنا ومرشدنا وسيلتنا الى الملك الحق المبين سيدنا ومولانا
 حضرت الشاه عثمان الملقب بسراج الدين ادام الله ، ادام الله ، ادام الله
 نعمت بقائه على الصحة والعافيت والسعادت الابدية علينا وعلى سائر-
 المسلمين ووقاه عن مصائب الدارين وجعله رحمة للعالمين واعانه على
 ترويج الشريعة والطريقه لارشاد المسلمين وبلغه اقصى مدارج القرب
 والوصول والارتقاء والكمال بجاه من كان نبيا و آدم بين الماء والطين
 واصلح الله قلوبنا وقلوب اولاده و ذرياته و اخوانه واهل بيته وعشيرته
 و احبابه و اعوانه وجعل الله ارواحنا و ارواح آباؤنا و اقربائنا الفداء و
 ارواح سائر المرئدين بحرمت جميع الانبياء والمرسلين و الاولياء الكاملين

المكملين والارواح القدسین والملائکت المقربین آمین آمین یا مجیب السا۔
ئلین برحمتک یا ارحم الراحمین و الی ارواح مشائخهم و خلفائهم ومريد۔
یهم وکل من ینتسب الیهم ولنا ولسائر المسلمین .

اللهم افض علينا من برکاتهم واسلک بنا مسالک کراماتهم و اغفر
لنا ولسائر المؤمنین الاحیاء منهم والمیتین و آخر دعوینا ان الحمد لله
رب العالمین .

باید گفت که نام عبدالقادر گیلانی بنیانگذار طریقه‌ی قادریه که
ضمن سلسله آمده فقط بمنظور احترام بوی می باشد ، زیرا او خود دارای
طریقه‌ی مستقلی می باشد و اشاره بپایه گذاران کبرویه و سهروردیه و چشتیه
نیز ناظر بهمین منظور است .

صوفیان حقه

در قرن اخیر فرقه‌های در منطقه‌ی "سرگلو" واقع در کردستان عراق، ظهور کرد که بآنها صوفیان حقه (به فتح اول و تشدید دوم) گفته میشود. میگویند آنها نخست از پیروان طریقه‌ی نقشبندیه بوده و پیش از جنگ جهانی اول از مرد وارسته‌ای بنام شیخ عبدالکریم پیروی میکردند، اما در نتیجه‌ی اغوای یکنفر ناشناس بظاهر عابد، انحرافات در دین و طریقتشان ظاهر شده و هر چند شیخ عبدالکریم کوشیده تا ایشان را از انحراف باز دارد توفیق نیافته است.

پس از مدتی شخص ناشناس توجه بیشتر ساکنان ده "شه ده له" و چند ده مجاور آنرا بخود جلب مینماید. از جمله دو نفر از ساکنان سرشناس و ذی نفوذ منطقه بنام "حمه سور" و "مامه رضا" در ردیف سرسپردگانش قرار میگیرند.

ناشناس یاد شده از پیروانش تکالیف شرعی را ساقط مینماید و سپس زمام امور را بدست "مامه رضا" و "حمه سور" میسپارد و آنجا را ترک مینماید.

از عقائدی که به "حقه" ها نسبت میدهند، عقیده باشتراکیت در همه چیز است و نیز از خصوصیات آنها این است که هر کدام از آنها چو بدستی کوتاه و ضحیمی بهمراه دارد که "داره قوله" نامیده میشود.

سرکوبی حقه‌ها - دولت پادشاهی عراق، بمبارزه‌ی سختی علیه صوفیان "حقه" دست زد و بازار آنها پرداخت و دو رهبر ایشان یعنی "حمه سور" و "مامه رضا" را به کرکوک تبعید نمود، ولی صوفیان "حقه"

بنشانه‌ی همدردی با رهبران تبعید شده شان، لباسی از گونی پوشیده و با تفاق خانواده هایشان، راه کرکوک را در پیش گرفته و از دولت عراق تقاضای آزادی خویش را مینمودند.

تلاش دولت عراق برای انصراف آنها از رفتن بکرکوک بشکست انجامید، آنها خود را بکرکوک رسانیدند. دولت در خارج از شهر، اردوگاهی برایشان ترتیب داد و بدور آن سیم خاردار کشید. توقف صوفیان "حقه" در اردوگاه مزبور، مدت شش ماه طول کشید و عاقبت دولت ناگزیر شد خواسته‌ی آنها را بپذیرد و "حمه سور" و "مامه رضا" را بکردستان برگرداند.

بعد از مرگ "مامه رضا" و "حمه سور"، حقه‌ها آن شور و شوق اولیه را از دست دادند و تعدادشان روبکاهش گذاشت و حالیه بد و فرقه "حمه سوری" و "مامه رضایی" تقسیم شده‌اند. (۱)

پایان

(۱) در مورد صوفیان "حقه" از اطلاعات وسیع آقای محمد فدا، شاعر و ادیب چیره دست که در مقدمه از وی نام برده‌ام نیز بهره گرفته‌ام.

منابع و مآخذی که در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده :

- ۱- اسلام در ایران : ایلیا پا لوییچ پطروشفسکی ، ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، تهران ۱۳۵۴ هجری شمسی .
- ۲- الاکراد : باسیل نیکیتین ، بیروت ۱۵/۵/۱۹۶۷ م .
- ۳- آن روزها : طه حسین ، ترجمه حسین خدیو جم ، چاپ دوم ، چاپخانه خواجه ، طهران دی ماه ۱۳۵۰ هـ ش .
- ۴- بزرگان ایران : انتشارات رادیو ایران ، چاپ تابان ، ۱۳۴۰ هـ ش .
- ۵- پایان نامه تحصیلی آقای منوچهر رحیمی راجع بشهرکرد و عقیده مذهبی آنان ، در سال تحصیلی ۵۲-۱۳۵۱ خطنی .
- ۶- تاریخ تصوف در اسلام : دکتر قاسم غنی ، انتشارات زوار ، چاپ دوم ، طهران ۱۳۴۰ هـ ش .
- ۷- التاريخ الحديث للوطن العربی : الدكتور جعفر خصباد - والدكتور عبدالامير محمد امين ، مطبعة وزارة التربية ، بغداد ، ۱۳۹۳ هـ - ۱۹۷۳ م .
- ۸- تاريخ السليمانية وانحائها : محمد امين زكي ، ترجمه بعربی از جمیل بندی روزبانی ، بغداد ، ۱۳۷۰ هـ ق - ۱۹۵۱ م .
- ۹- تاريخ العراق بين الاحتلالين : عباس عزواي ، جلد ۴ ، بغداد ۱۳۶۹ هـ - ۱۹۴۹ م .
- ۱۰- تاريخ العراق الحديث : الدكتور عبدالعزيز سليمان نوار ، قاهره ۱۳۸۸ هـ - ۱۹۶۸ م .
- ۱۱- تاريخ مردوخ : محمد مردوخ کردستانی ج ۱ ، چاپخانه

- ارتش ، تاریخ چاپ ندارد .
- ۱۲- تاریخ مغول : عباس اقبال آشتیانی ، چاپ دوم ، چاپخانه بهمن ، طهران ۱۳۳۶ شمسی .
- ۱۳- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز : شاهزاده نادر میرزا ، بکوشش محمد مشیری ، انتشارات اقبال ، تهران- ۱۳۵۱ شمسی .
- ۱۴- تحقیق در آثار و احوال شیخ نجم الدین کبری : منوچهر محسنی ، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ، طهران- ۱۳۴۶ هـ. ش
- ۱۵- تذکرة الاولیاء : فریدالدین عطار نیشابوری ، بکوشش قزوینی ، چاپخانه مظاهری ، خرداد ۱۳۴۶ .
- ۱۶- چمکیکی میثوی هه ورامان و مه ریوان (کردی) : محمد ملا کریم ، بغداد ۱۹۷۰ .
- ۱۷- چیم دی ، شورشه کانی شیخ محمودی فه زن (کردی) : — احمد خواجه ، وزارة الثقافة و الاعلام ، چاپخانهی شفیق ، بغداد ۱۹۶۸ م.
- ۱۸- دایرة المعارف الاسلامیه جلد ۴ تا ۱۴ چاپ مصر .
- ۱۹- دین باستانی کرد توفیق وهبی ، ترجمه از کردی بفارسی توسط جمیل روز بیانی ، نسخه پلی کپی شده ، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۲۰- دیوان شاه نعمت الله ولی ، بکوشش دکتر جواد نوربخش چاپ دوم تهران ۱۳۵۲ شمسی .
- ۲۱- دیوان وفایی ، بکوشش محمد امین مصری سیدیان ، مهاباد تاریخ چاپ ندارد .
- ۲۲- سر سپردگان : سید محمد علی خواجه الدین ، تبریز — ۱۳۴۹ شمسی .

- ۲۳- سفر نامه ابراهیم و ویلیامز جکسن ، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره ای ، چاپخانه بیست و پنجم شهریور ، تهران آبانماه ۱۳۵۲ .
- ۲۴- سفر نامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه) ج ۱ ترجمه محمد علی موحد ، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۴۸ شمسی .
- ۲۵- شرح گلستان : دکتر خزائلی ، انتشارات احمد علمی ، تهران ۱۳۳۴ شمسی .
- ۲۶- شیخ صفی و تبارش: احمد کسروی ، چاپ کتیبه ، تهران بهمن ۲۵۳۵ شاهنشاهی .
- ۲۷- الشیخ معروف النودهی البیزنجی : محمد خال ، دار- مطبعة التمدن ، بغداد ۱۳۸۱ هـ - ۱۹۶۱ م .
- ۲۸- فتوح الغیب (کلمات عبدالقادر گیلانی) ، گسرد آوری فرزندش شیخ عبدالرزاق ، چاپ مصر ۱۳۹۲ هـ - ۱۹۷۳ م .
- ۲۹- قدسیه (کلمات بهاء الدین نقشبند) : محمد بن پارسای بخارائی ، بکوشش احمد طاهری عراقی ، انتشارات طهوری ، تهران آذر ۱۳۵۴ .
- ۳۰- قرآن کریم .
- ۳۱- الکاوائیه فی التاریخ : عباس العزاوی ، طبع شركة التجارة المحدوده ، بغداد ۱۳۶۸ هـ - ۱۹۴۹ م .
- ۳۲- کشف المحجوب : ابوالحسن علی بن عثمان هجویری ، چاپ ژوکوفسکی ،
- ۳۳- گلستان : سعدی .
- ۳۴- مجالس المؤمنین : قاضی نورالله شوشتری ، چاپ دارالطباعه

- عليقليخان قاجار ، ۱۲۹۹ قمری .
- ۳۵- مجله گوهر ، شماره ششم سال دوم ، مقاله اختر جيمه ،
شهریور ۱۳۵۳ .
- ۳۶- مجله مهر ، شماره ۱ فروردین ۱۳۴۵ تهران .
- ۳۷- مشاهير الكرد و كردستان في الدور الاسلامي : محمد امين
زكي ، ج ۱ مطبعة التفتيش ، بغداد ۱۳۶۴ هـ . ق .
- ۳۸- مقدمه : ابن خلدون ، ج ۲ ، ترجمه محمد پروين گنابادي ،
بنگاه ترجمه و نشر كتاب ، تهران ۱۳۵۳ هـ . ق .
- ۳۹- المنجد . چاپ شانزده .
- ۴۰- المنقذ من الضلال : امام محمد غزالي ، ترجمه بفارستبي
تحت عنوان اعترافات غزالي ، وسيله زين الدين كياني نژاد ، انتشارات
عطائي ، تهران ۱۳۴۹ شمسی .
- ۴۱- المواهب السمرديه : محمد امين كردي ، الطبعة الاولى ،
مطبعة السعادة ، مصر ، ۱۳۲۹ قمری .
- ۴۲- نفحات الانس : نورالدين عبدالرحمن جامي ، بكوشش يوسف
توحيدى ، چاپخانه زهره ، تهران ۱۳۳۶ شمسی .
- ۴۳- يزيديها و شيطان پرستها : تأليف و ترجمه سيد جعفر
غضبان ، از انتشارات مؤسسه مطبوعاتي عطائي ، تهران مهريماه ۱۳۴۱ .

پیوست

واقعیت این است که پس از هر تحقیق علمی، مسائل دیگری کشف و مطرح می‌شود، که بر تحقیقات پیشین خط بطلان می‌کشد و یا اطلاعات دیگری بدان می‌افزاید. گاهی دامنه‌ی تحقیقات به حدی گسترش می‌یابد که چون دریای بیکرانی گذشتن از آن غیر ممکن می‌نماید.

قبل از اینکه کتاب صحافی شود در جریان تحقیق در ادیان و تصوف در کردستان، به سه کیش قدیمی و فرقه‌ی دیگری از صوفیه برخورد نمودم که الحاق اطلاعات راجع به آنها را ضروری دانستم و آنها عبارتند از: کیشهای "صارلی"، "شِبْک" و "بجوران" و نیز فرقه‌ی صوفیه‌ی "خاکسار". (۱)

صارلی‌ها در جنوب موصل زندگی می‌کنند. اعتقادات و عبادات آنها مرموز و سری است و کاملاً از اسرار آنان کسی آگاهی ندارد. آنها خود را از عشیره‌ی "کاکه‌بی" که ذکر آن رفت می‌دانند که از کرکوک به آنجا مهاجرت نموده‌اند. (۲)

گویند وجه تسمیه این طایفه به "صارلی" آنست که روحانیون آنها بهشت را به افرادی می‌فروختند و چون کسی به

(۱-۲) رشید یاسمی، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی اوص ۱۲۴.

چاپ سوم انتشارات ابن سینا، تهران، تاریخ چاپ ندارد.

این طریق مستحق بهشت می‌شد ، می‌گفت : صارت لی الجنة ، یعنی بهشت از آن من گردید . مثل اهل حق از چیدن موی شازب (سیل) خود داری می‌کنند . (۱)

شَبَك - شَبَك به فتح اول و دوم همسایه‌ی طایفه‌ی صارلی و داسنیها (یزیدی) می‌باشد که تعداد آنها به شصت - هزار نفر می‌رسد . این طایفه اعتقاد فوق‌العاده به علی علیه السلام دارند و او را علی رهش (سیاه) می‌نامند که صفت رهش در کردی معنی شجاع را هم می‌دهد و حاکی از احترام است . (۲)

احمد حامد الصراف در کتابی که در سال ۱۹۵۴ در بغداد به چاپ رسانیده می‌گوید : الشبک من فرق الغلاة فی العراق . یعنی شبک از فرقه‌های غلاة در عراق می‌باشد . فرقه‌ی دیگری که همچنین مذهبی خاص و سری دارند موسوم به "بجوران" هستند که شباهت زیادی به اهل حق یا کاکه‌بی دارند که در ایران و کردستان ترکیه سکونت دارند .

طریقه خاکسار - فرقه دیگری از صوفیه که در کرمانشاه و تهران و بعضی مناطق دیگر ایران پراکنده هستند ، خاکسار - یه‌امی باشند . مرکز آنها در کرمانشاه است آنها خود را منسوب به شاه سلطان حیدر نامی می‌دانند . به عقیده این فرقه رهبر آنها در هر زمانی باید از سادات باشد . خاکساریها در روزهای دوشنبه و جمعه به خانقاه می‌روند .

سخن آخر

همچنانکه در سرآغاز بدان اشاره نموده ام، تصوف يك جریان فکری و عقیدتی است که در ممالک اسلامی و کردستان وجود دارد. هدف اینجانب در تألیف این کتاب تأیید یا تکذیب تصوف نیست و وارد این بحث نشده ام که افکار صوفیان از لحاظ اقتصادی برای جامعه مفید است یا مضر و نیز از نظر دینی و آخرتی سودمند است یا زیانبار. در این باره قضاوت را بسه جامعه و خوانندگان واقع بین و بی طرف واگذار می نمایم.

غرض من از تألیف کتاب فقط تحقیق راجع به گوشه ای از واقعیت وضع اجتماعی مردم کردستان است نه چیز دیگری. و در این کار هم هیچ مقام و شخصیتی موجب تشویق نبوده و نیست.

مطلبی که اشاره به آنرا لازم می دانم این است که فئو — دالیزم از قدیم و استعمار در قرون اخیر همچنانکه در میان همه طبقات و قشرها نفوذ نموده و از پاره ای از افراد آنها — سود استفاده نموده اند، در میان صوفیه هم نفوذ پیدا کرده و معدودی از سران آنها را برای عوام فریبی و اجرای مقاصد پلید خویش به کار گرفته اند. چنانکه بعضی از آنها همواره ثناخوان سلاطین و پادشاهان از جمله خانواده پهلوی در ایران بوده اند. چنین وابستگیهای خشم روشنفکران و روحانیان کردستان از جمله روحانی روشنفکری چون شیخ عزالدین حسینی

امام جمعه‌ی مهاباد (سابلانخ) و ملاهادی سراراعلیه تصوف و
رهبران کنونی آن برانگیخته است.

ضمناً "صوفیه افرادی هم داشته اند که هیچگاه بازورگو-
یان نساخته اند، بلکه همیشه در برابر ستمکاران نمونه‌ی مبارزه و
مقاومت به شمار می‌رفته اند و به قول خواجه‌ی شیراز:
صالح و طالح متاع خویش نمودند

تا که مقبول افتد و که در نظر آید.

مؤلف در يك نگاه

محمد رئوف توکلی فرزند نصراله ، در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی ، در بانهی کردستان به دنیا آمد . وی از طایفه قاضی می باشد که اجدادش تا اوایل قرن کنونی ، به عنوان قاضی شرع انجام وظیفه می نمودند .

تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در کردستان به پایان رسانید . در سال ۱۳۲۷ ، به عنوان آموزگار فرهنگ بانسه ، استخدام شد . در سال تحصیلی ۴۳-۴۴ ، دورهی تخصصی مدیریت و راهنمایی مدارس ابتدائی را در دانشسرای عالی طهران گذراند و متعاقب آن به سبب فعالیت های سیاسی و مبارزه علیه رژیم سلطنتی ، از بانه به " شهرری " تبعید گردید . مدت دو سال در " شهرری " و سه سال هم در آموزش و پرورش ناحیه ۱۰ تهران ، مدیر دبستان بود و سپس به آموزش و پرورش ناحیه ۷ تهران ، انتقال یافت .

در خلال سالهای ۵۰-۱۳۴۷ در رشتهی فقه شافعی و مبانی حقوق اسلامی ، به دریافت دانشنامهی لیسانس ، از دانشگاه تهران ، نائل آمد و اکنون با سمت رئیس دبیرستان ، در ناحیه ۷ تهران به خدمت ادامه می دهد . وی عضو شورای جمعیت کرد های مقیم مرکز و کانون مستقل معلمان تهران نیز می باشد .





ناشر

انتشارات اشراقی

جمہوری اسلامی تلفن ۳۱۹۹۰۸
